@karnil

کارنیل
karnil.com

✓کارنیل، بزرگترین شبکه موفقیت ایرانیان می باشد، که افرادی زیادی توانسته اند با آن به موفقیت برسند، فاطمه رتبه ۱۱ کنکور کارشناسی، محمد حسین رتبه۶۸ کنکور کارشناسی، سپیده رتبه ۳ کنکور ارشد، مریم و همسرش راه اندازی تولیدی مانتو، امیر راه اندازی فروشگاه اینترنتی،کیوان پیوستن به تیم تراکتور سازی تبریز، میلاد پیوستن به تیم صبا، مهسا تحصیل در ایتالیا، و..... این موارد گوشه از افرادی بودند که با کارنیل به موفقیت رسیده اند، شما هم می توانید موفقیت خود را با کارنیل شروع کنید.

برای پیوستن به تیم کارنیلی های موفق روی لینک زیر کلیک کنید.

www.karnil.com

همچنین برای ورود به کانال تلگرام کارنیل روی لینک زیر کلیک کنید.

https://telegram.me/karnil

@karnil

دولت‌های شیعه در طول تاریخ

کارنیل

انتشارات

استاد محمد جواد مغنیه

ترجمه :

محمد بحرینی کاشمری

@karnil

کانیل

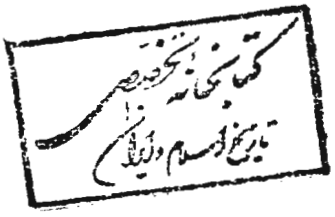

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار مترجم

ناگهان ، نوری درخشید ،
و دستی از آستین عدالت بیرون شد

دوران فترت بود . دستورات رهبران الهی و راهنمایان توحید ، بدست فراموشی زمان ، سپرده شده بود ، و از آن ، اثری دیده نمیشد. زمامداران گمراه ، مردم را از راه راست، منحرف ساخته و به کج روی میکشاندند . تودهٔ بی‌دانش ، گوسفندوار، کورکورانه ، بدنبال مطامع آنان ، میرفتند ؛ و در آتش نادانی ، فقر، محرومیت ، فساد اخلاق ، میسوختند ؛ یا به تعبیر ـ قرآن ـ : در لب پرتگاه درهٔ پرآتشی ، قرار داشتند ،که هر آن ترس آن میرفت ، که در آن دره سقوط کنند ، وطعمهٔ شعله های سوزان آن ، شوند . بویژه ، مردم صحرای سوزان حجاز. که بهرهٔ کمتری از تمدن آنروز، داشتند ؛ قانون جنگل و بیابان بر آنها

@karnil

حکومت میکرد ؛ آشوب ، کشتار ، چپاول ، یغماگری روش عادی و روزانهٔ آنها را تشکیل میداد .

دراین‌هنگام‌بود که معجزه‌ای‌رخ‌داد. معجزه‌ای، که‌مسیرانسانیت را نشان داد ؛ معجزه‌ای که روش وسیرتاریخ را دگرگون ساخت.

یك حادثهٔ تاریخی ، بوقوع پیوست ـ که چون بمبی در دنیا صدا کرد . یك سروصدای شورانگیزی ، در جهان پدیدارگشت که مقدمهٔ یك انقلاب اساسی وجهش همه‌گانی بسوی تکامل وتمدن بود : درآن‌صحرای ظلمانی ودرآن دنیای تاریك ناگهان ، نوری درخشید که پرتوآن صحنهٔ گیتی را فراگرفت . دستی ازآستین عدالت بدرآمد که مافوق‌دستهای مردم‌آنروز، وجهان‌آینده بود . دستی ، توانا، نیرومند، که به مبدأ اعلی پیوسته بود .

آئین جهانداریـی آورد ، کـه نظام سیاسی و اجتماعی آن ، کامل‌ترین نظام‌های مترقی بود ،که اندیشهٔ هیچ‌انسانی ، بدان‌راه نیافته بود ، ونخواهد یافت .

تمام رژیم های کهنه و فرسودهٔ ضدانسانی را غیرقانونی اعلام کرد: آن دست، دست خدا بود ،که ازآستین محمد(ص) بیرون شد. «محمدص» پیامبری‌بود برحق، رهبری‌بود دلسوز، فرمانروائی دادگر، پیشوائی روحانی، فرماندهی شایسته، سربازی‌دلیر، آموزگاری‌پرکار، شهسواری با نشاط ، و مردی بود الهی ؛ که در محیط فاسد آنروز، بزرگ‌گشته : رنجها دیده ، تلخیها چشیده ، ستمها کشیده محرومیت‌ها مشاهده کرده است . به جزئیات زندگی آلوده و فاسد و روش های درنده‌گی وحیوانی اجتماع کاملاً واقف بود .

وی ، برخلاف رهبران سیاسی بود ـ که در چهارچوبهٔ قوانینی خشك‌نشوونما نموده، نحوه‌ای‌تربیت‌میشده‌اند، که ازبرخورد باطبقات

@karnil

پائین اجتماع ، ممنوع ومحروم بودند . روی این زمینه گرفتاریها و نابسامانی‌های اجتماعی را نمیتوانستند بطور واقع بینی درك نمایند ، چون اجتماعی که آنان در آن بزرگ شده بودند غیرازاجتماعی بود که تودهٔ مردم در آن بسرمیبردند: آنان ، درد ورنجی نکشیده ، بیدادگری و ناراحتی را تحمل ننموده، تلخی گرسنه‌گی و بیچاره‌گی را نچشیده بودند . فقط شنیده بودند اما : « شنیدن کی بود مانند دیدن » لکن محمد(ص) زندگیش را درمیان همان مردم گذرانید : همه‌جا را دید ، باهمه‌گونه افرادتماس‌داشت، رنجها وسختی‌هارا تحمل کرد وهمه‌جور زندگی را از نزدیك دیده وخود در آن شریك‌بود اما اوبرخلاف مردم معاشرش بود .

اوبدیدهٔ دیگری بآن اجتماع مینگریست. وی ، اندیشهٔ دیگری درسرداشت، بادقت کامل اوضاع را بررسی‌میکرد، واز آن، نابسامانیها رنج بسیاری میکشید. او میندیشید ،که آیا روزی خواهد شد ،که وی نیروئی بهمرساند ، که به بدبختیها خاتمه دهد ؟ آیا هنگامی فرامیرسد که قانون‌خرد و انسانی برجامعه حکومت کند، این هرج و مرج وفساد ریشه‌کن شود و اجتماعی نو پدیدآید ،که در آن پرچم خداشناسی ، دادگری ، تساوی حقوق ، آرامش ، برادری ، نوع دوستی ، امانت ، راستی ، درستی ، وفا ، صمیمیت ، پاکی دلسوزی ، وظیفه شناسی ، دانش ، بینش ، پرهیزکاری ، اخلاق نیکو، و ، و ، و ، به اهتزاز در آید ؟ اجتماعی که در آن بت‌پرستی ، انسان‌پرستی ، ستم ، تجاوز به‌حقوق، نژاد پرستی، جنگ، زدوخورد، تشویق برادرکشی، رفاهیت و آسایش‌طبقهٔ ویژه ، ومحرومیت دیگران، خیانت ، یغماگری، دروغ، نادرستی ، بی‌وفائی ، نیرنگ ، دغل‌بازی ، ناپاکی ، بی بندوباری، در اندیشهٔ خود بودن ، شانه از زیر بار مسؤولیت تهی کردن، نادانی ،

@karnil

لاابالیگری ، خشونت وصدها مفاسد دیگر در میانهٔمردم آن نباشد ؟

دیری نپائید ، که آن اندیشه‌ها ، بحقیقت پیوست . و با فرمان «قم قانذر» بپاخاست وپرچم توحید، ومبارزه بافساد را بدست‌گرفت . اوخوب میدانست‌که دردها چیست . درمان آن چه میباشد . او در دل اجتماع چهل سال ازعمر خود را سپری ساخت میدانست ازکجا باید شروع کند ، و دستورات الهی را چگونه پیاده‌کند .

پیامبرعالیقدراسلام ، دعوت خود را ، آشکار؛ و پیکارخویش را آغازکرد .

فعالیتش بیست‌وسه سال طول کشید . درآن پیکار مقدسیکه در پیش گرفته بود ، نقش شگفت‌انگیزی ، ایفا کرد . در راه هدف و تربیت‌جامعه همهٔ نیروی‌خودرا بکارانداخت. خواب‌وآسایش نداشت، فشارطاقت‌فرسائی، بجان‌خرید. ولحظه‌ای‌نیاسود. دربرابر دشواری‌ها، و روی‌دادهای توان فرسا ، ایستادگی ومقاومت بی‌مانندی ازخود نشان داد ، و بطور فشرده همه‌چیز خودرا فداکرد، تا بهدف‌عالی وانسانیش رسید . ودرهمهٔ این موارد وموقف‌ها ، یگانه مرد دوران‌که ازکودکی در دامنش تربیت و پرورش یافت با وی بود .

او علی‌بن ابیطالب پسر عم وجانشین حقیقی وی بود .

اوپروانه‌وارگرد شمع وجود پیامبرمیچرخید وسایه صفت ، دنبال‌رو رهبر بزرگوار اسلام بود .

پیامبر ، در این بیست وسه سال چه‌کرد ، چه‌گفت ، چه‌آورد ؟ نیازمندیم ، بمطالعهٔ دقیق قرآن باضافهٔ یکدوره تاریخ کامل اسلام تابدانیم، محمد(ص)که‌بود،وچه‌جنبش‌ونهضتی،پدیدآورد، چه‌برنامه‌ها ونظامی ، ازخود ، به‌یادگار ،گذاشت ـ که متأسفانه قدرآنرا ندانستند. روی بهر مکتبی هم کـه آوردند ، جز زیانکاری و درد روی درد ،

@karnil

نتیجه‌ای نگرفته وچیزی نیندوختند. بهرحال برنامهٔ روحانی، و انسانی و روش خود را پیاده کرده بسرای جاویدان شتافت .

اما ، اما ، آوخ ، افسوس ، و هـزاران افسوس ، که برخی از یاران منافق ، آزمند ، جاه طلبش ، که منتظر فرصت و درگذشت او بودند ؛ دست به‌ارتکاب بزه ، و جنایت وگناه نابخشودنی ، زدند ؛که روان پاك ویرا آزرده، لطمه ولرزه براندام انسانیت وارد ساختند. علیه جانشین پیامبر، که به‌امرخدا به‌این پست بسیار حساس ، ومهم گمارده شده بود ، دست به‌کودتا زدند ! چه‌کودتائی ، که کمر اسلام ، و جهانیان ، شکست و اجتماع انسانها ، از فیوضات الهی ، محروم ، گشتند .

حکومت‌کودتا ، به‌این اکتفا ننمود . نقشهٔ خائنانهٔ دیگر کشید، زمینه‌ای پیش‌آورد ، که برای همیشه‌کسانیکه خانه‌زاد وحی، ونگهبانان واقعی دین بودند ، از زعامت ، وپیشوائی مسلمانان برکنار باشند .

علاوه برآن ، درهیئت‌دولت اسلامی وکادررهبری‌آن ، افرادی را منصب داد ،که ضدیت‌آنان ، بااسلام ، و مسلمین برملا و روشن بود و آنان هم ، از فرصتیکه ، در سایـهٔ حکومت کودتا ، برایشان فراهم شد ، بهرهٔ خود راگرفتند . ودست به‌انتقام خونینی زدند. خوی نژاد پرستی و بادیه نشینی ، بکارافتاد. به یادکشتگان بدر و سایرجنگها که با پیامبر، داشتند (و در آن‌گیرودار خویشان خود را ازدست داده بودند) افتادند ،کردندآنچه خامه ازشرحش ناتوانست ، پس‌ازآنکه، ازریشه‌کن ساختن اساس اسلام ، نتیجهٔصددرصد نتوانستند ، بگیرند؛ به‌این ، اندیشه ، افتادند ،که ، دودمان علوی ویاران شناخته شدهٔآنان که حامیان ونگهبان ، حقیقی اسلامند باید نابود شوند ، بخشنامه‌ها ، صادرشد ،که هیچکس حق ندارد ، نام امیرالمؤمنین علی را به نیکی

@karnil

ببرد . هرکس ازاین قانون ، تجاوزمیکرد ، سروکارش ، با چوبهٔ دار بود ، و برج عذر، و مرگ صبر، یا زندانهای تاریك ، یا محرومیت ، از تمام شؤون سیاسی ، و اجتماعی بود . در عوض ، خونخوارانی ، دیوسرشت‌همانند زیاد وفرزندش ، عمروعاص ، ومانندش ، مسرف‌بن عقبه، حجاج وبرادرش، فرمانروایان بخش‌های مهمی ، ازسرزمین‌های اسلامی شدند !!! تا درجامعهٔ مسلمین ، به‌دادگری پردازند!!! دادگری آنها سربریدن، زنده‌بگور ساختن، زندان‌بدون سرپوش، خراب کردن زندانرا ، بسرمحکومین ـ به نظر آنها ـ خراب‌کردن ، شکنجه دادن یاران ـ امیرالمؤمنین علی بود .

اما با این همه کوشش ، به‌اهداف جنایت‌کارانهٔ اصلی خود نرسیدند .

« بر رخ حق ، نتوان ، پردهٔ باطل پوشید »

« که تجلی حقیقت ، همه‌جا ، جلوه‌گر است »

« نه بقا کرد ، ستمگر ، نه ، بجا ماند ستم »

« ظالم ، از دست شد و، پایهٔ مظلوم بجاست »

آری ، با آن همه فشار ، توان‌فرسا بـه‌دودمان علوی ، و یاران ثابت قدم و مردان آهنین ، بازهم دیری نپائید ، که پرچم دولت های شیعه، وطرفداران امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، دراقطارکشورهای اسلامی، به‌اهتزاز درآمد .

اینك ، فشردهٔ سرگذشت آن دولت‌ها را ، در این‌کتاب مطالعه می‌فرمائید ، نویسنده وگردآورندهٔ آن دانشمند بزرگوار محمد جواد مغنیه است ، وی اهل لبنان ، واز نویسندگان نامی و برجستهٔ شیعه ، بشمار می‌آید ، چرا این‌کتابرا ، ترجمه‌کردم ـ انگیزهٔ من ، برترجمه این‌کتاب [ودو کتاب‌دیگر] اززبان تازی ـ به‌پارسی، نخست باین‌جهت

@karnil

بود : مترجمین محترم ، و دانشمند کتابهای مـذهبی ، نوعاً ، کتب نویسندگان معروف غیرشیعه را از واژهٔ تازی ، وغیره به واژهٔ پارسی ترجمه میکنند شاید یکجهتش معروفیت آنها میباشد ،که نوشته‌هاشان خربدار وخوانندهٔ بیشتری دارد .

اما دیگرباین نکته توجه کمتری فرموده‌اند،که اکثرآنان دارای اغـراض و اندیشه های مسمومی ، نیز ، هستند ؛ که حقایق را نادیـده میگیرند ، برای خوش‌آیند خوانندگان ، یا مقاصد دیگر، ازواقعیات ، چشم می پوشند ، حق را باطل ، و باطل را حق جلوه میدهند ؛ حقایق را وارونه ، میسازند بویژه ، در بارهٔ خاندان رسالت ، و مذهب اهل‌البیت ، قضاوتهای نادرست ، دارند بلکه ، سمپاشی هم میکنند ؛ تا به‌آنجا که بعضی از این نویسندگان مزدور، بی‌انصافی را به این حد رسانده‌اندکه نسبت های ناروائی ، به‌خاندان وحی میدهند . یکی امام مجتبی را ازطرفداران پروپا قرص ، وجدی عثمان ، میشمارد .

هنگام‌صلح بامعاویه ، ازقول امام مجتبی به‌امام‌حسین، مینویسد: اگر سکوت نکنی تورا در غل‌وزنجیر میکنم ، اضافه میکند: حسن‌ـ علیه‌السلام ـ روزی درست وضو نمیساخت ـ پدرش‌گفت ـ نیکو وضو بگیر ـ گفت آنانکـه وضوی نیکو ساختند توکشتی ! ! ! دیگری ، کتابی ، دربارهٔ سکینه دختر سیدالشهداء علیه‌السلام مینویسد ، و او را اهل غنا وطرب معرفی میکند. بی‌حیائی‌را به‌آنجا میرساندکه مینویسد بزرگ خوانندگان ونوازندگانرا احضارمیکند ، نخست‌کتك میزند ـ سپس وقتیکه میگوید توبه کرده‌ام دیگر نوازنده‌گی را ترك گویم ـ اینطور به‌حضرت سکینه تهمت میزند : اگر نخوانی از دیـن جـدم برمیگردم !! باکمال تأسف وشگفتی عرض‌کنم ، این‌کتابها ترجمه هم شده است. یکی دیگر از همین نویسندگان، بی‌شرم ، در تفسیر خود ،

@karnil

نسبت عجیبی به‌حضرت امیرمیدهد ـ که خامه یارای نوشتن آن ندارد ، دربارهٔ آنکس که فرمود ـ اگر یك قطرهٔ شراب در چاهی افتد ، چاه پر شود آنجا گلدستهٔ مسجد گردد ، در آن گلدسته اذان ، نمیگویم . یادر آبی افتد گوسفندی از آن بیاشامد، بجمع گوسفندان دیگر پیوندد ، از گوشت گوسفندان آن گله نخواهم خورد . درعوض آیاتیکه مربوط به غدیر خم ، و جانفشانی امیرالمؤمنین است یا به عکس تلقی کرده ویا سکوت ، نموده است . اتفاقاً ، آثار او بیشتر از آثاردیگران مورد عنایت مترجمین محترم واقع شده است. وموجب شهرت وی درمیانهٔ عامهٔ مردم شده‌اند ـ حتی بااینکه از اولاد پیامبر نیست ، اورا به لقب سید ، ملقب ساخته ، وشناسانده‌اند ـ بااینکه این لقب از اختصاصات منتسبین به‌حضرت زهرا ، و امیرالمؤمنین است. بهمین منوال ،که اگر بخواهم شرح دهم این نویسندگان وکج روی و غرض ورزی آنانرا نیازمند به نوشتن کتابهائی خواهیم بود. عقیدهٔ من این بوده، وهست ، که‌ترجمهٔ نوشته‌های این نویسندگان محیط راآمادهٔ پذیرش اندیشه‌های مسموم آنان میکند،گروهی گمنام، وماجراجو، وفرصت‌طلب، که دارای عقده‌های روانی ومحرومیت هستند ، از آب گل آلود ماهی ، میگیرند وگروهی‌راکه ، دارای اطلاعاتی ، اندك ، ازامور دینی ومذهبی هستند گمراه میکنند ، واز نوشتهٔ همین نویسندگان مفسد ، دست‌آویز جمعی قرارگرفته است که بنام‌دین ومذهب، اسلام شناسی ، روشن‌بینی، تحقیق دربارهٔ ولایت، مبارزهٔ باخرافات، بررسی دعای‌ندبه، ووو...میخواهند بااعتقادات مردم شیعه ، بازی‌کنند ، بنام دین ازپشت به‌خاندان رسالت خنجرمیزنند، به‌گمان خود ، میتوانند نورالهی را خاموش سازند یا از دوستی، واعتقاد ملت ایران ، نسبت ، به‌پیشوایان برحق ، بکاهند. و یا اقلابرای رهبران‌غاصب دردل مردم‌جائی پیدا کنند!! زهی،خیال باطل!

@karnil

و اینان، غافلند، از آنکه، امویها، عباسیها، صلاح‌الدین ایوبیها، عثمانیها، وهابیها، وصدها امثال آنان ، نتوانستند درمأموریت جنایت‌آمیز خود، پیشرفت نمایند ، بلکه هرچه بیشتر کوشیدند انوار حقیقت تجلیاتش بیشتر گشت .

ومکتبهائی‌مانند مکتب: شیخ طوسی‌ها ، شیخ مفیدها، علامه‌ها، مجلسی‌ها ، عبقاتها ، اعیان‌الشیعه‌ها ، الذریعه‌ها ، شبهای پیشاورها ، بوجودآمد ، که پرده از راز ، و جنایات تاریخ برداشت ، حقیقت را به ، حق بین‌ها نمایاند .

بنابـراین حماسه سرائی عقادها و یاوه‌گوییهای طه و امین‌ها نمیتواند، حقایق را پایمال سازد ، وبرای همیشه، چهرهٔ حقیقت پوشیده نخواهد ماند. این نویسندگان متعصب ویامزدورقصدی جز بهره‌گیری فردی ندارند و هدف دیگرشان ، این است‌که از راه اسلام و نوشتن پاره‌ای ازتعالیم‌آن، روی‌جنایات، وحق‌کشی‌های رهبران غاصب‌گذشته روپوشی بنهند و آنانرا ، بنام خدمت‌گذاران دین ، به‌افراد ناآگاه معرفی نمایند ، درصورتیکه اگرکسی مختصرارتباطی باکتب تاریخی داشته باشد ، بخوبی میفهمد ، ضربت‌هائیکه آنان دردوران زمامداری خود ، بر پیکر اسلام زدند ، غیرقابل التیام وجبران است . در واقع ، آنان بودنـد ، که اجتماع انسانیرا ، از رهبری قرآن و عترت محروم ساختند . آنها بودندکه بنی‌امیه را روی کار، آوردند . آنها بودندکه در دولت اسلامی ، برای نخستین مرتبه ازبدوتأسیس‌آن بدست پیامبر بنای ستم را پایه‌گذاری کردند، که تاکنون بجامانده است. آنان بودند، که اختلاف ریشه‌دار، وشکاف عمیقی ، در بین مسلمین ، ایجادکردند . آنان بودند، که زیربنای فرمانروائی معاویه را ، بنانمودند ، ومسلمانان را ، بجان یکدگر انداختند ، و یگانگی و هم‌آهنگی را به‌جدائی ، و

@karnil

کارنیل

تفرقه تبدیل کردند ، درنتیجه آنهمه خونها ریخته شد ، و جوانانیکه ، باید ازنیروی آنها به‌نفع اسلام بهره‌گیری بشود ، درراه دیگری نیروی خود را هدر دادند ، وسرانجام پیکر بی‌روح آنان ، باصدها ، آرزوئی که در دل داشتند ، زیر خروارها خاك ، مدفون شد ، جوابگوی این خونهائیکه ریخته شد کیست ؟

مگر ، حکومت را ، بدست معاویه سپردن ، با خدمت به دین ، با هیچ منطق و خردی سازش دارد ؟ ! ! مگر کشورگشائی به منظور توسعه‌طلبی ، خدمت ، به‌اسلام است .؟

حکومت را در دست گروهی مخصوص ، و نژادی معین‌سپردن باکدام قانون اسلام‌تطبیق ، میکند ؟ قرشی وغیرقرشی ، عرب وعجم ، ارباب ، و موالی ، وعدم تساوی حقوق ، بین آنان ، مگر از بدعتهای همین‌خدمتگذاران به‌اسلام!! نیست؟ امتیازنژادی راکه اسلام‌لغو کرد ، مجدداً ، برقرار ننمودند ؟ آیا همین ـ پیشوایان گمراه ، بین مسلمان عرب ، وایرانی- فرق نمیگذاشتند ؟..

کشندهٔ مالك‌بن نویره را ـ که در همان شب‌که اورا کشت ، با همسرش ، نیز همبستر شد ـ ، از اجرای قانون عدالت دربـارهٔ او جلوگیری کرده مانع نشدند؟ قاتل هرمزان ـ شاهزادهٔ ایرانی ـ چرا ، اعدام نشد ؟.. میلیونها دینار، در دست ، گروهی معدودکه در پستهای حساس دولتی قرار، داشتند ، با بودن فقرا و بیچارگان در همسایگی آنان آیا روح اسلام را آزرده نمیسازد ؟ این خلاف قانونها درچه عصری بود ؟. آیا بازهم ، میشود اینها را خدمتگذاران به‌اسلام نامید؟

قبر یگانه یادگار پیامبر ،کجا است ؟ چرا باید نهان باشد ؟

چرا شبانه ـ وبدون‌گزارش به‌هیئت‌دولت ؛ وپیشوای مسلمین!! بخاك سپرده شد ؟

@karnil

چرا نباید به‌تشییع جنازهٔ بانوی بانوان ، کادر رهبری اسلامی حاضرشوند ؟

چرا علی‌بن‌ابیطالب ، خودرا ازسیاست‌کناربکشد.؟ یا برای‌چه اورا ازدخالت درشؤون مسلمین برکنارنمایند.؟ بااینکه‌گمان نمیکنم ، انسان‌خردمندباوجدانی پیداشود که‌دیگری‌را ازعلی‌داناتر و بافضیلت‌تر بداند ! این پرسش‌ها و هزاران نمونه دیگر آیا پاسخ منطقی و درست دارد ؟ آیا همین جهان‌گشایان باصطلاح خدمتگذاران به‌اسلام ، نبودند که سبب گشتند ، زمامداران بی‌بندوبارتری ازخود روی‌کار بیایند ، که به‌مسجد باحالت مستی بروند ویا رقاصه‌های خودرا ، بجای خویش ، به‌امامت وادارند و یا قرآن را تیرباران کنند ، یا حوض شراب داشته باشند یا خانهٔ خدا را ویران کنند و فرزندان پیامبر خدا را بکشند .!! نمازجمعه‌را ـ چهارشنبه بخوانند !کسی‌نباشد ـ اعتراض‌نماید. دستگاه رهبراسلامی ـ باشراب، قمار، سازرقص ، وپایکوبی هنرمندان عریان، درحضورخلفای اسلامی !! کجا بایکدیگرسازش دارد ؟! اگرگروهی بخواهند تز، طرفداری آنانرا بنویسند ، با این فجایع ننگین ، میشود آنانرا افراد بی‌طرف ، و بدون غرض ، و مرض نامید ؟ و اگرکسانی پیدا شوند ـ بنام دین و ـ هم‌آهنگی ـ بخواهند ، محبت اینها را ، در دل مردم ساده لوح جادهند ، میشود به‌آنان نزدیك شد .؟ درصورتیکه خود میدانند که دارند براه غلط میروند ـ وطرفداری از باطل‌میکنند حق‌کشی را پیشهٔ‌خود ساخته‌اند، خود میدانند درمهد ولایت وسرزمین امیرالمؤمنین ، چه نقشه های جنایت‌کارانه میکشند . تیشه را برداشته بخیال‌خود ، میتوانند این بنای بااساس‌را ویران سازند وروح وهابیت را در ایران زنده‌کنند . بایدگفت :

@karnil

«ای مکس عرصهٔ سیمرغ نه‌جولانگه توست
عرض خود میبری و زحمت ما میداری»

حق را باطل ـ یا باطل را حق جلوه دادن ،گناهی است‌بزرگ.
و برای چند روزی ممکن است جولانی داشته باشد امـا سرانجام‌آن نابودی است .

این حقیقتی است که ، بانوی شجاع ، و قهرمان ، نینوی ، یا به‌تعبیر ترجمه (کتاب) «بنت‌الشاطی» : شیرزن‌کربلا ـ بظاهر شکست‌خورده ـ در برابر یزید ، جنایت‌کار ـ بظاهر فـاتح ـ بزبان آورد **فکد کیدك ، واسع سعیك** ـ تا آخر .

نقل بمعنی ، ومضمون فرمایش‌حضرت زینب:

یزید ! هر نیرنگ داری ، به‌کاربر، هرکوششی، میتوانی بنمای اما ، بدان ، سرانجام ، ما پیروزیم ، توشکست خورده، توکوچکتری ازاینکه ـ بتوانی نام مارا ازخاطره‌ها ودلهای پاك ، ببری ، زیرا :

ما بحق پیوسته‌ئیم ، حق ، همیشه ، همه‌جا ، پیروز است انجام هرباطلی نابودی است ، دولت جاویدی از آن‌حق ، و پیروان حقیقت است .

باطل چند روزی جولانی دارد ، و بس .

عقیدهٔ نگارنده ، این بوده ، و هست ، که بجای نوشته های ، این‌گونه، نویسندگان شناخته شده ومغرض‌کتاب های نویسندگان شیعه را ترجمه‌کنند .

این روش سه فائده دارد :

۱ ـ تشویق ازنویسندگان شیعه که همین تشویق ، سبب میشود، نویسندگان‌دقت بیشتری نمایند، زحمت‌ورنج زیادتری دراینراه برخود هموار سازند .

@karnil

درنتیجه ، افرادی پخته ، ورزیده ، سازندهٔ مطالب و سخن در بین نویسندگان‌شیعه بوجود می آید، و آن کمبودی، که مترجمین‌محترم، ودیگران حس می کنند، شاید این سبب پناه آوردن به‌کتابهای دیگران باشد ـ واگرمترجمین بزرگوار ، منطق‌شان ، این باشدکه ما نوشته‌های مفید وخوب آنانرا ترجمه میکنیم ، و کتابهائیرا ،که ازنظر اعتقادی ، درست نیست ، ترجمه نمیکنیم ؛ پاسخ آنان این است : کتاب نویس مانند داروفروش است‌که اگرمختصردوائی تقلبی ، ویا مسموم در بین داروهای خود ، داشته باشد ، ولواینکه بخش مهم داروخانه‌اش ، دارای داروهای بسیار مفید باشد ، دیگر از چنین داروفروشی ، دارو گرفتن برخلاف‌خرد ویالااقل دورازاحتیاط است زیرا به‌چنین شخصی دیگرنمیتوان اطمینان داشت .

۲ ـ مبارزهٔ منفی است با نویسندگان مغرض .

۳ ـ همکاری نکردن با مجرمین ، و بداندیشان . علاوه براین، دراین عصریکه ، بنام های‌گوناگون ، برخی ، میکوشندکه ازتعصبات مذهبی وتعظیم شعائر بکاهند ، یا جلوگیری‌کنند ، این خود قدم بزرگی است ، در واکنش نشان دادن ما . مقصود نگارنده جز این چیز دیگر نبود بااینکه من نویسنده نیستم ، و اعتراف میکنم ، به‌عجزخود ولی معذالك‌برای اینکه بقدر وسع‌خودگامی دراین‌راه بردارم، هنگامیکه‌ـ درنجف اشرف اقامت داشتم ـ در روزهای تعطیلی ، به‌این‌کار مبادرت کردم و سه‌کتاب ازآثار نویسندگان شیعه ترجمه‌کردم‌که انشاءالله یکی پس از دیگری در دسترس خوانندگان گـرامی قـرار خواهدگرفت ، امید است،که دیگران هم ، بنوبهٔ‌خود در اینراه‌گامی بردارند ، و این نخستین اثری بود ،که ترجمه‌کرده بودم .

@karnil

فائده‌ئیکه ازاین کتاب میتوان برد :

کتاب‌حاضر: درواقع ، بیان‌کنندهٔ این حقیقت است ، که به‌آن اشاره شد ، زیرا نشان میدهد ، چگونه ـ درقلب حکومت‌های کینه‌توز بنی‌عباس ، که درستمگری نسبت به‌خاندان و یاران علوی ، از بنی‌امیه هم ، پای فراترنهادند. پرچم آل‌علی ، در برخی ، ازکشورهای آفریقا و آسیا ، به‌اهتزاز درآمد ،کتاب «دولت‌های شیعه» پاسخ‌گوی کسانی است‌که از تاریخ ، آگهی‌کامل نداشته ، وگمان میکنند ، تشیع زائیدهٔ دولت صفوی ، یا آل بویه است .

زیرا ، ثابت میکند ، شیعه درسدهٔ دوم ، تشکیل دولت ، داده ، وفعالیت مذهبی وسیاسی داشته است‌حتی برخی ازسرزمین‌ها ، بدست آنان گشوده شد ، وتشیع مردم‌آن سامان ، بااسلام‌آوردن‌آنان همزمان بوده است. گردآورندهٔ، این کتاب، دربررسی تاریخی‌خود به‌این‌نتیجه میرسد، هرچه دشمنان‌کوشیدند، وبرای سرکوبی ، ونابودی‌طرفداران آل‌علی ، نقشه‌کشیدند ،کوشش ایشان بی‌ثمر، ونقشهٔ‌آنها نقش برآب شد ، وباهمهٔ مخالفتها ، مبارزات دامنه‌دار، فعالیت‌های پی‌گیردولتهای ستم پیشه ، باز، دیری نپائیدکه پرچم پرافتخار طرفداران حق، برفراز کشور های آسیائی ، افریقائی ، افراشته شد ، و معنی این آیهٔ شریفه «یریدون لیطفؤوا نورالله ـ بافواههم ، والله متم‌نوره ولوکره المشرکون» روشن شد . این کتاب ، فعالیت های گروه شیعه ، و تأثیرآنانرا در پایه‌گذاری تمدن ، بازگو میکند .

این کتاب کوچك ، یکدوره تاریخ فشردهٔ دولت های گوناگون شیعه‌را ،که‌درگوشه‌وکنارکشورهای اسلامی بوجودآمدند. دربردارد، علاوه براین ، رمز پیشرفت شیعه را نشان داده است ـ که چگونه ، در شرایط دشوارآن زمان ، در اثرکاردانی و لیاقت ، واز خودگذشته‌گی

@karnil

گروهی اززمامداران شیعه ، و پیوستگی ، وهم‌آهنگی شیعیان تشیع ، جلوه نمود ، و خلاف‌آنرا نیز، نمایش میدهد ، که دراثر اختلاف ، حس جاه‌طلبی ، زمامداری نااهلان ـ دولت‌آنان سقوط کرد .

تقدیم به: هیئت تعلیم قرآن ـ مسائل دینی ـ آداب مذهبی

اما سبب تقدیم این‌کتاب ـ به‌این هیئت ـ این است: من خود دریکی از روستاهای پائین ولایت‌کاشمر[۱] ، در خانوادهٔ روحانی ، بدنیا آمدم. اجداد، اعمام ، دائی ، وپدرم ، ازمدت زمانی، ارشاد وهدایت مردم روستا را بعهده داشته‌اند، جد بزرگم[۲] ،که بنقل متواتر پیرمردان آنحدود یکی از اوتاد عصر خود بشمار میرفت و ظاهراً از شاگردان مرحوم شیخ انصاری بوده ، پس‌ازبازگشت ازنجف اشرف ، بااینکه در مشهد مقدس ، زمینهٔ عالی برایش فـراهم بوده است ـ و علمای پیشین کاشمرهم کراراً ازایشان تقاضا کرده بودند ـ به‌شهر برود ولی معظم‌له زیربارنرفته و راهنمائی و ارشاد روستائیان را ، لازم‌تر دانست ونیز، جددیگرم[۳]که اومدتی درمشهد وهم‌درسبزوار- به‌تحصیل پرداخته بود ـ با برادرانش ، و نیز فرزندانش ـ یکی پس‌ازدیگری ، همان روش‌گذشتگان‌را دنبال‌کردند، منهم‌که فعلا تنها روحانی، این‌خانواده هستم چون خود بزندگی روستائیان ونیازمندیهای‌آنان به‌روحانی‌کاملا آشنا هستم ـ ومیدیدم ، همانگونه‌که : اکثرآنان ، ازپدیده‌های تمدن، وپیشرفت ، وعمران ، وزندگی بهداشتی محرومند ، از داشتن یك نفر روحانی و رهنمای مذهبی و اخلاقی نیز بی‌بهره‌اند ـ وازاین جهت ،

---

۱ ـ ابراهیم‌آباد باب‌الحکم .

۲ ـ آخوند ملامحمد علی ـ فرزند آخوند ملامحمد ابراهیم ـ فوت ۱۳۱۲ قمری هجری .

۳ ـ مرحوم آقامحمد باقر ـ فوت ـ تقریباً ۵۵ سال پیش .

@karnil

جداً رنج برده ، و میبرم و متأسفم ، از اینکه ، این جهت ، کمتر مورد توجه مقامات صلاحیتدار روحانی ، بوده است ، وبا خود عهدکردم ، که اگرروزی ، کوچکترین ، موفقیتی ، بدست آوردم آنرا دراین راه مقدس ـ بکار اندازم ـ تاکنون آنچه مقدور بوده است ، عمل نموده‌ام حتی در چند سال پیش که کانون هدایت ـ انجمن تربیت مبلغ ـ شهر کاشمر که بهمت ، دوست دانشمندم ، جناب آقای اعلمی ، تأسیس شده بود ، و نگارنده هم ، افتخار عضویت آنرا داشتم ـ هنگامیکه تصمیم‌گرفت ، که درشب‌های جمعه و ایام موالید و شهادت معصومین وائمه ـ علیهم‌السلام ، مبلغینی به‌هزینهٔ کانون به دهات ، اعزام نماید ـ همکاری داشتم وهنگامیکه نجف اشرف هم بودم توجه مرجع عالیقدر شیعه حضرت آیت‌الله شاهرودی را به‌این جهت ، جلب نمودم مورد نظر، وکمك ایشان قرارگرفت .

سال‌گذشته، که درنجف‌اشرف بودم، یکی ازبزرگواران‌واساتید نجف اشرف ،که بدرخواست جمعی ، به امر حضرت آیت‌الله‌العظمی شاهرودی ، به‌تهران، اعزام شده بودند، بیلانی، ازخدمات وکارهائیکه برای امور روستائیان انجام داده بودند ، تحت عنوان ـ هیئت تعلیم قرآن ، مسائل دینی ، آداب مذهبی ، برای حضرت آیت‌الله فرستادند ، وفوق‌العاده مورد توجه ایشان واقع ، وفرموده بودند ، معنی تبلیغ و ارشاد ، همین است که انجام شده است . بنده هم ، در این اندیشه ، بودم ،که اگرکاری ازدستم برآید بامعظم‌له همکاری نمایم ـ تااینکه از عراق برای دیدن ارحام به میهن خود بازگشتم ـ در برخورد هائیکه باایشان شد ، و مشاهده نحوهٔ کار هیئت به‌این نتیجه رسیدم ،که واقعاً بزرگترین خدمت را ایشان پایه‌گذاری نموده‌اند ، وآنچه من ، در اندیشهٔ آن بودم ، بهمت معظم‌له وکمك و پشتیبانی مرجع عالیقدر ،

@karnil

و توجه بعضی از مؤمنین مقداری از آن ، تأمین شده است ، همکاری با ایشان را شروع نمودم ، فکر کـردیم ، خـوب است هیئت دارای نشریاتی دینی نیز باشد ، و این کتاب برای شمارهٔ (۱) آن‌درنظرگرفته شد وخواستم بیوگرافی ، از روش این هیئت را ، درمقدمهٔ این‌کتاب بنویسم، تا، دیگران، نیز به‌این فکر بیفتند، همانگونه‌که اخیراً بعضی ازعلمای اعلام شروع نموده‌اند ، تا به‌اندازهٔ خود ازاین عمل تشویقی نموده باشم وشاید در روحیهٔ خوانندگان گرامی اثری بخشد ـ هرکس به اندازه توانائیش ـ دراین راه گامهائی بردارد تا در این عصریکه ، مذاهب باطل ـ به‌خطرناکترین، ودورافتاده‌ترین سرزمینها ـ مبلغ اعزام میدارند ما لااقل همین دهات نزدیك را به‌آداب و روش دین وقرآن آشنا سازیم ، واقعاً شگفتی ندارد که دهات نزدیك به پایتخت شیعه ، اینگونه تهی از روحانی باشد که درهر بخشی ، دونفر روحانی آنجا نباشد،که هنگام ضرورت باید دربدردنبال روحانی بدوند؟! تا چه‌رسد بجاهای دوردست علما چه جوابی خواهند داشت ؟ اگر جوانان اینها گمراه‌شدند متمکنین ومتدینین ودلسوزهای جامعهٔ اسلامی آیا مسؤول نخواهند بود؟!

اینك بطور اجمال ، روش و خدمات این انجمن و جاهائیکه مرکز فعالیت آنان بوده و هست ، و مقدار پیشرفت آنان ذیلاً ازنظر خوانندگان گرامی میگذرد :

۱ ـ برنامهٔ هیئت

بسمه تعالی شأنه

اموریکه افراد هیئت تعلیم قرآن و مسائل دینی وآداب مذهبی رعایت میفرمایند تاشرعاً استحقاق بآنچه بعنوان مساعده و کمك بایشان داده میشود پیدا کنند ازقرار زیر است :

@karnil

۱ ـ ازنظر درسی وتعلیمی .
۲ ـ « « واجتماعی .
۳ ـ « « ومالی .

اموریکه از لحاظ درسی وتعلیمی باید رعایت شود

۱ ـ بعدازهرنماز جماعت ، وعظ وارشاد براساس آیات قرآنیه و روایات صحیحه، معتمده بمقدار استعداد وقابلیت‌شنونده ، وازخود بافندگی اکیداً ممنوع است .

۲ـ بعدازهرنمازجماعت، تعلیم‌مسائل‌منتخب (از کتاب توضیح) و اصلاح قرائت نماز (از روی‌کتاب دستورنماز) بحد امکان و قابلیت یاد گیرنده .

۳ـ تشکیل‌جلسهٔ قرآن (ازروی روش تدریس قرآن) درهرروز در وقت مناسب .

۴ ـ تشکیل جلسهٔ تعلیم عربی (از روی‌کتاب عربی‌آسان) در هرروز در وقت مساعد ومورد قابل .

۵ ـ هر مسئله‌ایکه از او پرسیده شود درصورت علم بجواب ، جواب داده و صورت سؤال و جواب را کتباً ارائه دهد وبا عدم علم بجواب فقط صورت سؤال را کتباً باطلاع رساند .

۶ ـ بعدازمراجعت ازمحل تبلیغ بآنچه از مقررات عمل نموده وکیفیت‌آنرا کتباً گزارش دهد .

اموری‌که از لحاظ اجتماعی باید رعایت شود

۱ـ عدم دخالت دراختلافات محلی مگربعنوان اصلاح بصورت نیکوبشرط مانع بودن اختلاف ازصورت‌گرفتن و برقرار شدن جهات تبلیغی .

۲ ـ سعی در جلب انظار و متفرق نساختن افراد .

۳ ـ ملایمت درتعبیر ولو بامخالف و احتراز ازکلمات‌نامناسب

@karnil

و رکیك ولو بعنوان نزاع وشوخی .

۴ ـ ملاحظه وتحفظ از مردم درخلوت وجلوت که بهانه بدست افراد نیاید .

۵ ـ خودداری ازمعاشرت باافراد بدنام بلکه مشکوك‌الحال در عین اظهار محبت وخیرخواهی .

۶ ـ رعایت آداب اسلام ازقبیل عیادت مرضی وغیره .

۷ ـ تحمل ومدارا وعصبانی‌نشدن حتی درصورت توهین بوی العیاذ بالله .

۸ ـ رعایت نظم در ساعت و یادداشت کارهای لازم (درتقویم) که من‌غیرالتفات تخلف نشود .

۹ ـ رعایت آداب اجتماعی و ترك منافیات ادبی در اجتماع از قبیل‌حرکت بنحوشتابزدگی وقهقهه بلند وقطع حرف کسی بغیرمناسبت و درد دل پیش افراد باظهار دلتنگی وخستگی وغیرذالك .

۱۰ ـ طوری عمل کندکه مخالف باوظنین نشود و موافق طمع در اغفال وگول زدنش ننماید .

۱۱ ـ بهیچ‌حزبی و دسته‌ای اظهار تمایل نکند وحتی از مرجع تقلید معینی هم ترویج ننماید .

اموریکه ازلحاظ مالی باید رعایت شود

۱ ـ درمحل تبلیغ و اطراف‌آن از احدی چیزی نخواهد .

۲ ـ از قبول هدایا و تحف از اشخاص مشکوك‌الحال حتماً خودداری نماید .

۳ـ اگرکسی ازوجوه شرعیه ویاغیرآن بعنوان‌مساعدت به‌هیئت بوی داد قبول نماید وبعدازتسلیم، رسیدآنرا بصاحب وجه‌برساند .

۴ـ آنچه بعنوان مساعده دریافت میدارد رسیدآنرا تسلیم‌نماید. (غرهٔ ربیع‌الثانی ۹۰).

@karnil

کارنیل

۲ـ تعهدنامه

باسمه تعالی شأنه

شماره..... تاریخ.....

و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا

اینجانب فرزند دارنده شناسنامه شماره

صادره از متولد سال ساکن سابقاً وساکن

فعلا باداشتن پایه تحصیلی و سابقه تحصیلی

درحوزه علمیه وتبلیغ در باخدای خویش تعهد مینمایم

که ازتاریخ مذکورفوق تا مدت یکسال از تا یعنی

ساعت و ایام موالید ووفیات معصومین علیهم‌السلام

بمقدارقابلیت واستعداد محل وتمام شهررمضان‌المبارك و دهۀ اول شهر

محرم‌الحرام و دهۀآخرشهرصفرالخیر درقریه وقریه

بوده و بجمیع مواد برنامه « هیئت تعلیم قرآن و مسائل دینی وآداب

مذهبی » عمل نمایم ودرصورتیکه ازعزیمت بمحل تبلیغ مذکور بالا

یا بودن در آن محل اتفاقاً ، شرعاً یا عرفاً معذور شوم اطلاع داده

تا دیگری بجای اینجانب موقتاً اعزام شود . محل امضاء

@karnil

۳ـ طرز تدریس مسائل دینی

شماره باسمه تعالی شأنه

خدمات دینی و وظائف مذهبی انجام شده بوسیله اینجانب درشب‌وروز مطابق با ماه سال درقریه از قرار ذیل است :

۱ ـ اقامه نماز جماعت ازساعت تا ساعت

۲ ـ منبر از ساعت تا ساعت و مطالب ذکر شده درآن بنحو اجمال :

۳ـ مسائل شماره و و و ازکتاب توضیح‌المسائل‌قراثت و بیان شد .

۴ ـ مسائل سؤال شده .

۵ ـ جلسات درس ومیزان پیشرفت وتعداد شرکت‌کنندگان

محل امضاء مبلغ

@karnil

کارنیل

درس اول مسائل

سبك درس دادن مسائل دینی
اینگونه‌است‌که‌ذیلا‌نگاشته‌شده

۱ ـ کسیکه میتواند، احکام دینی را ، ازقرآن ، وروایات استفاده نماید اورا مجتهد نامند ۲ ـ و باید به‌آنچه ، که خود استفاده نموده است، عمل‌کند ۳ ـ یااحتیاط نماید ۴ ـ کسیکه نتواند، استفاده نماید، او را عامی و مقلد نامند ۵ ـ باید بدستور مجتهد عمل کند . ۶ ـ یا احتیاط کند .

تمرین پاسخ دهید :

۱ ـ مجتهد کیست ؟

۲ ـ وظیفهٔ او چیست ؟

۳ ـ مقلد کیست ؟

۴ ـ وظیفهٔ او چیست ؟

۵ ـ اجتهاد چه میباشد ؟

۶ ـ تقلید چه معنی دارد ؟

@karnil

کارنیل

پیش‌گفتار مؤلف دام ظله

کشورگشائی مسلمین که پس‌از پیامبرعظیم‌الشأن اسلام و بفرمان خلفا آغازشد ، غرض نشر معارف اسلامی تنها نبود .

هدف نخستین :گسترش نفوذ سیاسی، انتقال‌سرزمینهای‌زرخیز، استثمارکشورهای پردرآمد بود. اما پیشرفت سریع وروزافزون‌اسلام، درکشورهای اشغال‌شده ، بیش‌ازهرچیزی، به‌تعالیم عالی، وبرنامه‌های مترقی، وروش درخشان، ونظام انسانیش بستگی داشت . واگرتأثیری برای دستگاه حاکمهٔ آنروز منظور نمائیم ، آماده ساختن محیط ، و ایجادآرامش بود زیراکسانی‌که دربرابر آئین‌نو سرتعظیم فرودآورده بودند (بخاطردین‌وعقیده بآن) زندگی‌آنهاخالی ازترس ونگرانی بود.

مگراینکه‌فردی به‌روش تشیع میگرائید، وپیروی مذهب‌خاندان وحی را بطورآشکار برنامهٔ عملی خود قرار میدادکه دراینصورت در آسایش نبود بلکه موجب نگرانی و ترس و تشویش خاطر وی فراهم

@karnil

میشد . بویژه دردولت بنی‌امیه ! زیرا آنان بطورکلی هدفشان ریشه‌کن ساختن اصل این خاندان بود دیگر وضع پیروان و علاقه‌مندان به این بزرگواران کاملاً روشن است .

اما بنی‌عباس پس از نومیدی ، و فروماندگی از ویرانی پایه و زیربنای تشیع ، در اندیشهٔ این بودند که از نمو، ونفوذ ، و انتشار آن بهرقیمتی باشدجلوگیری نمایند! لکن علیرغم این اندیشه‌ها ومبارزات پی‌گیرومشکلات موجوده وگوناگون این مذهب حق، وجلوهٔ حقیقت، روشنائی خورشیدوش خود را نمایاند و پرتو خود را بر زمینهٔ دلهای صاف و آماده تابنده ساخت ، ونشوونمای آن چشم‌گیر شد ، ونفوذآن گسترش پیدا نمود .

بطوریکه پس‌ازگذشت زمانی‌کم ، دارای تشکیلات زمامداری شدند . چنانچه تاریخ بر این‌گفته‌گواه است ، و دولت‌هائی بنام آنان درخود ثبت نموده است‌که ازآنجمله دولت ، **ادریسیان** ، در مراکش ، و **علویان** در دیلم ، و آل بویه درعراق و ایران ، و **حمدانیان** در سوریه و **فاطمیان** درمصر و **صفویان** را درایران می‌توان نام برد . بطورفشرده و اختصار سرگذشت هریك را مورد بررسی قرار داده و اندازهٔ تأثیر آنرا درانتشارتشیع ارزیابی میکنیم .

بااینکه برخوانندهٔ ارجمند و اهل تاریخ روشن است‌که تاریخ هریك ازاین‌دولتها مفصل ونیازمند بحث‌دامنه‌داری است، اما ما دراین کتاب اکتفا میکنیم باندازه‌ئیکه خواننده‌گرامی از پیدایش این دولتها در ازمنهٔ پیشین آگهی پیدا کند .

« آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید . »

@karnil

کارنیل

« دولت ادریسیین »

@karnil

کارنیل

بیدادگری بنی‌عباس ، و زنـدان فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام یکی از نتائجش قیام « حسین » فرزند علی‌بن حسن‌بن - الحسن‌المجتبی بود و این‌جنبش درمدینه واقع‌شد وگروهی‌ازبنی‌هاشم نیز با وی همکاری نمودند ، که از ایشان است : « ادریس» ، یحیی ، سلیمان ، فرزندان عبدالله‌بن‌حسن .

«حسین» در ابتدا پیشرفتش قابل توجه بود وفرماندار مدینه را که از جانب هادی عباسی نوهٔ منصور مأموریت داشت بیرون کرد و سپس مردم با او بکتاب خدا و سنت پیامبر بیعت نمودند . پس از آن به‌تهیهٔ نیرو پرداخت وبرای انجام مراسم حج ، باگروهی ازخاندانش عازم مکه شدند .

امادر آنجا باسربازان‌فرماندارعباسی برخورد نمودند وسرانجام درروزهشتم ذی‌الحجه «حسین» ودسته‌ئی ازخاندان وهمراهانش شهید شدنـد . شمارهٔ آنها پس از جمع‌آوری سرهای بریـده ، از صد نفر متجاوز بود ، درمیانهٔ سرها سرسلیمان فرزند عبدالله‌بن حسن‌المثنی نیز وجودداشت. وقتلگاه‌آنان درسه میلی مکه درسرزمین فخ بود وشهادت در سال ۱۶۹ هجری اتفاق افتاد و دراشعار تائیه دعبل خزاعی ،که در نوحه‌سرائی انشاء نموده‌استـ بنقل عبدالرحمن‌الشرقاوی‌ـ اشاره‌ای نیز باین شهداء شده است :

افاطم‌قومی یا ابنة الخیر واندبی نجوم سماوات بارض فلات
قبور بکوفان و اخری بطیبة و اخری «بفخ» نالها صلوات

@karnil

کارنیل

یحیی فرزند عبدالله بن الحسن المجتبی (ع)

اما یحیی از این واقعهٔ جانگداز نجات یافته و بسوی سرزمین دیلم گریخت . سرزمین دیلم شامل گرگان ومازندران ومقداری از گیلان ورشت که در ساحل دریای قزوین واقعند، میشود .

سرانجام یحیی

یحیی در آن سامان ، مردم را بسوی خود فراخواند ، وآنان دعوت ویرا پاسخ دادند و با او بیعت نمودند و فرمانروائیش استوار و اقتدارش روبه‌افزایش نهاد . واین جریان درعصرهارون‌الرشید بود .

هارون ارتش منظم و نیرومندی بفرماندهی فضل فرزند یحیی برمکی تشکیل داده بجنگ وی فرستاد . فضل نخست از در صلح و آشتی درآمد و نامه‌ئی باو نوشت و بوی تأمین داده وآمادگی خود را برای پذیرش خواسته‌هایش اعلام داشت .

جناب یحیی تنها حفظ خونها را خواستارگشت فضل هم پس‌از گرفتن سوگند ، بدستخط خود رشید و بگواهی دانایان و شخصیات دستگاه ، درخواست یحیی را پذیرفت . ویحیی رهسپار بغداد گشت .

رشید نخست مقدمش‌راگرامی داشته ومال‌فراوانی بوی بخشید. اما سرانحام نیرنگ بود وفریب !

@karnil

کارنیل

ادریس فرزند عبدالله‌بن حسن

واینك میپردازیم بسرگذشت ادریس، جنابش پس‌ازواقعهٔحادثهٔ دلخراش فخ و شهادت گروهی از سادات علوی ، که او ازآن صحنه جان بدر برد ، بجانب مصرگریخت ، ودرجائی پنهان گشت .

فرار دادن واضح مأمور پست ادریس را

« واضح » که شیعه بود ، از حال وی آگاه شد ، و به‌پناه‌گاهش آمد، وآماده‌گی‌خودرا برای‌خدمت اعلام داشت ، وبهترین‌راه خدمت را در این‌دیدکه با پست‌خود اورا بمراکش‌ببرد وهمین‌کار را هم‌کرد. و ادریس‌را بمراکش که مغرب‌الاقصی باشد برد . مغرب‌الاوسط‌شامل الجزائر میشود .

ورود ادریس به‌مراکش وتسلیم استاندار شهر

درمراکش‌شهری‌بودبنام«ولیله»استاندارآن‌شهراسحق‌بن‌محمدبن عبدالحمید بودکه ازطرف بنی‌عباس باین پست گمارده شده بود .

ادریس‌که وارد شد ، اورا پناه داده ومقدمش راگرامی داشت ، وازفرمان برداری‌عباسیان سربرتافت. خبرفرارادریس بوسیلهٔ «واضح» بهارون رسید ، دستور بازداشت او را صادرکرد ، و سرانجام جنازهٔ پستچی بالای دار رفت .

@karnil

ادریس تشکیل دولت میدهد

مردم ، همینکه از جریان آگهی یافتند ، از گوشه وکنار قبائل بسیاری بگردش جمع گشتند ، ونخستین قبیله‌ئی که با وی دست بیعت دادند ، «اوربه» بود ، که از بزرگترین قبائل بربرمراکش بشمارمیرفت وازجهت موقعیت وتعداد جمعیت ازسایر تیره‌ها برتر بود . بیعت این گروه اثرش این شد که سایرقبائل هم ازآنان پیروی نموده وسربفرمانش نهادند ، باندازه‌ئی بوی ابراز علاقه نمودند که او را برجانشان مقدم میداشتند ، کم کم عظمت و اقتدار او بالا گرفت .

ادریس و پیکار با یهود ونصاری

چون امردعوت گرفتن، وبیعت پایان یافت ادریس توجه واندیشهٔ خود را بسوی اهل کتاب معطوف داشت و بفکر تشکیل سپاه افتاد . سرانجام توانست ، ارتش نیرومند و مجهزی را روبراه سازد ، و این لشکر تمامی ازافراد سرسخت و زورمند قبیلهٔ بربر بودند . نقشهٔ جنگ با یهود ونصاری راکشید، وبرآنان هجوم برد ، درنتیجه برج وباروی شهرهای تامسنا وتادلا درهم شکسته شد، و ادریس ویارانش باپیروزی بدانجا قدم نهادند .

مردم آن سامان ، که برآئین کلیم ومسیح بودند، بدست ادریس مسلمان شدند . پس ازآن به پایتخت (ولیله) بازگشت ومدتی بآسایش پرداخت .

ادریس برای دومین مرتبه درجنگ شرکت میکند

چندی که گذشت ، مجدداً نبرد را ازسر گرفته، وباقیماندهٔ طائفهٔ بربر را که در دژهای مستحکم وکوهستانهای برافراشته بسرمیبردند ، بآئین اسلام دعوت کرد . وآنانرا از دژها به زیرآورده و با کوشش

@karnil

کارنیل

خود توانست واقعیت را بآنان بفهماند و وادارشان سازد مسلمان شوند ایشان هم پذیرفتند. سپس به مقرفرماندهی خود بازگشته و باستراحت پرداخت.

ادریس وسومین نبرد :

پس‌ازآسایش ارتش ، ادریس برای سومین مرتبه فرمان حمله را صادرکرد . خود با سربازان ، بسوی تلمستان رهسپار گشتند . اما هنوز وارد جنگ نشده بودند که رهبر شهر، با گروهی به استقبال او بیرون‌آمدند، وامان خواستند. ادریس ، پذیرفت، وآنان بیعت‌کردند، وسپس وارد شهرگشته و دستورساختن مسجدآبرومند وبا استحکامی ، داد ونیز امرکرد منبری بسازند واین جملات را براو بنویسند :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم‌هذاماامر به‌الامام‌ادریس‌بن‌عبدالله‌بن حسن‌بن علی‌بن ابیطالب و ذالك فی‌صفر سنة ۱۷۴ .

«ابن‌خلدون» در مقدمه‌اش مینویسد : تا به امروز، نام ادریس زینت بخش‌آن منبر است .

خبرفعالیت‌هاوکشورگشائی ادریس، به‌هارون رسید، وازعاقبت آن ترسید، ویقین‌کرد، اگرچارهٔ اورا نکند، درآینده، حریف«ادریس» نخواهدگشت. بهترازهرراهی این راه را انتخاب‌کرد، که درخانه‌اش، بدون زحمت ، اورا ازپا درآورد . چون ازمقام وی ودوستی مردم‌آن سامان ، نسبت به‌خاندان پیامبر، آگهی داشت ، صلاح را دراین دیدکه با وی از در نیرنگ بیرون‌آید ، وهمین‌کاررا هم‌کرد .

شماخ جاسوس به وئیله‌آمد

شماخ مرد زیرکی بود ، «هارون» او را برای اجرای منویات خود درنظرگرفت ، بوی پیشنهاد سفر مراکش را نمود ، پول فراوان و زهرکشنده‌ئی در اختیارش قرار داده و بوی سفارش نمود که : باید

@karnil

تظاهر به تشیع نمائی ، وازاین راه ، وراه‌های دیگرکه میتوانی انجام دهی ، به‌ادریس نزدیك‌شده ومسمومش سازی .

جاسوس هارون بعنوان پناهندهٔ سیاسی به‌مراکش آمد ودرمأموریت‌خود موفق‌شد

«شماخ» از بغداد ، رهسپار سرزمین مغرب گشت و زیر عنوان پناهندهٔ سیاسی وکسی‌که از ستم دستگاه بیدادگر هارون فرارکرده ، خود را در دل ادریس جای داد !

«ادریس» مقدم اوراگرامی‌شمرد وباوی بمهربانی فراوانی رفتار کرد، ازنظراینکه شماخ مردی مؤدب، وبا استعداد ورشید بود ادریس بزودی با وی مأنوس‌گشته ومورد اطمینانش واقع شد ، اتفاقاً بدندان دردی سخت مبتلا گشته وبه شماخ ناراحتی خود را اظهارکرد ، و او فرصت را مغتنم شمرد ، دوائی زهرآگین‌که از پیش‌آماده کرده بود ، بوی‌داد، و پس‌ازآن پنهان‌گشت، دیگرکسی اورا ندید ، اما «ادریس» درنتیجهٔ استعمال دوای مسموم ، تمام دندانهایش ریخت ، و پس ازآن برحمت ایزدی پیوست، واین رویداد درسال۱۷۷ یا ۱۷۵ هجری اتفاق افتاد ـ رحمةالله‌علیه .

اخلاق ادریس

ازصفات بارز این شخصیت و رهبر نخستین دولت شیعه ، فهم و استعداد ذاتی و چیره‌گی برخویهای شهوانی و تمایلات حیوانی‌اش بود ، انسانی دادگستر، ومتوجه به‌اعمال نیك ، وپسندیده بود .

مصادرآنچه نگاشته شدکتب زیراست :

۱ـ جزء اول‌کتاب المغرب فی‌اخبار المغرب تألیف ابن‌عذاری مراکشی .

@karnil

۲ ـ جزء اول کتاب الاستقصاء لاخبار الدول المغرب‌الاقصی تألیف ابی‌عباس ناصری .

۳ ـ کتاب مختصر تاریخ العرب تألیف سید میرعلی . مؤلف بزرگوار در حاشیه مینویسد: عین‌آنچه درکتاب‌الاستقصاء لاخبار دول المغرب‌الاقصی آمده است جملات زیر است .

جرجی زیدان درکتاب تاریخ تمدن اسلامی جزء چهارم چنین مینگارد : شیعه ادریس را درمغرب دیدند، وبا وی بیعت نمودند، این مطلب، میرساند ، باینکه تشیع ، درسرزمین مغرب ، همزمان بارسیدن اسلام بآنجا بود .

@karnil

کارنیل

ادریس دوم زمامدار نابغهٔ شیعه

ادریس‌هنگام مرگ فرزندی ازخود بیادگارنگذاشت، جزجنینی که کنیز بربریه که نامش «کنز» بود ، با خود از ادریس داشت .

«راشد» غلام ادریس، که اسمش بامسمایش‌قرین، ومردی‌خردمند وامین وشجاع وبزرگوار بود، بزرگان ورؤسای بربروسایرشخصیتهای عامه مردم را درمجلسی جمع کرد ، وباآنان بدین‌گونه سخن‌گفت :

اگر رأی شما براین قرارگیرد بسیار بجاست‌که ما صبر کنیم ، تا این‌کنیز، بارش را سبك کند .

آنگاه بنگریم درنوزاد ، اگرپسربود ، به‌تربیتش همت‌گماریم، تا به‌حدرشد رسد، ونیکونگهداریش نمائیم، وبه پیروی‌دعوت دودمان علوی ومیمنت ومبارکی خاندان پیامبر، باوی بیعت نمائیم ، وچنانچه نوزاددختربود، خود دانید و آراء تان، اما بنظرمن این پیشنهاد بصواب نزدیکتر است ، مردم ، در پاسخ این غلام روشن ضمیر، واقع بین ، چنین اظهارداشتند :

ما در برابر رأی تو از خود رأیی نداریم. اگر ادریس ، بدرود زندگی‌گفت ، توبجای اوهستی تا این‌کنیز بارش را بزمین نهد ، اگر دختر بود ، بازهم تو ازما بمقام فرمانروائی سزاوارتری ، بواسطهٔ فضیلت و دانش و دیانتی‌که دارا هستی .

کنیزسرانجام فرزندش را زاد وازحسن اتفاق پسر بود .

«راشد» نامش‌را ادریس نهاد. وبامرش قیام نمود، وبه‌نیکوترین

@karnil

وضعی به‌تربیتش همت‌گماشت، نخست، قرآن باو آموخت، بطوریکه در سن هشت سالگی همهٔ قرآنرا از برکرد . پس‌ازآن حدیث و سنت وعلوم فقه و ادبیات زبان عرب وفنون شعروپندهای عرب را بوی یاد داد ، سپس رویداد های گذشته و داستانهای پادشاهان وسرگذشت آنان را بوی‌گوش‌زدکرد. درضمن تمرین، سواری وتیراندازی را هم یادش داد بطوری بوی رسیدگی کرده و تربیتش نمود ، که هنوز ازعمرش یازده سال بیشتر نگذشته بود ،که برشد کافی رسیده و با استعدادیکه از وی دیدند او را کاندید امر بزرگ پیشوائی نمودند ، زیرا متوجه شدندکه توانائی برداشتن این بار سنگین را دارد ، روی همین جهت ایل بربر، از روی اخلاص ، سر درفرمانش نهادند .

توجه مردم بادریس دوم

پس‌ازآنکه فرمانروائی مغرب برای ادریس دوم روبراه شد . مردم سایرکشورها ،گروه‌گروه ، برای تبریك ، به‌پیشگاهش شتافتند ، کم‌کم این صدا بگوش اعراب رسید .

از اندلس وافریقا هم ، به‌حضورش باریافتند ، و پروانه‌وارگرد این شمع تابناك دودمان علوی ، بگردش درآمدند ، بطوریکه از تیرهٔ قیس وازد ومذحج وغیره، پانصدسوارکار ماهر، پیرامونش‌گردآمدند، ادریس هم ازاین تازه واردین ومیهمانان باآغوش باز استقبال کرد و مقدم آنانرا گرامی داشت وصلهٔ آنها را چند برابرداد و مقام ایشانرا منظور وبخود نزدیك ساخته وپستهای‌حساس دولتی را بایشان واگذار کرد .

شهرزیبای فاس

کم‌کم ، در اثر توجه ملت عرب وغیره به‌آن دیار و افزایش جمعیت، واردین، شهر«ولیله» دیگرگنجایش پذیرائی مردم را نداشت،

@karnil

لذا نیازمند ساختن شهری شدند .

«ادریس» دوم به مهندسین و معماران ، دستور ساختن شهری زیبا داد .

نقشهٔ شهر را طرح ریزی وشروع بساختمان ، نمودند ، دستور ساختن‌مساجد ومدارس و بازارها ، داده شد، درضمن اعلامیه‌ئی‌صادر، وخاطرنشان‌کرد : هرکس بنائی‌ساخت ودرختی‌کاشت به‌او تعلق‌خواهد داشت . مردم ساختمان‌های بسیاری ساخته ودرختان فراوانی کاشتند .

گروهی هم از سرزمین پارس ، براو وارد شده و مورد عنایت او قرارگرفتند ، مقداری زمین نیز به‌آنان واگذارکرد ، تا برای خود ساختمان نموده ودرآنجا بمانند .

شهرسازی به پایان رسید ، نام او را «فاس» نهاد ، روز جمعه‌ای برای افتتاح شهر به‌مسجد جامع ، رهسپارشد و برفراز منبر بالا رفت وسخنرانی جامعی ایرادکرد .

و در پایان سخنرانی دستها را بعنوان نیایش بطرف بالا گرفته وچنین‌گفت: بارالها تومیدانی ، من ازساختن این شهرقصد خودنمائی و بزرگ منشی نداشتم و مقصودم سالوسگری وتزویر ومباهات نبود ، ونظرم بندگی تو بود ، وخواستم دراینجا ، تورا ستایش‌کنند، وکتاب مقدست‌را تلاوت نمایند ، شریعت وحدودآن وسنت پیامبرت ، تا دنیا بپاست ، بپای داشته شود .

خداوندا : برای ساکنین این شهر، از تو توفیق آرزومندم ، و آنانراکمك بنمای ، برخوبیها وادارکن. شرارت دشمنانشانرا ازآنها بازدار، شمشیر فتنه وآشوب و پراکندگی‌را از این اجتماع دور فرما، زیرا : توهستی‌که برهمه چیز توانائی .

مردم یکصدا بدعای او آمین‌گفتند .

@karnil

اثر این دعا که از دلی پاك و روانی تابناك سرچشمه‌گرفته بود، در آن اجتماع انبوه نمایان شد ، خیرات و برکات در این شهر فراوان گشت .

زیبائی این شهررا باین‌گونه توصیف کرده‌اند : این شهردارای درختان بسیار بود، نهرآبی دردوطرف خیابان جاری ، جویهائی از آن جدا کردند که برای بهره برداری همگانی مورد استفاده باشد ، و آن جویها درخانه‌ها وگرمابه‌ها وخیابانهای فرعی وبازارها درجریان بود. علاوه براین ، در بیشترخانه‌ها چشمه‌هائی بود جاری و چشمه‌هائی هم درداخل ساختمانها درحال فوران بود .

این شهرزیبای فاس ، درسال ۱۹۳ شروع بساختمان‌شدو پس‌از تکمیل پایتخت کشوررا بآنجا منتقل نمودند .

ادریس دوم و پیکار در سرزمین مصامده

ادریس دوم ، چون از بنای شهر«فاس» فارغ‌گشت ، و آنجا را پایتخت فرمانروائی‌خود قرارداد، پس‌از آن متوجه‌جنگ‌گشته وبه‌سوی سرزمین مصامده روان شد وبرآنان ، پیروزگشت ، درجنگ باندازه‌ئی مهارت‌و چابکی وشخصیت ازخود نشان دادکه صاحبان‌مغزهای بزرگ واندیشه‌های عالی، درکار اوحیران شدند .

برخی از جنگجویان که با او در نبرد شرکت داشت اینطور اظهارمیدارد : خوارج صفریه بربر، با ما اعلان جنگ دادند ، جمعیت آنان سه برابرما بود ، هنگامیکه دولشکر دربرابر یکدیگرصف‌آرائی نمودند ادریس ازمرکب بزیرآمد وضوساخت . دورکعت نمازخواند ازخداوندکمك خواسته و بمیدان پا نهاد .

رزم آغازشد و چنان میدانداری کردکه من از پایداری ونیروی فوق‌العاده وخستگی ناپذیرش که‌درحال فوران‌وجوشش بود درشگفت

@karnil

شدم. بناگه نگران من شد و چنین گفت تورا چه شده که نگاهت‌را بمن دوخته‌ای و دیده‌اترا از من بازنمیگیری گفتم مردانگیت مرا بشگفتی واداشت بویژه چهرهٔ بشاشت ... آنچه را که درتو دیدم درهیچکس مشاهده ننمودم ، ادریس فرمود آنچه دیدی از برکت جد ما پیامبر خداست و میراثی است که از پدرمان علی مرتضی بما رسیده است .

این شخصیت عالیقدر در سن سی‌وشش سالگی بدرود زندگی گفت (سال ۲۱۳) و دوازده پسر از خود بیادگار گذاشت و آنان عبارتند از:

محمد، عبدالله ، عیسی، ادریس ، احمد ، جعفر، یحیی، قاسم، عمر، علی ، داود ، حمزه .

مؤلف درحاشیه مینویسد : مطالب این فصل از کتاب الاستقصاء لاخبارالدول المغرب الاقصی است و سپس اضافه میکند از چیزهای جالبی که برای من درنوشتن این کتاب رخ داد این بود که برای این فصل از کتاب بکتابخانه‌ها و کتابفروشی بسیاری مراجعه کردم شاید بتوانم کتابی بدست آورم که راجع به موضوع فصل باشد اما کم کم داشتم ناامید میشدم ، تااینکه برخوردم درضمن کتبیکه مطالعه میکردم باین‌مطلب که برخی از کتابهاکه مطالبی پیرامون مغرب نوشته‌اند نوعاً ازکتاب‌الاستقصاء نقل میکنند با اینکه این‌کتابرا هرروز میدیدم ، ولی توجهی نمیکردم زیرا جملهٔ الاستقصاء بخط درشت وعریضی نوشته شده بود و جملهٔ لاخبار الدول الاقصی بخط ریزی کتابرا خریدم و گمگشتهٔ خود را یافتم ، وباین نتیجه رسیدم : نام نخستین که میخواهد بخط درشت روی پشت‌جلدکتاب نوشته شود باید نشان‌دهندهٔ موضوع داخل کتاب باشد .

@karnil

کارنیل

محمد فرزند ادریس دوم

زمام امور کشور را بدست میگیرد

پس‌از ادریس دوم محمد فرزندش بکرسی خلافت نشست و شهرهای کشور مراکش را بین برادران تقسیم کرد وهریك ازآنانرا که بزرگتربود به‌فرمانروائی آستانی برگزید و آنانکه کودك بودند زیرنظر سرپرستی خود قرارداد . این روش از نظر سیاسی و امرکشورداری موجب پیروزی وی‌گشت، زیرا همه برادران دلبستگی تمامی باو پیدا کرده و از دوستداران وهواخواهانش‌گشتند جزقاسم وعیسی که پرچم مخالفت را علیه او برافراشتند .

سرانجام‌برآن‌دو چیره‌گشت وازفرمانروائی برکنارکرد. به‌سال ۲۲۱ بدرود زندگی گفت پس‌ازآنکه فرزندش علی را بجانشینی خود برگزید وبه مردم درباره‌اش سفارش لازمه را نمود .

@karnil

کارنیل

علی‌بن محمدبن ادریس

پس‌از اینکه علی روی‌کار آمد رویهٔ پدر وجدش را در دادگری بین مردم دنبال‌کرد و آثارنبوغ و زیرکی وفضیلت از وی‌آشکارگشت. روی‌این‌زمینه بود که‌درزمان رهبری‌وی وضع زندگی‌مردم روبه‌بهبودی نهاد و ملت درآسایش و فراخی بسربردند تا در سال ۲۳۴ از جهان رخت بربست ـ و در زمان حیات فرزندش یحیی را بجانشینی خود تعیین نمود .

@karnil

کارنیل

یحیی بن محمد وفعالیت‌های دورهٔ زمامداریش

دوران زمامداری یحیی به‌درازی کشید و دولتش توسعه یافته و عظمت پیدا کرد. و آثارخوبی از وی بروزکرد، بر آبادی شهر فاس همت گماشت، دستور ساختن گرمابه‌ها و مسافرخانه داد، و مردم از مرزهای دوردست بدانجا می‌آمدند.

مسجد قرویین که اینك معروف به ـ جامعةالقرویین ـ است، از یادگارهای دورهٔ اوست، و اکنون دانشگاهی است دینی و اسلامی که صدها نفردانشجورا درخود پذیرفته است. مانند دانشگاه نجف اشرف درعراق ودانشگاه زیتونه درکشورتونس.

سرانجام بسال۲۶۴ درگذشت و فرزندش که همنام او بود بجای او نشست.

@karnil

کارنیل

یحیی‌بن یحیی و سرانجام هوسرانی

یحیی درروش ناپسند درست نقطه‌مقابل پدرش بود، درهرجهت یحیی رویه‌زشتی را درپیش‌گرفت، وبه‌کارهای بیهوده و بازی پرداخت و بیشتر وقتش صرف آن شد ، در نتیجهٔ انحراف از رویه‌گذشتگان که مردم بخاطرداشتند اهل فاس براو شوریده ومجبور شد بسوی آندلس بگریزد ودرآنجا بسربرد تا ازجهان چشم پوشید، پس‌ازاو پسرعمویش علی‌بن عمر زمام حکومت را بدست گرفت ولی چندان ادامه نیافت کودتای خوارج اورا نیز وادار بگریز نمود .

@karnil

کارنیل

یحیی نوهٔ ادریس دوم

و سقوط دولت ادریسین در دورهٔ زمامداری وی

پس‌ازفرارعلی‌مردم بایحیی نوه ادریس بیعت‌کردند وتوانست تا مدتی برمشکلاتیکه گذشته در پیش پای او ایجاد نموده بود پیروز گردد اما در سال ۳۰۵ مصاله فرمانده سپاه عبیدالله‌بن‌المهدی خلیفهٔ فاطمی بر او هجوم‌کرد وشهرفاس را درمحاصره قرارداد. یحیی باوی از درآشتی درآمد ، وقرارداد صلح برمقداری ازمال وبیعت باعبیدالله المهدی بسته شد باین صورت‌کشور ازدستش رفت و پروندهٔ ادریسین برای همیشه بسته شد[۱] .

سید میرعلی درکتاب مختصرتاریخ العرب مینویسد : مراکش پس‌ازسقوط دولت ادریسین به‌دو بخش تقسیم شد . بخش خاوری آن درقلمروفاطمیین‌درآمد، وبخش‌باختری‌آن زیرنظرامویین اداره میشد.

ادریسین درسرزمین‌مغرب‌کارهای بزرگی انجام دادند . وانتشار اسلام درآنجا ، بوسیلهٔ فعالیت های‌آنان صورت گرفت تا به‌آنجا که آخرین نقطهٔ‌آن سرزمین‌را نیزروشنائی‌حقیقت وآئین نوین فراگرفت. ادریسین بازار تمدن‌را رونق بسزائی بخشیدند ، مردم کوهستانی و بیابان‌گرد را بشهرنشینی وساختن بناهای زیبا واداشتند .

شهر های بزرگ و مساجد و دانشگاهها و دانشکده‌ها از خود

۱ــ الاستقصاء ج ۱

@karnil

بیادگارگذاشتند ، عدالت اجتماعی و امنیت عمومی و ارزانی اجناس زیرسایه دستگاه رهبری ایشان برقرار شد .

سدیوا ، خاورشناس درکتاب «تاریخ العرب العام صفحهٔ ۲۷۸ طبع ۱۹۴۸» چنین مینگارد: ادریسین ازسال۸۰۳ تا ۹۴۹م زمام رهبری را بدست گرفتند ، در سرزمین‌ها و شهرهای زیر نفوذ خود اصلاحات دامنه‌داری انجام دادند .

تأسیس شهر فاس ـ که مسجد جامع آن مرکز مقدسی نزد تمام مردم مجاور آن سامان بشمارمی آمد ودراندك زمانی شهرهٔ آفاق گشت. از اعمال مثبت آنان است ، شهرفاس دارای مدارس و کتابخانه‌ها شد که بانضمام نهضت‌علمی که بنی‌عباس درخاورزمین پرچمش‌را باهتزاز درآوردند ، موجب پیدایش و توسعهٔ بازرگانی میانه تازیان اسپانیا و اعراب قارهٔ افریقا گردید .

@karnil

کارنیل

@karnil

کارنیل

دولت علویین در مازندران

@karnil

کارنیل

حسن

فرزند زیدبن محمدبن اسماعیل بن زیدبن حسن‌بن حسن‌فرزند امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب(ع)، درسال ۲۵۰ هجری درمازندران قیام کرده ، مردم گرد اوجمع گشتند واورا بفرمانروائی برگزیدند ودوران زمامداریش ۱۹ سال وچند ماه بطول انجامید .

محمد

پس‌ازحسن برادرش محمد زمام قدرت را بدست‌گرفت. ومدت فرمانروائیش ۱۷ سال وچند ماه بود .

سید امین در جلد ۴۵ از کتاب اعیان الشیعه صفحهٔ ۱۴۱ طبع ۱۹۵۹ دربارهٔ وی‌چنین مینگارد: چون ابتدای سال‌جمع آوری مالیات رسید، درب‌خزانهٔ اموال‌عمومی راگشوده وبلادرنگ دستور دادآنچه ازسالهای پیش درآنجا انباشته‌شده بود بین‌قریش وانصار واهل قرآن وفقهاء وسایرطبقات تقسیم‌شود، وفرمانش‌اجراء شد تابجائیکه یکدرهم بجای نماند .

یکداستان جالب

محمد روزی برای بخش اموال جلوس نموده بود - مردم یکی پس‌ازدیگری می‌آمدند وقسمت خود را میگرفتند .

مردی ناشناس جلوآمد :

@karnil

محمد ـ خودت را معرفی کن .
ناشناس ـ مردی ازطائفه عبدمناف .
محمد ـ ازکدام قبیله ؟
ناشناس ـ از بنی‌امیه !
محمد ـ ازکدام خانواده ؟
ناشناس ـ سکوت‌کرد .
محمد ، شاید از دودمان معاویه‌ئی ؟
ناشناس ـ آری .
محمد ، ازکدام فرزندش ؟
ناشناس ـ بازهم سکوت .
محمد ـ نکند ازفرزندان یزیدی ؟
ناشناس ـ آری !

نگاه‌های تندعلویان بسوی ناشناس سرازیرشد، بیچاره را ترس عجیبی فراگرفت ، محمد فریاد زد : گمان میبرید باکشتن این بدبخت انتقام خون جدم حسین(ع)گرفته میشود ؟ مگرنمیدانید خداوند اجازه نداده است که بازخواست شود ازکسیکه در عمل دیگران همراهی نداشته است ، اینك بشنوید آنچه را از پدرم نقل میکنم : پدرم از پدرش اینداستانرا نقل کرد :

داستان جالب دیگر

منصوردوانیقی‌سالی ازسالها درمکه بودجواهرات‌گران بهائیکه متعلق به‌هشام‌بن عبدالملك مروان اموی بود به پیشگاهش آوردند .

منصورگفت: شنیده‌ام علاوه براینها جواهراتی دیگرنزد محمد فرزند هشام موجود است ـ اتفاقاً محمد درآن سال بمکه آمده بود . منصور انتظارکشید تا همگان درمسجدالحرام اجتماع‌کردند وزیرخود

@karnil

ربیع را فرمان داد باید درهای مسجد بسته شود جز یك‌درکه برای رفت وآمد مردم باز باشد ومأمورانی برآن درگماشته شوند وتوخود نیز ناظر این‌کار باشی تا کسیرا که تو نشناسی یا بوسیلهٔ گواهان مورد اطمینان برتوثابت نشود هویت کسیکه میخواهد بیرون رود هیچکس حق بیرون رفتن را ندارد .

ربیع مأمور اجراء ، فرمان منصور دوانیقی را بمرحلهٔ اجرا درآورد .

محمدبن هشام نیزدرمسجدالحرام بود فهمیدکه این فرمان برای دستگیری وی صادر شده است . بدنش لرزید ، ترس و نگرانی ، و تشویش عجیبی سراسر وجودش را فراگرفت . دراین حال محمدبن زیدبن‌علی‌بن‌الحسین(ع) باوبرخورد وازسبب نگرانیش پرسید. اموی پاسخ داد اگر تورا به‌هویتم آشنا سازم درامانم ؟

محمد ـ آری تو در پناه منی ، تا ازاینجا نجاتت دهم .

اموی ـ محمد فرزند هشام ، توکیستی ؟

علوی ـ من محمد فرزند زیدبن علی‌بن‌الحسینم .

اموی ترسش افزون گشت گفت خویشتن را نزد پروردگارم میبینم .

علوی ـ نترس چیزی برتونیست، بزودی نجات‌خواهی یافت. اما اگررفتارناپسندی درراه نجاتت ازمن سرزد مرا ببخش .

اموی ـ مانعی ندارد تو خود دانی .

محمد ناگهان پرید وعبای اموی را گرفته و بسرش انداخت ، تا رویش را کسی نبیند وازپشت سرکشان‌کشان بسوی درب‌خروجی برد . نزدیك ربیع که رسید با مشت بسراموی‌کوبید و بربیع روکرده وگفت ای‌ابوالفضل این ناپاك ساربانی است، ازمردم‌کوفه ، بمن‌شتری

@karnil

بکرایه‌داد شرط کردم که در بازگشت نیز باید باهمین‌شتر باشم. اما بشرط وفا نکرده وازمن گریخت وشتررا نیز به‌دیگری به کرایه داد اینك اورا دستگیرساختم. خواهش میکنم‌دو نفرپاسبان دراختیارم بگذاری‌تانگرانش باشندکه حقم را از وی بگیرم.

ربیع دو نفر پلیس‌دراختیارعلوی گذاشت، واورا ازمسجد بیرون آورد. قدری راه پیمودند تا ازمسجد دورگشتند.

علوی رو کرد به اموی: ای خبیث! آیا حق مرا میدهی یانه؟

اموی، آری حاضرم. علوی پاسبانانرا دستور بازگشت داد. آنان‌که رفتند اموی را آزاد ساخت.

اموی، سرعلوی‌را بوسید وچنین‌گفت: قربانت‌گردم. خدا داناتر است‌که رسالت را درچه خاندانی قرار دهد. پس‌ازآن مقداری جواهر که بهمراه داشت تقدیم کرد.

علوی- ما ازخاندانی‌هستیم که‌دربرابرنیکی پاداش نمی‌پذیریم. چگونه ازتوگوهر بگیرم باآنکه پربهاترازآن، خون پدرم: زید را که بدستور پدرت بالای دارفت واگذاشتم برووخودرا ازانظارپنهان دار. داستان را که محمدبن زید باینجا پایان داد به علویان مجلس گفت: بنابراین، اشکال‌وتازه‌گی‌نداردا‌گرما این‌مرد اموی‌را بخشیدیم‌همانگونه که نوهٔ امیرالمؤمنین‌درگذشته نسبت به‌فرزندکشندهٔ پدرش رفتارکرد، باآنکه‌آن شخص ازفرزندان عاص وحکم برپاکنندگان شورش جمل بودند واز دشمنان سرسخت بشمار می‌آمدند، درعین حال آن احسان بزرگ را دربارهٔ وی نمود.

@karnil

کارنیل

علی فرزند حسن بن عمر بن علی بن الحسین
تشکیل دولت میدهد

محمد بدرود زندگی گفت ؛ علی‌بن حسن معروف به اطروش دولت تازه‌ئی تشکیل داد ؛ سیزده سال تمام مردم را به اسلام دعوت نمود ، و جمعیت بسیاری بدست وی مسلمان گشته و پیرو آئین حق و مذهب شیعه شدند . محمد مساجد و عبادتگاهها در آنجا ساخت[1] .

در کتاب «الادب فی‌ظل بنی‌بویه» صفحه ۱۵ مینویسد : مردم دیلم زمین بت پرست بودند ، تا هنگامیکه حسن‌بن علی اطروش بآن سامان آمد ، اسلام را پذیرفته و بروش تشیع گرائیدند . با اینکه آن سرزمین درزمان‌خلافت عمربن الخطاب‌گشوده شد ودرقلمروحکومت اسلامی درآمد ، ولی آنان باحفظ عقائد پیشین ، در برابر قانون الهی سرتسلیم فرودآوردند ، وکسی هم مزاحم ایشان نمیشد .

مسعودی در مجلدآخر کتاب مروج‌الذهب مینگارد :

اطروش ، مدت چند سال در دیلم ومراکزکوهستانی بسربرد و حال‌آنان بازمان‌جاهلیت یکسان بود؛ برخی‌ازآن‌گروه‌برآئین‌مسیح(ع) بودند .

اطروش بافعالیت وکاردانی آنانرا گرد خود جمع کرد وبسوی خدا خواند ، ایشانهم پذیرفتند ، مگر اندکی‌که درنواحی (دوردست) بسرمیبردند . دیلم زمین ، دارای کوه‌های بلند و دره‌ها و پایگاه های

۱ ــ نقل ازکتاب تاریخ الشیعه للشیخ‌المظفر .

@karnil

نیرومند وسختی است .

اطروش در آن دیار مساجد بنا کرد. سرانجام به سال ۳۰۴ کشته شد، و پس از او دامادش زمام حکومت را در دست گرفت و نامش حسن فرزند قاسم علوی بود .

او نیز بسال ۳۱۶ کشته شد و این دولت علویین که مدت ۶۷ سال پایدار بود ، و مردم دیلم زمین بوسیلهٔ آنها مسلمان وشیعه شدند پایان یافت (سال ۳۱۶) .

@karnil

کارنیل

@karnil

کارنیل

دولت آل بویه

@karnil

کارنیل

بویهیین کیانند ؟

داستان پیدایش دولت آل‌بویه در ابتدای امر بی‌شباهت به‌افسانه‌سرائی و خیال بافی نیست ، با اینکه یك واقعیت انکارناپذیر است . چرا ؟ ـ زیرا : این دولت منسوب است به مرد بی‌چیزیکه دارای تشکیلاتی نبود و کدام انسانی است که باور کند مرد فقیریکه ملك و سرمایه نداشته و او را توانائی برچیزی نباشد، از کوه‌ها هیمه را بالای سر نهاده و به‌آبادی آورده تا ازاینراه گردهٔ نانی بدست‌آورد ، ناگهان ازاین‌حال‌وروزگاربپرد تابرسد باوج فضای‌فرمانروائی، و برکشورهای پارسی و تازی چیره شده و دولتی پهناور تشکیل دهد ؟ اما این حقیقتی استکه بوقوع پیوسته است . اینك تفصیل این داستان را میخوانید :

در اوائل قرن چهارم هجری در دیار دیلم مردی بود تهی دست که مردم اورا ابوشجاع بویه مینامیدند . زنش مرد واز وی سه فرزند به‌یادگارماند: ۱ـ ابوالحسن‌علی، ۲ـ ابوعلی‌حسن، ۳ـ ابوالحسن‌احمد.

ابوشجاع ازاین پیش‌آمد بسیارغمگین‌گشت وزمین با این همه پهناوری براو تنگ شد . یکی ازدوستانش‌که برای سرسلامتی نزد او آمده بود ، بوی پیشنهاد نمود : من‌آمادگی برای پذیرائی تووفرزندان بینوایت‌دارم . دست اووفرزندانش راگرفت وبه‌منزل‌آورد وخوراکی آماده نمود وبرای آنان حاضرکرد . این عمل مقداری ازرنج واندوه ابوشجاع را تسکین داد .

ابن‌اثیرمورخ مشهوردرکتاب‌کامل‌درحوادث سال۳۲۱ مینویسد:

@karnil

درحالیکه وضع بهمین‌منوال بر آنان سپری میشد، مردی ازنزدیك منزل میگذشت و با صدای دورگه‌اش فریادکنان میگفت : آی منجم ، معبر خواب ، اوراق و طلسم هایی هم مینوشت . ابوشجاع او را نزد خود خواند وچنین گفت :

ابوشجاع ـ خواب دیدم گویا ادرار میکنم وازسرعورتم آتشی شعله‌وراست، باندازه‌ای بلند شدکه نزدیك بود به‌آسمان برسد، سپس سه بخش شد واز هربخشی بخشهائی بسیار پیدا گشت و جهان به‌این شعله‌ها روشن‌شدوسرزمینها وشهرها وبندگان‌خدا دربرابراین روشنائی سرتعظیم فرودآوردند ؟

منجم ـ این‌خواب بزرگی‌است، تعبیرآن بستگی به‌خلعت‌دارد. تا بخشش ندهی نمیگویم .

ابوشجاع ـ بخدا سوگند جز این جامه‌هائیکه به‌تن دارم مالك چیز دیگری نیستم .

منجم ـ پس ده دینار پول بده .

ابوشجاع ـ حتی یکدرهم نیزندارم .

منجم ـ مانعی ندارد . بشنو و بخاطر سپار آنچه میگویم ، تو دارای سه فرزندهستی که بربخشی‌مهم اززمین وساکنان‌آن فرمانروائی خواهندکرد ، نام‌آنان بلند وآوازهٔ ایشان شهرهٔ‌آفاق میشود همانگونه که آتش شعله‌اش بفلك برسد . فرزندانی خواهند داشت که همگی فرمانروائی یابند وشمارهٔ آنها همان اندازه است‌که درخواب دیدی .

ابوشجاع ـ خجالت نمیکشی مرا مسخره میکنی، من‌مردی فقیر وفرزندانم نیز مانند خودم بی‌نوا هستند .

منجم ـ نگاهی کرده وگفت: برایم روزپیدایش ایشانرا برگوی.

ابوشجاع تعیین کرد و منجم مشغول حساب شد ، سپس دست

@karnil

ابوالحسن علی فرزند بزرگرا گرفته ببوسید وگفت بخدا سوگند این کودك فرمانروا خواهد شد. سپس‌دست برادرش ابوعلی‌حسن‌را گرفت وگفت پس از او این برادرش . ابوشجاع ازگفتهٔ اوخونش بجوشش آمد وخشمگین شد چون‌گمان‌کرد مورد استهزاء مرد فالگیرواقع‌گشته به بچه‌ها دستور داد : این مرد را با پس‌گردنی از اینجا دورش کنید . زیرا در دست انداختن ما تندروی کرد . بچه‌ها با مشت بجان منجم افتادند ، منجم دادوفریادش بلند شد وفریاد رسی میجست که اورا از چنگال این بچه‌ها نجات دهد اما فریادرسی نبود . در میانه زدوخورد بآنان چنین گفت : آی بچه‌ها این زدن وصحنه را بخاطر بسپارید که هرگاه شما به پادشاهی رسیده بودید ومن بسویتان‌آمدم مرا بشناسید و فراموشم نکنید .

از این سخن و پافشاری درعقیده خنده‌شان‌گرفت و از او دست بازداشتند تا پی‌کارخود برود . روزهائی چند سپری شد تا اینکه‌گفتار منجم بحقیقت پیوست و پیش بینی وی درست ازآب درآمد .

و اینك شما و دنبالهٔ داستان ابوشجاع : تنگدستی و نیازمندی اورا واداشت‌که پسرانرا بخدمت زیرپرچم اعزام‌کند تادرارتش وارد شوند ، مگر زندگی را بدینوسیله اداره کنند . اما طولی نکشید که نبوغ ذاتی و زیرکی و استعداد و مهارت فوق‌العادهٔ در امور جنگی آنانرا تا پایهٔ فرماندهی وسیاست ارکان‌جیش ارتقاء داد. بارفتارنیکوی آنان با مردم و بخشش اموال به‌افسران جهت جلب نظر ایشان ، نیرو وعظمت‌آنها در اجتماع آنروز روبفزونی نهاد . پس‌از اینکه اطمینان پیدا کردندکه توانائی اداره ارتش و امورکشوررا بطورکلی دارند ، از فرمان فرمانده خود «مرداویج» سرپیچی نموده و اعلام‌استقلال کردند .

@karnil

کارنیل

عمادالدوله علی‌بن بویه

نخستین رئیس دولت اعلام استقلال میکند

پس‌از اعلام آزادی و استقلال نخستین‌کسیکه به سلطنت رسید « علی‌بن بویه » بـود که بزرگ فرزندان ابی‌شجاع است و لقب او عمادالدوله شد. آغاز پادشاهی درشیرازبسال ۳۲۱ ه بود . کم‌کم دامنهٔ فعالیتش‌گسترده شد، تاآنکه برهمه‌ایران‌زمین و کشورعراق، وغیراینده که درتصرف عباسیین بود چیره گشت . «آدم متز» درکتاب الحضارة الاسلامیه (تمدن اسلامی) ص ۳۵ چنین مینویسد : یکی از چیزهائیکه وسیلهٔ پیشرفت و بزرگی مقام عمادالدوله شد ، بخشش وسعهٔ صدر و تدبیر درامور اداری وسیاسی و دلاوریش بود . روی همین تدبیرنیکو بودکه دل حسین‌بن محمد را که به‌لقب عمید ملقب بود بدست‌آورد ، و با فرماندهان نظامی «مرداویج» به نرمی و ملاطفت رفتار میکرد ، و حقوق‌آنانرا افزود . درنتیجه همه سربفرمانش نهادند .

صیت بزرگواری وفضیلت اوگوش بگوش میگشت و مردم از هرگوشه وکنار بسویش روی آوردند ، بنابراین جای شگفتی نیست که بآسانی توانست برارتش‌زیرپرچم‌خلیفهٔ بغداد پیروزگشته‌وبرجنوب ایران مسلط‌گردد .

پس‌ازشکست سربازان خلیفه، باسربازان اسیررفتار پسندیده‌ای پیش‌گرفت ، و بزودی بآزادی‌آنان فرمان داد تاآرامش از دست رفتهٔ خودبازگرفتند، تا بجائیکه‌آنانرا مورد اطمینان خود قرارداد- بااینکه

@karnil

کارنیل

دشمن بودند ـ پست‌حساس دولتی را حتی درارتش بعهدهٔ ایشان سپرد تابدینوسیله دل‌آنها را بخودجلب سازد . علی‌بن بویه بردشمنان بهمین سیاست‌وروش بودکه چیره شد، وبجای‌کیفرگذشت‌ازخود نشان‌میداد، واین تدبیرسرکشانرا رام وشورشیان را آرام ساخت .

بزرگی وعزتی‌که‌آل‌بویه بدست‌آوردنددرسایهٔ فضیلت‌وکاردانی «عمادالدوله» بود که مرجع فضل و بزرگواری در این دودمان بشمار میرفت .

ابن‌اثیر در رویداد های سال ۳۲۲ چنین مینگارد : هنگامیکه «علی‌بن بویه» برشیرازمسلط شد، به‌مردم امان‌داد وبدادگری دراجتماع پرداخت . شانس ـ یا لطف‌خدا ـ هم درچند مورد شامل حالش‌گشت و بیاریش آمد .

ماری عمادالدوله را ازسقوط نجات داد

خزانه تهی‌گشته، ارتش‌هم حقوق خودرا میخواهد. عمادالدوله بامروز وفردا موکول میکند ؛ زمزمه ازهرطرف ساز ونزدیك است‌که کار به‌نیمه‌تمام وبانحلال دولت بویه‌بکشد. عماد دربالاخانه سربگریبان اندیشه فروبرده واندوه خسته‌کننده‌ای ویرا فراگرفته ، و دارد بسقف خانه مینگرد ودر اندیشهٔ چاره است که چه تدبیری بکار بندد تا بتواند جوابگوی نیازمندیهای دولت وخواسته‌های ملت باشد . ناگهان ماری ازگوشهٔ سقف خانه بیرون‌آمد ودرگوشهٔ دیگر بسوراخی رفت . عماد ترسیدکه بزمین افتد وباوآسیبی برساند، پاسدارانراخواست؛ موضع راگشودند، دری نمایان شد ؛ پس‌ازگشودن، خانه‌ای را دیدند ؛ درون خانه شدند ، ده صندوق پراززروسیم درآنجا بود . گشایشی درکارش پیدا شد ، حقوق سربازانرا داد ، و دولتش را از سقوط نجات بخشید پس ازآنکه درشرف نابودی قرارگرفته بود .

@karnil

تصادف یا لطف دیگر

عماد بفکردرست کردن لباس شد ، فرستاد عقب خیاط معروف شهر که نامش یاقوت و کر بود . دوزنده آمد ، اما ترسی عجیب اورا فراگرفت .

عماد ـ نترس بتو کسی کارندارد، میخواهم لباسی برایم بدوزی خیاط کر ـ بخدا سوگند و بطلاق قسم که هشت صندوق فرمانروای پیشین بیشتر پیش من نگذاشت .

چون گوشش سنگین بود ،گمان کرد که ازقضیه آگهی دارند و متوجه سخن عماد نشده بود ، عماد درشگفت واز این پیش آمد بسیار خورسند گشت ، فرمان داد تاصندوقها را بیاورد . صندوقها حاضر و هشت عدد بود پراز زروسیم وجامه‌های گران‌قیمت .

درکتاب هامش ابن‌اثیر ـ ج ۶ ـ ۳۳۳ ط ۱۳۵۳ ه آمده است که: عمادالدوله درسن پنجاه وهفت سالگی درشیراز درگذشت ومدت سلطنتش ۱۶ سال بود ، واز پادشاهان خوب دورهٔ خود بشمار می‌آمد واز افرادی است که گوی سبقت را از اقرانش ربود ، وازخود فرزند پسر به یادگار نگذاشت .

@karnil

کارنیل

رکن‌الدوله و معزالدوله

ابن‌اثیرمینویسد: عمادالدوله فرمانروای‌فرمانروایان بود. پس‌از مرگش برادرش «رکن‌الدوله» زمام امر را بدست گرفت، اما برادر کوچکش احمد «معزالدوله» از زمان برادرش عماد امیرعراق بود، ولی‌عملا تمام قدرت بغداد بدست اوبود. سیدمیرعلی درکتاب تاریخ خود مینویسد[1]: معزالدوله، درادارهٔ مملکت باندازه‌ای پیشروی نمود که خلیفه وقت مجبورشد زمام قدرت را بوی بسپارد وحتی نامش را هم روی سکه‌های رائج بنویسد، ونام اودرخطبهٔ نمازجمعه با نام خلیفه یکجا برده‌میشد. وموقعیت معزالدوله نزدخلیفه مانند شارل مارتیل بود نزد پادشاهان فرانسه زیرا: فرمانروای واقعی «معزالدوله» بود وخلیفه را قدرت ونیروئی نبود و دستش از دخالت در سیاست مملکت کوتاه بود، ازشؤون ریاست چیزی را در دست نداشت جزگرفتن پنج هزار دینار ازخزانهٔ دولت.

معزالدوله دوستدار دانش وهنر بود، ودردورهٔ فرمانروائی او بودکه «روزعاشورا» عزای ملی اعلام شد یعنی روزدهم محرم بیادبود فداکاری سیدالشهداء علیه‌السلام‌روزحزن‌واندوه عمومی اعلام ورسمی شد، که‌درآن روزتمام ادارات وکارها تعطیل‌میشد، اگرچه روزعاشورا قبل‌ازاین دستور هم روز اندوه بود.

ابن‌اثیر درکتاب حاشیه جلد ۲ ص ۳۱۵ ط ۱۳۵۳ ه مینویسد:

۱ــ کتاب مختصرتاریخ‌العرب ص ۲۶۰ طبع ۱۹۲۸ــم.

@karnil

معزالدوله تصمیم‌گرفت خلیفه را ازکار برکنار وبجای وی با محمدبن یحیی زیدی علوی بیعت‌کند ، ولی صبری اورا از این‌کار بازداشت. سرانجام در زمان حکومت برادرش بسال ۳۵۶ بدرود زندگی گفت .

ابن‌اثیرمینویسد : در این سال بودکه آثارتوبه در معزالدوله آشکار و ساختمان بیمارستانی را شروع و اموال بسیاری هم وقف آنجا کرد . در همین سال بندگانش را آزاد و بیشتر ثروت خود را تصدق داد و چیزهائی زیاد میان دوستان واطرافیانش‌تقسیم‌نمود. ۲۱سال‌و۱۱ماه‌ودو روزفرمانروائیش طول‌کشید . مردی بردبار وبخشنده وخردمند بود .

امادورهٔ زمامداری برادرش‌رکن‌الدوله ادامه یافت‌وچهل‌وچهار سال زمام‌کشوررا دردست داشت ، وعمرش متجاوزازهفتاد سال بود.

«ادم‌متز» درکتاب‌تمدن اسلامی ج۱ ص۳۸ مینگارد: رکن‌الدوله مردی بود بردبار و دامنهٔ کرمش وسعت پیدا نموده وسیاستش نسبت به ملت وارتش نیکووتوأم بامهربانی بود ، همتش بلند وازستم بدور و اطرافیان و درباریان را هم ازآن برحذر میداشت .

تاریخ نویسان اورا به‌دادگری وگذشت وآقائی ستوده‌اند .

ابن‌اثیرمینویسد : رکن‌الدوله مردی بود بردبار، بخشنده ، بلند همت ، از بیدادگری‌گریزان ، ازخون ریزی بیزار، حفظ جان را لازم می‌شمرد مگرجائیکه ازآن ناگزیر بود ، ارزاق عمومی را در خانه‌ها تقسیم ومردم را از بیچارگی نجات میداد ، به مساجد میرفت ، وبرای علویان حقوقی معین و به‌آنان مال فراوان میداد وبا تودهٔ مردم به‌نرمی ومدارا رفتارمی‌کرد ، به پیمانش وفادار ودر دوستیش پایدار و نهایت توجه را بعموم ملت داشت . بسال ۳۶۶ ﻫ بدرود زندگی‌گفت .

@karnil

کارنیل

عضدالدولهٔ دیلمی

پس از رکن‌الدوله ، فرزندش «عضدالدوله» برسرزمینهای زیر نفوذ پدرش فرمانروا شد وجانشین وی گشت ، عضدالدوله زمامداری بود نمونه وآقای بتمام معنی با کشوری پهناور؛ از دریای خزرگرفته تاکرمان وعمان زیرسیطره‌اش بود وفرمانروایان آن سرزمین‌ها، همه در برابرش سرتسلیم فرود آوردند . بنابراین چیز تازه‌ای نبودکه بلقب شاهنشاه ملقب شد (برای نخستین مرتبه دردولت اسلامی) وپس‌ازوی این‌لقب‌معمول‌ورائج‌شدنسبت بزمامدارانیکه برکشورپارس‌فرمانروائی میکردند. عضدالدوله عنایت‌خاصی داشت‌که اخباربزودی بوی برسد، زیرا این روش از شؤون هر زمامدارلایق وشایسته‌ای است‌که بخواهد برکشور بزرگی بدرستی حکومت‌کند . ازاین جهت ، ازاخبار وارده پرسش‌کامل میکرد ، واگر دیرتر ازمعمول اخبار بوی میرسید، قیامت به‌پا میکرد . باندازه‌ای به‌این امر اهتمام داشت که درآن عصر اخبار شیراز به‌یکهفته به بغداد میرسید ، یعنی روزی نزدیك به یکصدوپنجاه کیلومتر راه پیموده میشد . برنامهٔ جاسوسی و دستگاه سازمان امنیتش بسیارنیرومند و برپایهٔ محکمی استوار بود ، بطوریکه از امور پنهانی واسرار پادشاهان بزرگ باخبر و اخبار ورویدادهای دنیا نزدش بود ، باندازه‌ای براوضاع مسلط شده بود ومردم را سانسورکرده بودکه اگر درکشورهای دورکسی درباره‌ای سخنی ناروا میگفت بوی میرسید ، چنانچه شخصی در مصر علیه او سخن گفته بود ؛ بهرنیرنگ بود اورا

@karnil

به‌پیشگاه آوردند، پس‌ازسرزنش آزادش‌ساخت‌واورا بمصرباز گردانید. اینکارها موجب شدکه مردم درگفتارمواظبت کامل داشتند تا به‌جائیکه اززنان وغلامان خود برحذر بودند . امنیت‌کامل درراه‌ها برقرار بود، دزدان و اشرار را نابود کرد ونیرنگی برای پاك‌کردن راه‌ها از وجود آنان بکار برد : قاطریرا حلوای زهرآگین بار نموده و بجائیکه گمان داشت کمین‌کرده‌اند با کاروانی روان ساخت ، دزدان بکاروان هجوم برده درضمن ازحلوای مسموم‌خوردندوهمه هلاك شدند. واین بهترین روش بود برای برانداختن‌آنان بدون دادن تلفات .

محدث قمی درکتاب‌کنی والقاب‌گوید : عضدالدوله مقام شیخ مفید را که ازعلمای امامیه بود بزرگ میداشت . دانشمندان برای او کتابهای بسیاری نوشتند ، شعرا قصیده‌ها سروده و به نیکوترین وجه اورا میستودند . یکی ازآنان متینی است‌که چنین سروده است :

« وقدرأیت‌ملوك‌الارض قاطبة و سرت حتی رأیت مولاها »
« ابا شجاع بفارس عضدالدو لة فنا خسرو و شاهنشاها »
« اسامیاً لـم تزده معرفة و انما لـذةً ذکرناها »

« تمام پادشاهان روی‌زمین‌را دیدم وگشتم تابزرگ‌آنهارا یافتم» « او ابوشجاع بود در پارس ، وعضدالدولهٔ دیلمی‌که ملقب بفناخسرو وشاهنشاهست .»

« این نامها که براوگذاشته‌اند صرفاً جنبهٔ تشریفاتی و لذت در گفتار است وگرنه معرف وشناسانندهٔ اونیستند .»

علاقهٔ فراوانی به‌نظم وآرامش داشت بطوریکه در بیابان هول‌انگیزجزیرةالعرب وکرمان‌که مرکزغارتگران بود ـ که پیدایش آنان کار را بر مردم سخت کرده بود ـ آرامش برقرار کرد و مالیاتهائیکه برقافله‌های‌حجاج بسته بودند لغوکرد وبرای‌آسایش ورفاه حال‌حجاج نخست دستورکندن چاه های آب و احداث قنوات داد . (برای رفع

@karnil

نیازمندی کاروان‌ها) ، بازار راه ایجاد نمود ، دستور داد دیوار بلندی «سور» برگرد مدینهٔ طیبه بکشند و همچنین فرمان ساختن بازار بغداد و منازل آنجا را داد و بعبارت دیگر برنوسازی کشورهمت گماشت . نخست از مساجد جامع که مشرف برخرابی بود شروع کرد و سپس مساجدیکه ویران گشته بود ، صاحبان زمین‌ها را بساختن آنها مجبور کرد و کسانیکه بنیه مالی نداشتند از خزانه دولت ـ بخش عمران و کارگشائی و آبادی مسکن ـ بآنها وام میداد. درعصر او بودکه ویرانه‌ها تبدیل بساختمان شد ومیدانها وخانه‌ها پرازگل‌ولاله وسبزه وچمن‌گشت پس از اینکه جایگاه سگان و مرکز زباله بود . دستور داد درختانی از پارس و جاهای دیگرآوردند و در بغداد بکاشتند. نهرهائیکه مجرایش درزیرخاك ناپدیدگشته بود دستور دادخاك‌برداری شودتابحالت نخستین درآید ، پلهای بزرگ وکوچك با استحکامی ساخت ، بسیاری ازمردم بیابانی‌را بزراعت‌کاری و اداروامورکشاورزی‌را رونق بسزائی بخشید، بیابانها راکاشتند وآباد نمودند، بااینهمه فعالیت برای‌عمران وآبادانی بازهم عراق را پایتخت فرمانروائی خود قرار نداد ، همانگونه مرکز حکومتش در پارس بود . بهرحال عضدالدوله امر بساختن بازاری ویژهٔ بازرگانان نمود . پارچه وقماش و هرچه درآنجا پیدا نمیشد از جاهای دیگر می‌آوردند . بیمارستان مهمی‌هم در بغداد تأسیس نمود . برای مسجدیان ومؤذنین وپیشنمازان وقاریان قرآن حقوقی تعیین کرد. دستور داد ارزاق در دسترس عموم قرارگیرد . برای غربا و بینوایان آسایشگاه‌ها ترتیب داد. عطا وبخشش اوعلاوه برمسلمین، اهل ذمه را نیز شامل گشت و بوزیر خود امرکرد برای یهود و نصاری عبادتگاه بسازد و سرمایه در اختیار نیازمندان بگذارد ، هرچند مسلمان نباشند و هرروزجمعه ده‌هزاردرهم به‌بینوایان وبیوه‌زنان صدقه میداد وهمه ساله

@karnil

سه هزاردینار پول کفش برای پیاده روان حج اختصاص میداد و بیست هزاردرهم برای کفن مردگان بیکس و فقیر. سه هزارمسجد و کاروانسرا برای غربا ایجاد نمود ، و به‌آبی جاری نگذشت مگر آنکه آبادی در آنجا دائر کرد ، وهرسالی یکصد هزاردینار دراختیارمردم مکه ومدینه گذارد برای ساختن راه و مصالح عمومی دیگرشان ، بودجهٔ سنگینی برای بنای کارگاه‌ها وتنقیهٔ چاه‌ها منظورنمود وبآنانکه منزلشان سرراه مسافرین بود بعنوان علوفهٔ چهارپایان مسافرین کمك میکرد .

عضدالدوله ذاتاً دوستدار دانش ودانشمندان بود ؛ برای فقها و محدثین و اهل کلام و تفسیر و نحویین وشعراء وواژه دانان نسب شناس ودکترها ومهندسین وریاضیین حقوق کافی معین کرد. وجایگاه اختصاصی نزدیك مسندخود برای خواص دانشمندان وحکما ترتیب داد. کتابخانهٔ مهمی ساخت ، شامل تمام کتبی که تا عصر او در انواع علوم نوشته شده بود .

این بیوگرافی از فعالیت های عضدالدولهٔ دیلمی عین نوشته‌ای است که درتاریخ تمدن اسلامی «ادم متز» موجود است[1] .

یکی‌از آثارجاویدان‌دیگرش تجدید ساختمان بارگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام است وسفارش کردکه درجوار مولایش بخاك سپرده شود ، و بوصیت وی رفتار کردند و برسنگ مزارش این جملات را نوشتند: « این‌جایگاه عضدالدولة وتاج‌الملة ابی‌شجاع فرزند رکن‌الدوله‌است که دوست داشت درهمسایگی این پیشوای معصوم بخاك سپرده شود ، چون‌امیدداشت به‌برکت‌همجواری، گرفتاری روزیکه هرکس درتلاش است برای خود ، از او برداشته شود . درود برمحمد(ص) وخاندان پاك سیرتش .»

---

۱ ــ این کتابرا استاد محمد عبدالهادی بعربی ترجمه نموده بنام «الحضارة الاسلامیة فی‌القرن‌الرابع‌الهجری» .

@karnil

این شخصیت کم نظیروعالیقدر درسال ۳۲۴ پا بدنیا نهاد وبسال ۳۶۶ زمام اموررا بدست‌گرفت ودرسال ۳۷۲ درگذشت .

علاوه برآنچه نگاشته شد هدف های عالیتر و قصد خدمات شایسته‌تری داشت‌که اجل مهلتش نداد .

@karnil

کارنیل

شرف‌الدوله ـ صمصام‌الدوله ـ سلطان‌الدوله

پس‌ازعضدالدوله فرزندش ابوکالیجار ملقب به «صمصام‌الدوله» روی‌کار آمد. برادرش ابوفوارس«شرف‌الدوله» باوی بستیز برخاست. جنگ های دامنه‌داری بین ایندو درگرفت و چهار سال طول کشید؛ سرانجام شرف‌الدوله پیروز وبرادرش را بازداشت وزندانی کرد. در زندان بود تا وی برهمهٔ سرزمین های اسلامی چیره شد، اما دورهٔ زمامداریش چندان دوام نداشت. به سن ۲۸ سال و۵ ماه بود که اجل گریبانش‌راگرفت‌ودرسال۳۷۹درگذشت. پس‌ازدرگذشت شرف‌الدوله، «بهاءالدوله» فرزندش مقام پدررا اشغال‌کرد.

چون بهاءالدوله فرمانروا شد، عمویش «فخرالدوله» فرزند عضدالدوله با وی از در مخالفت درآمد و پس از آن زدوخورد های دامنه‌داری میان او و عموی دیگرش صمصام‌الدوله صورت گرفت و سرانجام منجر به‌تجزیهٔ بلاد اسلامی شد وکشور بین‌آنها تقسیم‌گشت.

صمصام‌الدولة درسال ۳۸۸ کشته شد وبهاءالدوله نیز بسال۴۰۳ درگذشت‌وجنازه‌اش‌را به‌نجف اشرف‌منتقل ودرجوارمولاامیرالمؤمنین علیه‌السلام دفن‌کردند. چهل سال وچند ماه ازعمرش بیش نگذشته بود ولی‌مدت فرمانروائیش ۲۴سال بود. پس‌ازاو ابوشجاع سلطان‌الدولة جانشین وی گشت.

سلطان‌الدوله هنگامیکه زمام قدرت را بدست‌گرفت برادرانش را درامورسیاسی وارد وهرکدام‌را برای‌ادارهٔ‌استانی برگزید: ابوطاهر

@karnil

جلال‌الدوله را باستانداری بصره ، و برادر دومش ابوفوارس را باستانداری کرمان ، و برادر سومش مشرف‌الدوله را بحکومت عراق منصوب کرد .

پس‌اززمانی برادرش ابوفوارس‌در کرمان علیه‌حکومت مرکزی دست بشورش زد ، ولی‌کودتا نافرجام بود زیرا سلطان‌الدوله آتش انقلاب را خاموش و برادرش را عفوکرد .

مشرف‌الدوله‌حاکم عراق نیز استقلال عراق را اعلام وبرادرش را ازسلطنت‌خلع وخود مستقلاً زمام‌کشوررا بدست‌گرفت‌ومردم اورا شاهنشاه نامیدند .

برادردیگرش‌ابوطاهرهم نسبت‌بوی‌وفادارنمانده وبمشرف‌الدوله پیوست . این قضیه بسال ۴۱۱ هجری بود .

پس‌ازگذشت دوسال بسال ۴۱۳ با یکدیگر هم‌آهنگ شدند و سوگند یاد نمودندکه به‌پیمان‌خود استوار باشند ، باین ترتیب‌که‌عراق زیرنظرمشرف‌الدوله اداره شود وپارس‌هم متعلق به‌سلطان‌الدوله باشد.

سلطان‌الدوله درسال ۴۱۵ درگذشت .

@karnil

کارنیل

جلال‌الدوله ـ ابوکالیجار ـ الملک‌الرحیم

پس‌از درگذشت سلطان‌الدوله فرزندش ابوکالیجار جای او را گرفت. بین‌اووعمویش ابوفوارس حاکم پیشین کرمان‌جنگ درگرفت وسرانجام بصلح گرائید .

قرارداد متارکهٔ جنگ براین شدکه سرزمین عراق بدون‌مداخلهٔ ابوکالیجاربدست مشرف‌الدوله اداره شود وپارس هم از آن ابوکالیجار باشد .

مشرف‌الدوله در سال ۳۱۶ زندگی را بدرود گفت و برادرش جلال‌الدوله به‌تخت برنشست. ابن‌اثیرگوید: مشرف‌الدوله خوبیهایش بسیار، بدیهایش اندك ، روشش پسندیده وبه‌دادگری مشهور بود .

جلال‌الدوله

نویسندهٔ کتاب النجوم الزاهره در جلد پنجم متذکر میشود: جلال‌الدوله پادشاهی بود ملت‌دوست‌وخوشرفتارونیکوروش‌وبه‌خوبان اظهارمحبت داشت . در دوران سلطنت، سختی‌هائی‌را از اتراك تحمل کرد .

ابن‌اثیر در حوادث‌سال۴۲۹ مینویسد: دراین‌سال‌جلال‌الدوله از قائم بامرالله پرسش کرد چطوراست‌که مردم‌ویرا شاهنشاه بنامند؟ پاسخ داد در این‌باره باید به‌فقها مراجعه‌کنیم. ازفقها استفتا نمودند: ابوطیب طبری، صیمری، ابن‌بیضاوی وکرخی فتوا بجوازدادندولی ابوالحسن

@karnil

ماوردی مخالفت‌کرد ، اما نتیجه نبخشید و بشاهنشاه ملقب شد. پس‌از این جریان بین ماوردی و آنانکه فتوی بجواز داده بودند مناقشاتی درگرفت ، ماوردی نزدیکترین فرد بجلال‌الدوله بود و از مخصوصین بشمارمیرفت و برای او احترام خاصی منظور میداشت . اما چون این پیشنهاد برخلاف عقیده و رأیش بود ، معذلك این نزدیکی در روحیهٔ وی اثری نگذاشت ؛ روش دینی خود را برگزیده و دنبال‌رو هوس پادشاهان نشد ، بلکه حکم بحرمت نموده وازجلال‌الدوله کناره‌گیری کرد وباحالت ترس درخانه نشست تااینکه جلال‌الدوله روزی دنبالش فرستاد ، با یقین بکشته شدن براو وارد شد ، اما باکمال تعجب رفتار جلال‌الدوله راخلاف‌گمانش دید وازاحترام نسبت باوخودداری ننمود بلکه در ضمن‌گفتارش اورا ستوده و چنین‌گفت : من میدانم‌که نگفتی ونکردی مگر برای خشنودی خدا و پیروی از حق ، مقام دین ودانش تونزد من روشن واینك توعزیزترین افرادی نزد من .

این پیش‌آمدوعکس‌العمل‌گواهی‌است‌گویا بردادگری وانصاف و فروتنی جلال‌الدوله در برابر حق . او در سال ۴۳۵ دیده از جهان فرو بست .

ابن‌اثیردرحوادث این سال نوشته‌است ولادت‌جلال‌الدوله بسال ۳۸۳ و دوران پادشاهیش ۱۶سال و ۱۱ ماه بود.

هرکس زندگی ویرا بررسی کند ـ باین نتیجه میرسد ـ با آن بی‌حسی و سستی وی در ادارهٔ امورکشور وتسلط ارتش و نمایندگان براو و دوام سلطنتش تا این‌اندازه ـ که‌آنکه برهمه‌چیزتوانا وبهرکس بخواهد پادشاهی داده وازهرکه بخواهد میگیرد خداوند است .

جلال‌الدوله به‌دیدار نیکوکاران وشایستگان میرفت و یك مرتبه پیاده بزیارت مرقد پیشوای پرهیزکاران امیرمؤمنان علیه‌السلام وفرزند

@karnil

برومندش سالار شهیدان امام حسین علیه السلام رفت و این کار پرپایهٔ عقیده کامل صورت گرفت نه سالوسگری و ریاکاری .

ابو کالیجار

پس از جلال الدوله ، ابو کالیجار فرزند سلطان الدوله پست ویرا عهده دار شد . جنگی بین او و طغرل بیك سلجوقی در گرفت ولی آخر بصلح انجامید ؛ وضع وروابط به حالت عادی بازگشت ؛ طغرل دختر ابو کالیجار را گرفت واو نیز با دختر برادر طغرل ازدواج کرد .

ابو کالیجار در سال ۴۴۶ در سن چهل سال وچند ماه بود که بازندگی وداع کرد . زمامداریش برعراق چهارسال ودوماه وچند روز بود .

الملك الرحیم

ابو نصر ملقب به ملك رحیم پس از پدرش ابو کالیجار به پادشاهی رسید ولی مدت زمامداریش پایدار نمانده طغرل بیك در سال ۴۴۷ به بغداد هجوم کرده وبراو پیروزشد وبازداشتش نموده ودریکی ازدژها زندانیش ساخت وبزمامداری خاندان بویهیین برای همیشه خاتمه داد ، درحالیکه ازسال ۳۲۱ تا ۴۴۷ فرمانروائی آنان بطول انجامیده بود .

مورخین علت انقراض دولت بنی بویه را بدست سلجوقیان دراین میدانند که آنان دست بجنگهای خارجی وداخلی زده ، ونیز برای بدست گرفتن قدرت بین امراء وشاهزادگان زدوخوردهائی صورت گرفت .

@karnil

کارنیل

فشردهٔ خدمات آل‌بویه

هرچند طی شرح زندگانی بنی‌بویه بد خدمات و اهتمام آنان بدانش و ادب اشاره کردیم لکن بد نیست برای آگهی بیشتر نوشتهٔ میرسیدعلی درکتاب مختصرتاریخ‌العرب را نیز دراینجا بیاوریم[1] :

«بویهیین‌درکشورها روح ادب پروری را دمیده ومردم را باین امر تشویق‌کردند. مدرسهٔ بغداد راکه روبه‌ویرانی نهاده، نیرو وشؤون آن در قلب و انقلابات و زدوخوردهای خلافت وجنجال های سیاسی به‌تحلیل‌رفته‌بود بحالت نخستین بازگردانده وتقویت‌نمودند ونهرهائی را حفرکردندکه تا شیراز امتداد یافت . علاوه بر بهره‌های فراوانی‌که از این راه نصیب کشاورزان وآبادی وعمران‌کشور میشد خطرطغیان آب‌ونابودی بعضی ازمناطق بدینوسیله ازمیان برداشته شد. معزالدوله بیمارستانی باشکوه بنیادکرد وتعدادی دانشکده تأسیس نمود .»

درکتاب «الادب فی‌ظل بنی‌بویه» تألیف غناوی صفحه ۱۲۷ط ۱۹۴۹ مینویسد: یکی ازامتیازات دورهٔ آل‌بویه بالا رفتن سطح دانش وفرهنگ بودکه خود ووزرای ایشان تأثیربسزائی دراین‌زمینه داشتند، زیرا وزراء را همیشه‌ازطبقات نویسندگان‌ودانشمندان‌مبرزبرمیگزیدند. درتدبیر امورنظامی وجنگی ، اداری و اقتصادی سرآمد زمان و مورد اعتماد مردم بودند ؛ روی این زمینه بود که نامشان برسر زبانها افتاد و صفحات زندگی آنها درخشان گشت وصولتشان روبافزایش نهاد ،

---

۱ ــ ص ۲۶۲ طبع ۹۳۸ م .

@karnil

آوازشان درفضا طنین‌انداز و آوازه شان شهرهٔ آفاق و شهرت آنان در جهان بپیچید ، تا به‌آنجا که دانشمندان و اهل ادب از هرسو بجانب ایشان روی آورده واز توجهشان برخوردار شدند و بنی‌بویه هم بهرهٔ خود را از نعمت وجودآنان گرفتند . در میدان ادب وفلسفه ودانش ، بویهیین‌درسازندگی و بکارانداختن اندیشه‌ها گوی سبقت را ازسروران خود که خلفای بنی‌عباس باشند ، ربودند .

@karnil

کارنیل

تأثیر آل بویه در ترویج مذهب تشیع

بنی بویه در ترویج مذهب حقهٔ اثناعشریه تا نهایت درجهٔ امکان پیشروی نمودند . در بغداد که پایتخت حکومت اسلامی بود ، پیش‌از آل‌بویه ، اغلب مردم پیرو اهل سنت بودند . اما پس‌از آمدن آنان و بدست‌گرفتن قدرت، مذهب شیعه نشوونما کرده ومنتشرگشت. ابن‌اثیر درحوادث‌سال۳۵۲ اینطورمینگارد:

«در این سال معزالدوله فرمان داد : مردم باید مغازه‌ها را بسته و بازار و دادوستد را تعطیل نمایند و بنوحه سرائی برسالار شهیدان حسین‌بن علی علیه‌السلام بپردازند . شیعه بعزاداری مشغول واهل‌سنت قدرت جلوگیری نداشتند زیرا جماعت شیعه بسیار و حکومت هم در دست‌آنان بود .

روزهیجدهم ذی‌الحجه (عیدغدیر) معزالدوله فرمان دادکه شهر را آذین بندند و جشن بگیرند . دراین جشن آتش بازی نیز میکردند بطوریکه شعله‌های‌آن به‌آسمان بلند بود. بازارها باز وچراغانی مفصل همانگونه‌که درشبهای‌عیدمعمول بود واین برنامه‌ها بمنظوربزرگداشت روزتاریخی غدیرخم صورت میگرفت».

ابن‌اثیرنیزدرحوادث‌سال۳۸۹مینویسد: اهل‌سنت‌روز۲۶ذی‌الحجه را روزشادی وسرور اعلام‌کرده واینکار دربرابرروزغدیر بود - بعنوان رفتن‌ابی‌بکربا پیامبر(ص) به‌غارثور- ونیزروز۱۸محرم‌را عزای‌عمومی دانستند - بمناسبت‌کشته شدن مصعب‌بن زبیر- ولی فعلاً اثری ازآن

@karnil

در هیچ جا دیده نمیشود ، زیرا : «للحق دولة و للباطل جوله» بهرحال آل بویه تنها بهمین اظهارشادی درروزعید غدیر وبرپا داشتن ماتم در روز عاشورا اکتفا نکردند بلکه تمام کوشش خود را برای خدمت به خاندان پیامبر بکار بردند و این نظر را بوسائل گوناگون‌بکار می‌بستند. بدانشمندان شیعه عنایت خاصی مبذول و نسبت بآنان انواع و اقسام احترام را رعایت نموده و اموال بسیاری در اختیار آنان قرار دادند .

عضدالدوله هنگامیکه بدیدار شیخ مفید علیه‌الرحمة میرفت با مراسم مخصوص ورسمی این برنامه را اجرا مینمود . درزمان‌آل‌بویه بودکه شیعیان مشاهد مشرفه‌را مسکن‌خود قراردادند و این نقشه بدستور دولت آل بویه بود و برای ایشان حقوقی هم تعیین‌کردند. بارگاه‌ها و بناهای با شکوهی با قبه‌های بلند ساختند و ضریح‌های قیمتی بر روی مزارآنان گذاردند .

عضدالدوله همراه سپاهیانش یکسال در مشهد امیرالمؤمنین بسربرد تا خود ناظر برتعمیرقبرشریف باشد . در اطراف صحن مطهر خانه‌هائی ساخت ؛ برای آسایش زائرین کاروان سراهائی دایرکرد ؛ برای سادات علوی و مجاورین و خدام بیش‌ازآنچه بآنان داده میشد بخششی منظور داشت ؛ در نجف اشرف دستورکندن کاریزی داد که معروف است به‌قنات‌آل‌بویه ومانندآنچه درنجف بجای‌آورد درکربلا نیز ازخود بیادگارگذاشت .

برخی از مورخین معتقدند انتشار تشیع درزمان دولت‌آل بویه صورت‌گرفته و روبافزایش نهاد .

@karnil

کارنیل

@karnil

کارنیل

دولت فاطمیین یا عبیدیه

@karnil

کارنیل

این بخش خلاصه میشود درچند مطلب :

۱ ـ خلفای فاطمیین یا عبیدیه[1] منسوب بچه‌کس هستند .

۲ ـ مذهب ایشان چیست ؟

۳ ـ موقعیت آنان ازنظرتاریخی .

۴ ـ میزان تأثیرشان درانتشارمذهب تشیع .

۱ ـ خلفای فاطمیین منسوب به‌چه کس هستند ؟

این گروه منتسب هستند بجدشان مهدی‌که مؤسس این دولت در سرزمین مغرب بود ونام او عبیدالله‌بن جعفربن محمدبن اسماعیل‌بن الامام‌جعفرالصادق علیه‌السلام است، بلحاظ آنکه اولین خلیفه‌عبیدالله‌بن مهدی بود .

۲ ـ مذهب ایشان چیست ؟

فاطمیین ازنظر مذهبی جزء اسماعیلیه بشمار می‌آیندکه یکی از گروه‌های‌شیعه میباشند، اما باامامیه‌ازنظرخلافت‌واولویت امیرالمؤمنین و فرزندانش تا حضرت صادق متفقند ؛ پس‌ازآن جدا میشوند ، به‌این ترتیب‌که میگویند امامت پس‌از حضرت صادق علیه‌السلام بفرزندش اسماعیل منتقل و از اسماعیل بفرزندش محمد و سپس به‌جعفر فرزند محمد وازاو بفرزند وی‌که ملقب به‌حبیب و نامش محمد بود و سپس به‌عبیدالله‌بن مهدی نخستین خلیفهٔ فاطمیین میرسد وبعد بفرزندش عزیز

---

۱ ـ تاریخ الشیعه ـ محمدحسن مظفر.

@karnil

واز وی‌بطاهر و ازاو به مستنصربالله ابی تمیم پنجمین خلیفهٔفاطمی در کشور مصر، واز اینجا این گروه به‌دو بخش‌تقسیم میشوند :

۱ ـ گروهی که‌گویند امامت ازمستنصر به‌فرزندش مستعلی منتقل گشت . ۲ـ دسته‌ای‌که معتقدند بفرزند دیگرش نذار انتقال‌یافت .

فرق بین اثنی‌عشریه (۱۲امامی) واسماعیلیه (۶ امامی)

اسماعیلیه وامامیه را جهاتی چند از یکدگر جدا میسازد :

فرق‌اول ـ اختلاف‌درشماره پیشوایان پس‌ازامام‌صادق‌علیه‌السلام و افراد آن .

فرق دوم ـ مبالغه واغراق اسماعیلیه درتأویل‌آیات قرآن وسنت نبوی واین روش برای سازش‌دادن دین‌است بااساس مذهبشان وتأویل هم برپایهٔ خرد و روایات و اجماع و دلالت لفظی استوار نیست ، اما تأویلی‌که امامیه دارند تحت شرایط معین وموارد ویژه‌ای‌است‌که ذیلا نگاشته میشود :

۱ ـ ظاهریکه باعقل تطبیق نکند یا اجماع برخلاف‌آن باشد .

۲ ـ لفظ برمعنی درستی حمل شود .

۳ ـ لفظ تحمل معنی‌ئیکه برآن حمل میگردد داشته باشد .

۴ ـ بطورفشرده تأویل نزد امامیه، عبارت است از: انتقال لفظ ازمعنی حقیقی و استعمال‌آن در معنی مجازی با وجود قرینه ، ولی در تأویل اسماعیلیه هیچیك منظورنمیشود .

فرق سوم ـ دعوت‌اسماعیلیه پرازموجهای نهانی‌است، بدانگونه که‌عقایدشان بربیشترویابسیاری‌ازمحققین بحث‌کننده پیرامون‌اسماعیلیه پوشیده است بخلاف دعوت و عقائد امامیه که روشن بوده و دارای امورپنهانی نیست وپیچیده‌گی‌هم ندارد. اسماعیلیه درمخفی نگهداشتن روش واقعی خود کاررا بجائی رسانیده‌اندکه بدون مدرك عقلی ونقلی

@karnil

کارنیل

بااهل سنت، سنی؛ وباشیعه، شیعی وحتی بامسیحیین‌هم مسیحی میشوند چنانچه دردیباچهٔ کتاب عبقریة الفاطمیین ذکر شده است ، و اینرا تقیه مینامند ولو اینکه ضرورت ایجاب نکند . اما امامیه تقیه نمیکنند مگر درجائیکه ضرورت کلی ایجاب کند مانند ترس برجان یاناموس وآبرو ومال که به‌تفصیل دراین باره سخن‌گفته شده .

فرق چهارم ـ نشر دستورات مذهبی اسماعیلیه بر پایه‌ای ویژهٔ خودشان پی‌ریزی شده است که پله پله است باین معنی‌که یکدسته از دعوت‌کنندگان‌که تدریجاً در مراتب عقائدی ، روی معلومات بسیط ، روبه‌تکامل میروند تا بجائیکه به‌پایهٔ «مستجیب» میرسند؛ اینان باید نشر دعوت‌کنند و پایهٔ آن هم برمبنای فلسفی ژرفی بنا شده است که بجز عدهٔ قلیلی ازمردم‌آنرا درك نمی‌کنند، (عبقریةالفاطمیین.) درصورتیکه در بین دوازده امامی این درجات و مراتب نیست ، و این مطلب گویا بر بسیاری از نویسندگان مشتبه شده است ، زیرا عقائد این دوفرقه را بهم‌آمیخته‌اند وازروی ناآگاهی یاتهمت بسیاری ازعقائد اسماعیلیه را به‌جعفریه نسبت داده‌اند. بهرحال اینك ما درصدد بیان عقائد اسماعیلیه و فلسفهٔ آنها نیستیم بلکه هدف نخستین ما شناساندن دولت فاطمی و آشنائی با زندگی خلفای آنها درمصرومراکش ونیز موقعیتشان ازنظر تاریخی واندازهٔ تأثیرآنان درنشرتشیع است ، که موضوع بحث سوم ما را تشکیل میدهد .

۳ـ موقعیت فاطمیین ازنظر تاریخی :

عبیدالله المهدی

در دوره عباسیین شخصی بود مشهور به‌ابوعبدالله شیعی و در بغداد در پستهای دولتی اشتغال بکارداشت . ابتدا به‌مذهب جعفری بود

@karnil

اما در اثر مراوده با محمد ـ حبیب پدر عبیدالله المهدی از عقیدهٔ خود دست برداشته و به‌اسماعیلیه گروید ، بطوریکه ازمخلصین ممتازمحمد شد و جزو بزرگترین مبلغین وی بشمار رفت تا آنجا که بکشورهای مغرب مسافرت نموده و بنشر مذهب اسماعیلیه پرداخت و در ضمن پی‌ریزی مذهب ، نقشهٔ خلافت مهدی را میکشید . برخی از مردم آن سامان پیرو اوگشته و ریاست دینی برآنان یافت و مذهب اسمعیلیه را برای ایشان تشریح کرد . آن‌گروه هم پیروی نموده و بوی پیوستند . پس از اطمینان کامل ، گروهی ازآنانرا مسلح ساخته وعلیه حکومت وقت دست به‌کودتا زده سرانجام‌کودتاکنندگان با موفقیت روبروشده وحکومت را ازابراهیم‌بن‌الاغلب‌که فرمانروای‌آنجا بودگرفته ومانند لقمهٔ نرم وگوارائی دردهان مهدی افکند واین رویداد بسال ۲۹۶ بود .

مهدی بعنوان امیرالمؤمنین فرمانرا بکف‌گرفت وچندی درنگ نکردکه تشکیلات اداری‌ومالی برقرار ودرآنجا دولتی تأسیس نمود .

وی درگیریهائی‌هم بادولت ادریسیین داشت ومقدارقابل‌توجهی درنابودی ادریسیین سهیم بود. همینطور با امویین در اندلس درافتاد وحکومت اغالبه را برانداخت .

مغرب‌اقصی وتونس زیرفرمانروائی مهدی‌درآمد وقبایل تمامی فرمان بردار او گشتند .

ابوعبدالله‌الشیعی‌که پایه‌گذار دولت وی بود چون موقعیت و محبوبیت بسزائی در میانهٔ مردم داشت مورد کینهٔ او واقع گشت و بطورناگهانی‌غافلگیرش نموده وکارش را ساخت. سپس دراندیشه‌اش قوت گرفت‌که‌آبادیشی در جای مناسبی بسازدکه دژ وحصاری برایش باشدکه هنگام نیازمندی بدانجا پناه‌برد ونیزازآنجا به‌کشورهای دیگر هجوم نماید .

@karnil

درمسافت هفتاد میلی‌جنوب قیروان شهری بنا کرد بنام مهدیه که دریا از سه جانب به‌آن محیط بود . پس‌از پایان شهر مهدیه نقشهٔ شهر دیگری را درنزدیکی آن کشید ونام آنرا بمناسبت یکی ازقبائل‌شهرهای مغرب دویله گذاشت .

درسال ۳۲۲ زندگی را بدرودگفت وفرزندش ابوالقاسم محمد ملقب به‌القائم بامرالله فرمانروا شد .

القائم بامرالله

هنوز پایهٔ فرمانروائیش استقرار نیافته بود که آتش انقلاب شعله زد .

برخی اززعما به‌عبدالرحمن الناصری الاموی که دراندلس بود متمایل گشتند .

یك نفر خارجی بنام ابایزید ـ که بدشمنی با اسماعیلیه معروف بود علیه القائم دست بشورش زد و سایر خوارج هم با وی هم‌آهنگ شدند وکارش رونق‌گرفت، وازآنان برجنگ بااسماعیلیه ومباح دانستن غنائم جنگی و اسیرگرفتن (باین معنی‌که معاملهٔ کفار را در بارهٔ آنان اجرا نمایند) بیعت گرفت و سپس ابویزید فرمان محاصرهٔ مهدیه را صادرکرد . سربازان بجانب مهدیه حرکت نموده و چنان امر برمردم پایتخت دشوارگشت و بلا برایشان بزرگ شدکه قحطی پیش‌آمد واز چهارپایان ومردار سدجوع میکردند تا اینکه دیگرمردم بستوه‌آمده از شهربیرون‌آمده وبسوی مصروطرابلس وسرزمین‌روم مهاجرت‌میکردند وهرکه بچنگ سربازان میافتاد شکم او را به‌طمع بدست آوردن طلا پاره می‌کردند .

دیگر کنترل سربازان ازدست ابویزید بیرون بود زیرا آنان‌دست

@karnil

به‌کشتار و یغماگری زدند و هرچه در افریقا دیدند از بین‌بردند .

علیه ابویزید غوغائی عجیب بپاشد و پس از ویرانی اورا تنها گذاردند تا کم‌کم توانست قائم بامرالله براوضاع چیره شود .

درسال ۳۳۳ قائم مرد وفرزندش منصور جای اورا گرفت .

منصور

منصورمردی شجاع وفصیح وبادارهٔ مملکت وارد بود. نخست به‌تقویت نیروی دفاعی پرداخت وسپس بفکرچارهٔ خوارج و ابویزید افتاد وتوانست مقاومت اورا درهم بشکند . درنتیجه سپاهیان ابویزید متواری و خود او دستگیر شد ولی براثر زخمی‌که در جنگ برداشته بود مرد .

منصورکه متوجه بود اثر این شورش خونین تا چه پایه وضع کشور را به تباهی‌کشانده و در ارکان دولت آثار بدی ازخود بیادگار گذاشته است ، به‌آبادی وعمران شروع نموده وتمام کوشش خود را بکاربرد تااوضاع را بحال‌عادی وهمانندوران پیش‌ازجنگ بازگرداند. ناوگان بزرگی بساخت و شهر منصوریه را تأسیس نموده و پایتخت خود قرارداد .

درسال ۳۴۱ بدرود زندگی‌گفت وفرزندش معز جانشین او شد .

المعزلدین‌الله

معزشخصیتی بود فرهنگ دوست وادب پرور وعلاقمند بدانش وآموزش ، و بتدبیر و محکم‌کاری در امور دولتی معروف . ایل‌های بربر نیز با وجود مخالفت شدیدی‌که با این خاندان داشتند ، معذلك

@karnil

بدستگاه نزدیك وفرمان بردار شدند .

پس‌ازآنکه امنیت وآسایش درکشور مغرب برقرار وازاوضاع داخلی اطمینان پیدا کرد در اندیشهٔ کشورگشایی وتوسعه‌طلبی افتاد و مصلحت دراین دیدکه نخست بمصر حمله‌کند . تا این بخش از قارهٔ افریقاراکه دارای سرمایه‌وموقعیت استراتژیکی وجغرافیائی ویژه‌ایست به‌تصرف درآورد ، تابدینوسیله راه را برای‌خود هموارسازد وازآنجا برای توسعهٔ نفوذ و چیره شدن بربسیاری ازکشورها بویژه شامات و حجازکه درآن عصردرقلمرو اخشیدیین فرمانروایان مصر بود استفاده نماید .

درسال ۳۶۵ دستورجاده سازی وحفرچاه‌های‌آب درراه مصررا صادرکرد ودرهرمنزل آسایشگاهی ساختند .

مرگ‌کافور درمصر وتصمیم اجرای نقشهٔ هجوم به مصر

کافوردرسال۳۵۷ درگذشت وهنگامیکه‌خبرمرگش به‌معزرسید، به‌تدارکات‌جنگی پرداخت‌واموالی برای‌هواخواهان ومبلغینش به‌مصر فرستاد، ومنویات‌خودرا باآنان‌درمیان نهاد تادراندیشهٔ راه‌های پیروزی ومناطق سوق‌الجیشی باشند .

و سپس به فرماندهٔ لشکرخود «جوهرصقلی» فرمان حمله داد و اورا با سربازانش رهسپارکشورمصرکرد .

جوهرسال ۳۵۸ بود که به «دقه» یکی ازشهرهای مصر رسید ، فرمانروای شهر بدون مقاومت تسلیم شد . سپس رهسپاراسکندریه شد ومردم آنجا نیزمقاومت ننموده و بآسانی شهررا تصرف‌کرد . خبرکه بفسطاط رسید هیئتی ازبزرگان شهربرای‌گفتگووذاکره اعزام ودربارهٔ تسلیم شهر باجوهربگفتگونشستند، وسرانجام بنوشتن امان نامه منتهی

@karnil

شد ، اما گروهی ازلشکرمصر که درخدمت دولت بودند قرارداد صلح را امضاء نکردند وآمادگی خود را برای جنگ اعلام داشتند . نبرد سختی بین آنان درگرفت ، گروه بسیاری کشته و باقیمانده خواستار سازش شدند .

جوهر آتش بس را پذیرفت ودرنتیجه شهر فسطاط تسلیم شد . بدینوسیله دستگاه فرمانروائی اخشیدیین و بنی‌عباس از سرزمین مصر برچیده شد ودر قلمرو دولت فاطمیین شیعی درآمد ، که امتداد آن از محیط اطلس شروع و به بحراحمر (دریای قرمز) بخش خاوریش منتهی میشد .

فاطمیین شیعی با حکومت سنی بغدادکه بنی‌عباس بود سخت برقابت برخاست ونتیجهٔ آن پی‌ریزی تمدن بزرگ اسلامی شد[۱] .

پایه‌گذاری دانشگاه ازهر مصر ومذهب شیعه

جوهر شهر قاهره را که تا بامروز پابرجاست بنا کرد و پس از تکمیل آنجا را مرکزحکومت تازهٔ مصرقرارداد وازآنطرف هم چون مقصودش نشرمذهب شیعه بود صلاح نمیدیدکه اینکاردرمساجد مربوط بآنان صورت گیرد زیرا ترس آنرا داشت که آرامش شهر بهم بخورد وشورشی برپا شود. روی این‌زمینه بودکه دستورساختن «جامع ازهر» را داده وآنجا را پایگاه نشرمذهب شیعه قرارداد .

حلقه‌های درس برقرارکرد و برشناساندن ورساندن روش شیعه بمردم آن سامان همت‌گماشت وایشان را ازپوشیدن لباس سیاه‌که شعار بنی‌عباس بود بازداشت ودرخطبه این جملات‌را افزود :

« اللهم صل‌علی محمدالمصطفی، وصل‌علی علی‌المرتضی وفاطمةالبتول والحسن والحسین سبطی‌الرسول .»

---

۱ ــ نقل ازتاریخ الدولة الفاطمیة ــ تألیف حسن ابراهیم ص ۴ .

@karnil

و بخشنامه کرد به‌همهٔ مؤذنین که جملهٔ « حی‌علی خیرالعمل » را در اذان بگویند .

شعار های شیعه و تدریس در دانشگاه ازهر بروفق مذهب آنان پابرجا بود تا هنگامیکه صلاح‌الدین ایوبی بر مصر مستولی شد ، و به‌دولت فاطمیین‌ومذهب شیعه ومنتسبین به‌آنها خاتمه‌داد، وتفصیل آنرا درکتاب «الشیعه والحاکمون» نوشتیم .

معز به مصر کوچ میکند

پس‌ازاینکه معز اطمینان یافت که پایه های پادشاهیش درمصر وشامات استوارگشته‌است ازافریقاکوچ نموده وباخاندان‌وشخصیتهای دولتی و اموال خود در موکب بزرگ و با شکوهی بسوی دیار مصر رهسپار شد و در سال ۳۶۲ باسکندریه رسید . بزرگان مصر چندان احساساتی از خود نشان ندادند و از آنجا بقاهره پایتخت تازه منتقل گشت .

سلطنتش گسترش یافت واز اواسط سرزمین مغرب تاشمال شام امتداد پیداکرد اما طولی نکشیدکه قرامطه بشام هجوم‌کرده وآنجا را به‌تصرف‌آورده واستاندارشام را که ازجانب خلیفهٔ فاطمی بود گرفتند وسپس رهسپارمصرگشتند .

فرماندهٔ قرامطه حسن اصم بود . ارتش معز باجنگجویان حسن اصم درنزدیکی بلبیس با یکدگر برخورد نمودند (دراواخرسال ۳۶۳) و شکست سختی به‌آنان داده وفراری نمودند .

معز در سال ۳۶۵ درگذشت . ولی دولت فاطمیین پایدار مانده ودامنهٔ فعالیت‌آنان‌گسترش یافت ، علاوه برقارهٔ افریقا ، حلب وحجاز هم زیرفرمان آنان درآمد .

ابن‌اثیرگوید: معزمردی بود دانشمند، فاضل، بخشنده، نیرومند

@karnil

و دلاور، در مردمداری روش پدر را دنبال کرد[۱].

فرزندش ابومنصور نزار ملقب به«العزیزبالله» را بجانشینی‌خود برگزید .

العزیز بالله

درروزهای نخستین زمامداری العزیز بالله ، قرامطه برشام چیره شدندو به‌مصرهم تاختند. خود عزیزباسپاهی انبوه بسوی ایشان رهسپار شد و باآنان بسختی جنگید تا مجبور به‌عقب نشینی شدند .

عزیز بشام و ادارهٔ شؤون آن عنایت خاصی داشت وغلام خود بنجوتکین ترکی را باستانداری آنجا برگزید و پس‌از تنظیم امور شام بوی فرمان داد بجانب حلب حرکت‌کند . فرمانروای حلب درآنزمان ابوالفضل‌بن حمدان نوهٔ سیف‌الدوله بود .

پس‌از اینکه حمدانیین دیدند فاطمیین برشام دست یافته و در اندیشهٔ تصرف سایر قسمتها هستند با امپراطور قسطنطنیه بنام «باسیل» پیمان دفاع نظامی بستند .

همزمان با حرکت ارتش دولت فاطمیین بسوی حلب ، نیروی کمکی «باسیل» هم رهسپارحلب شد . آتش جنگ بین دولشکرشعله‌ور شد ولی‌سرانجام بزنطیون درجبهه شکست‌خورده وفرماندهٔ آنان بدست نیروی فاطمیین اسیرشد .

خبرکه به‌باسیل رسید ، خود باسپاهی حرکت‌کردکه مورخین آنرا تا یکصد هزارنفرنوشته‌اند وفاطمیین جنبهٔ دفاعی بخودگرفتند .

در دورهٔ عزیزبالله فعالیت‌های نوسازی و ساختمانی باوج خود رسید ودرروزگار وی بودکه کاخهای برافراشته ساخته شد و عمران و

۱ ــ نقل ازکتاب «الحاکم بامرالله» تألیف محمد عبدالله عنان صفحهٔ ۸۹ .

@karnil

آبادی صورت‌گرفت . از آن‌کاخها :کاخ طلائی درقاهره ومسجدجامع قرافه وجامع قاهره راکه فرزندش‌حاکم باتمام رسانید میتوان نام برد، و نیز بوستان سردوس ، وکاخهای عین شمس وکارگاه صنعتی و پل خلیج از شاهکارهای دولت عزیز بود[۱] .

عزیز- همانند پدرش معز- توجه خاصی به‌ترویج مذهب شیعه داشت وبقضات دادگستری بخشنامه‌کرد ودستوراکید دادکه باید رأی صادره از دادگستری موافق مذهب شیعه صورت‌گیرد .

بسایست‌های‌حساس دولتی وکشوررا به‌شیعیان داد، ومستخدمین سنی را که پست‌های کوچکی عهده‌دار بودند ملزم‌کردکه باید روش آنان مطابق مذهب اسماعیلیه باشد[۲] .

«عزیز» مردی بود بخشنده وبا تدبیر و به‌خزانه‌دارخود دستور دادکه وامهائیکه کارمندان غیرعالیرتبه از مال شخصی وی گرفته‌اند و نمیتوانند اداکنند بازخواست ننماید ، ونیز آنانکه دارند ونمی‌پردازند مورد تعقیب واقع نشوند .

درعصر او دامنهٔ دعوت فاطمیین‌گسترش یافت و برای فاطمیین در یمن و موصل هم دعوت بعمل می‌آمد . بنابراین دعوت بنی‌عباس محدود ونفوذ معنوی‌و روحی‌آنان نیزمانند تسلط سیاسی‌شان‌اندك شد.

عزیز بسال۳۸۶ مرد وفرزندش ابوعلی‌منصور ملقب بـه‌الحاکم بامرالله جانشین وی‌گشت .

الحاکم بامرالله

الحاکم ازسنش۱۱سال بیش نگذشته بودکه متصدی‌امرخلافت

۱ ــ نقل ازکتاب الحاکم بامرالله تألیف محمد عبدالله عنان .

۲ــ «مصرفی‌عهد دولة الفاطمیین» تألیف سرور واو بکتاب ایقاظ الخلفاء نوشتهٔ مقریزی ص ۱۹۷ نسبت میدهد .

@karnil

گشت و گردانندهٔ امور دولتی در آن زمان مربی و استادش « برجوان خادم » بود .

پس‌ازآنکه پانزده سالش تمام شد شخصاً زمام فرمانروائی را بدست گرفته و برجوان را کشت ، چون هنگامیکه ادارهٔ امور بدست وی بود برخلیفهٔ کوچك تنگ میگرفت ورفتارخوبی با اونداشت .

دکتر حسن ابراهیم درکتاب « تاریخ‌الدولة الفاطمیه » دوران زمامداری ویرا به‌چهار بخش تقسیم نموده است :

بخش اول ـ ازسال ۳۸۶ تاسال ۳۹۰ دوره کودکیش که دخالت در شؤون دولت نداشت .

بخش دوم ـ از سال ۳۹۰ تا سال ۳۹۵ که هنگام بلوغ و بهار جوانیش بود و قدرت بزرگی بهمرسانید و نسبت بروش فاطمیین پافشاری داشت .

بخش سوم ـ ازسال ۳۹۶ تا ۴۰۱ تغییرروش داده وازتعقیب و پافشاری عقائدخود دست برداشته وسیاست مسالمت‌آمیزرا پیشهٔ خود ساخت وبا همهٔ گروه‌های مذهبی رویهٔ مماشات را حفظ کرد .

بخش‌چهارم ـ ازسال۴۰۱تا۴۱۱وضع‌غیرعادی وشگفت‌انگیزی داشت . سیاستش مایهٔ گرفتگی واضطرابات وبلوا وشورش وانقلابات داخلی گردید .

با همهٔ این گرفتاریها با کاردانی توانست آرامش و امنیت از دست رفته را بازگرداند وآتش فتنه و انقلابات را که شعله های آن بالا رفته بود خاموش سازد .

ساختمانی بنام «دارالحکمة» بنا کرد که گروه بسیاری از قراء قرآن، فقها، ستاره شناسان ، نحویین و واژه دانان درآنجا بکارمشغول شدند وکتابخانه‌ای بنام دارالعلم بآن منضم ساخت‌که دارای زبده‌ترین کتابها وگران بها ترین آن بود .

@karnil

عنان در کتاب «الحاکم بامرالله» ص ۱۰۳ ط ۲ مینویسد: حاکم بامرالله زمامداری بود واقعی ، بر کشور و ملتش تسلطی کامل داشت وشخصاً برادارهٔ مملکت ووقایع مشرف ودرتدبیر امورنشاط وفعالیت شگفت‌انگیزی ازخود نشان میداد. ودربیشترکارهای سیاسی وگردش چرخ کشور، خود و وزیرانش مباشر بودند ، و این زمامدار زیرك و شایسته با اینکه جوان بود و مقتضیات جوانی ایجاب میکردکه مانند سایر جوانانیکه در این سن‌وسال ومقام هستند به‌بازی وعیش‌ونوش ، وقت‌گذرانی و سبکسری بپردازد ولی برخلاف آن رفتارکرد و روش پسندیده‌ای پیش گرفت وکارهای بزرگی انجام داد .

نشاط وفعالیت‌های مخصوص بخود را در طول فرمانروائی از دست نداده و خود را بآن موظف میدانست ، اما از لحاظ جسمی استخوان بندی نیرومندی داشت . اندامش سطبر و چهرهٔ باهیبت و صلابتی داشت . چشمانش درشت و سیاه بود و بجائیکه خیره میشد نگاهش تند وترسناك مانند شیر بود بدانگونه که بینندگان طاقت نگاه کردن در چشم اورا نداشتند . صدائی خشن و ترسناك داشت و هنگام سخن‌گفتن در شنوندگان ایجاد دهشت مینمود .

انطاکی‌گوید : گروهی برای‌کاری نزد اورفتند ، همینکه حاکم برآنان وارد شد چشمان‌آنها به وی افتاد وترس سختی سراسر وجود ایشانرا فراگرفت . همه بزمین خوردند وتوان سخن گفتن را از دست دادند .

بیشترتاریخ‌نویسان تصویرویرا بدینگونه‌تشریح کرده‌اند: حاکم مردی بود شگفت انگیز، بهت‌آور ، فرو رفته در تناقض ، غیرمنظم ، گاهی بخشنده ، زمانی بخیل ، هنگامی شجاع ، هنگام دیگر ترسو ، وقتی خردمند ودگرگاه دیوانه ، زمانی خونریز وزمانی دیگر باترحم ،

@karnil

کارنیل

حلال را حرام و حرام را برخود حلال میکرد ، اوج میگرفت ، فرود می‌آمد ، می‌تابید و رخ برمیتافت . این حالاتی است که برای او نوشته‌اند[۱] .

سرانجام بسال ۴۱۱ کشته شد .

***

دربارهٔ کشته شدنش مطالب گوناگون گفته‌اند : بعضی قتل اورا بخواهرش نسبت میدهند . برخی گویند برطبق عادت بتنهائی برالاغی سوارشده وبیرون رفت ودیگر برنگشت . ددوز معتقدند که حاکم از انظار پنهان شده وبعداز برطرف شدن فسادی که درجهان برپا شده‌است بازخواهد گشت و پیشوای منتظر نزد این گروه همین حاکم است[۲] .

دردوران زمامداری خودکارهای مفیدی انجام داد و آثار بزرگی ازخود به‌یادگار گذاشت، مانند : دارالحکمة ، تجدید دانشگاه ازهر و تعیین موقوفات برای آن‌دو، بنای مسجد بزرگی درقاهره ومسجددیگری در اسکندریه ، شماره‌گذاری مساجد و تعیین حقوق برای مؤذنین و پیشنمازان .

بخشش وعطایش شامل حال دانشمندان و اساتید بود . در سال ۴۰۴ همهٔ بندگانش را که تعدادآنها بسیار بود آزاد ساخت وسرمایه وزمین دراختیار ایشان گذاشت تا زندگی نوین خود را اداره نمایند .

توجه خاصی بدانش وادبیات داشت. هرچه کتاب درخزانه‌های کاخ دولتی داشت دردسترس دانشمندان ودانشجویان قرارداد تا از آن

---

۱ ــ کتاب النجوم الزاهره ــ تألیف ابوالمحاسن و کتاب الحاکم بامرالله تألیف عنان .

۲ ــ نقل ازتاریخ دولت فاطمیه تألیف حسن ابراهیم ص۱۶۸ ط ۲ .

@karnil

بهره‌مند شوند ومجلس مخصوصی در کاخش برای دانشمندان ترتیب داد تا درپیشگاهش به‌مباحثه ورد وایراد بپردازند وجوائزی برای آنان منظور می‌داشت و در نتیجه دانشمندان و متخصصین را واداشت که گامهای بزرگی بردارند .

ابوالحسن فلکی واژه های نجوم و هیئت را برایش نوشت که به « زیج بزرگ » معروف است . ابن‌هیثم مهندس مشهور را دعوت نموده و پیشنهاد کرد که چاره‌ای برای بهره‌گیری بیشتر از آب رود نیل بیندیشد . مالیاتی را که به پیرمردان تعلق میگرفت کاست . نرخها را تحدید وگران فروشانرا با تازیانه تأدیب کرد و آنانرا بمردم شناساند و رسوا کرد . میزان وترازوها را اصلاح کرد .

تاریخ نویسان برزهد وی وسخت‌گرفتن زندگی برخود متفقند. آداب و رسوم ، القاب و مواکب بزرگی را که خلفای فاطمی بدان امتیازداشتند ناچیز دانسته و پیش او ارزشی نداشته وکوچك میشمرد.

الظاهر لاعزاز دین‌الله

پس‌از کشته‌شدن‌حاکم، فرزندش‌ابوهاشم ملقب‌به«الظاهرلاعزاز دین‌الله » متصدی امرخلافت‌گشت .

ظاهر درسال ۴۱۱ ه جانشین پدر شد وازسنش بیش‌از ۱۶ سال نگذشته بود که سرزمینهای زیرفرمان پدرش مانند شامات و آفریقا همه بقبضهٔ وی درآمد .

روزهای نخستین زمامداریش عمهٔ او برامور مملکت نظارت داشت ودر تدبیر شؤون کشور شایستگی بسزائی از خود نشان داده و سیاست مردم داریش عالی بود .

ظاهر مردی بود خردمند ، باگذشت ، دین‌دار، عفیف ، بردبار،

@karnil

فروتن‌ودادگستر، این‌صفات باعث نیرومندی وتقویت دولت‌اودرنتیجهٔ طولانی شدن دورهٔ زمامداریش شده وتوانست توجه اهل ذمه را بخود معطوف و دوستی آنانرا جلب نماید ودرنتیجه در دورهٔ زمامداری او ازآزادی مذهبی برخوردار گشتند. تمام نیروی خود را برای ادارهٔ شؤون کشور و سازمان دادن بآن بکار انداخت. امورکشاورزی را سروصورتی بخشید. قانونی‌راجع بمنع‌کشتن‌گاوها تصویب‌کرد چون بیشترگاوهائیکه ازآنها برای امورکشاورزی استفاده میشد دراثرمرض وبا از بین رفته بودند. بسال ۴۲۷ به بیماری استسقاء درگذشت و فرزندش ابوتمیم ملقب به مستنصر جانشین وی شد[۱].

مستنصر

بسال ۴۲۷ درسن‌هفت سال‌و۲۷ روز بودکه حکومت را بدست گرفت وشصت سال‌وچهارماه فرمانروائیش طول‌کشید. وی را برروی منابر در عراق امیرالمؤمنین خطاب میکردند. هیچیك از زمامداران مسلمان‌دردولت اسلامی چه‌بعنوان‌خلیفه وچه‌پادشاه، دورهٔ زمامداریش این اندازه دوام نداشته است.

در زمان پادشاهی وی بودکه در مصر قحطی پیدا شد وآنچنان سخت بودکه اززمان حضرت یوسف تاآن زمان سابقه نداشته ومدت هفت‌سال ادامه‌داشت بطوریکه هرگردهٔ نان به‌ارزش پنجاه دینارسیده وروزی ده هزارنفر ازگرسنگی تلف میشدند. آذوقه تمام شده بود. مردم سگان و درندگان و یکدیگر را می‌خوردند.

درعهد مستنصر، برخی‌ازسرزمینهائیکه درقلمرو فاطمیین‌بود از دست‌آنان‌بیرون‌شد ودرسال۴۷۵کشور مغرب‌اقصی‌اعلام‌استقلال‌نمود.

---

۱ ــ کتاب النجوم الزاهره جلد اول.

@karnil

مستنصر درسال ۴۸۷ درگذشت و فرزندش المستعلی‌بالله براریکهٔ سلطنت تکیه زد.

المستعلی بالله

در عهد مستعلی ارکان دولت فاطمیین سست شد و جنگ‌های داخلی وخارجی برپاگشت. برادرش باوی از در ستیز بیرون آمدومیان این دو نبرد درگرفت. صلیبیین هم از فرصت استفاده نموده وبسواحل بلاد شامات هجوم بردند وانطاکیه وتوابع آنرا اشغال کردند،سپس به پیشروی خود ادامه داده تا به بیت‌المقدس رسیدند در نتیجه بین آنان وارتش دولت فاطمیین جنگ‌های سختی درگرفت. و سرانجام پیروزی نصیب صلیبیین شد وبر فلسطین وشهرهای ساحلی شام چیره شدند. مستعلی بسال ۴۹۵ بدرود زندگی گفت وفرزندش آمر باحکام‌الله بجایش نشست.

الآمر باحکام‌الله

آمرباحکام‌الله در پنج سالگی پدر را از دست داد و نائب و کارپرداز تشکیلات دولتی امیرافضل- شاهنشاه فرزند امیرجیوش‌شد.

نویسندهٔ النجوم الزاهره (ج ۵ - ص۱۷۰) مینویسد : آمر مانند پدرش رافضی بود. زمام حکومت‌را در دست‌گرفت وحال‌آنکه کودك بود؛ پس ازآنکه بحد رشد رسید وکارها را خود بعهده‌گرفت وصی خود امیر افضل راکشت ومأمون بطائحی را وزیر خود قرار داد.

مأمون بنای ستمگری را گذاشت و روش بدی پیشه ساخت تا جائیکه آمر حکم اعدام او را صادر و اموال او را مصادره کرد. در

@karnil

دورهٔ زمامداری او صلیبیون در سال ۴۹۷ عکا راگرفتند وطرابلس را هم درسال ۵۰۲ به تصرف خود درآوردند ؛ هر چه توانستند کشتند و اسیرگرفتند. پس ازگذشت زمانی چند نجدهٔ مصریین آمدند ودرسال ۵۱۱تبین راگرفتند وسپس در سال۵۱۸ هجری‌صور را اشغال نمودند. بیروت را سال ۵۰۳ وصیدا را سال ۵۰۴گرفته بودند. پس ازآن ملك برویل برای اشغال مصر لشکرکشی کرد ولی پیش ازآنکه‌بمصر برسد هلاك شد وبدینگونه ارکان دولت فاطمیین در مصر متزلزل‌گشت.

در سال ۵۲۴ نه نفربا هم پیمان بستندکه آمر را ناگهانی ترور کنند ویکروز در بین راه براو هجوم‌کرده وباکاردکارش‌را ساختند و حتی یك نفر ازآنان برپشت اوسوارشد وضربتی‌کاری وارد ساخت تا اینکه مردم رسیدند وهر نه نفر راکشتند.

پس‌از اوپسر عمویش حافظ لدین‌الله عبدالمجیدبن محمدمنتظر برمسند فرمانروائی نشست.

الحافظ لدین‌الله

آمربامرالله چون فرزند ذکور نداشت پسر عمویش جای او را گرفت ، وی ابوعلی احمدبن فضل‌را بوزارت منصوب‌کرد وروزبروز برقدرت او افزوده شد تااینکه همهٔ امور را قبضه‌کرد.

ابوالمحاسن (النجوم الزاهره ـ ج ۵) مینویسد: ابوعلی‌کار را برحافظ بسیارتنگ‌گرفت. واورا از دخالت درشؤون دولتی بازداشت. علاوه براین ملاقات‌با حافظ جزبا اجازهٔ اوممکن نبود وتقریباًبصورت بازداشت زندگی میکرد . و حتی دستور دادکه خلفای فاطمیین را در خطبه ودعا یاد نکنند .

ابوعلی مانندپدرش بروش اهل‌سنت‌بود وقواعد وقوانین‌دولت

@karnil

تشیع را تغییر داد و این عمل سبب کینه و دشمنی امراء و بزرگان و خطباء شد زیرا اکثراً شیعه بودند. سرانجام تصمیم بکشتن او گرفتندو گروهی درکمین نشستند واو راکشتند . و حافظ را از بازداشت بیرون آورده وباوی تجدید بیعت کردند .

حافظ از درد قولنج رنج میبرد. «شیر ماه» دیلمی برای او طبلی ساخت که از خواص آن این بود که هر کس آن را بصدا می آورد بادی از او خارج میشد که این باد برای تخفیف درد و تسکین آن مفیدبود. صلاح الدین ایوبی این طبل را چون از آثار فاطمیین بود، شکست.

حافظ درسال ۵۴۴ درگذشت وفرزندش اسمعیل جانشین اوشد.

الظافر بالله

ظافر ۱۷ سال وچندماه داشت که امور دولت را بعهده گرفت . در دوران زمامداریش وضع کشور درهم و برهم بود؛ چون تازه سال وخام بودبکارهای دولت رسیدگی نمیکردودرعوض به بازی میپرداخت ودل به جوانی دیگر که همسال او وفرزند وزیرش عباس صنهاجی، بنام نصربود، بسته بـود. وکار بآنجا کشیدکـه خلیفهٔ مسلمین برای دیدار دوستش از کاخ خلافت بیرون می آمد و بخانهٔ وزیر میرفت .

عباس هم ازفرصت استفاده نموده وفرزندش را تحریک کردکه او را ناگهانی از بین ببرد. اوهم بدستور پدر دست باین جنایت زد و وزیر برای برطرف کردن اتهام از خود برادران خلیفه را متهم ساخته و آنانرا اعدام کرد .

ظافر فرزندی بنام عیسی داشت. درسال ۵۴۹ اورا به فائز بنصرالله ملقب وبااو بیعت نموده وخود بعنوان وصی امور را اداره میکرد. اما چندان عمرش دوام نیافت وبسال ۵۵۵ در سن ده سالگی درگذشت و

@karnil

پس از او عاضدلدین‌الله راکه یازده ساله بود روی‌کار آورد.

درسال ۵۶۷ بود که صلاح‌الدین ایوبی مصر راگشود و باخلع عاضد و خواندن خطبه بنام خلیفهٔ بنی عباس که در بغداد بود ، طومار دولت فاطمیین که ازسال ۲۹۶ شروع شده‌بود پایان یافت.

فاطمیین و تمدن

در عصر فاطمیین ، تمدن مصر به‌نهایت درجه ازکمال رسید : شهرها بناشد؛ مسجدها ساخته‌شد؛ کتابخانه‌هاتأسیس گشت ودانشگاه‌ها ایجاد شد؛ دامنهٔ بازرگانی‌توسعه یافت؛ کشاورزی رونق بسزائی‌گرفت و ادبیات، حکمت، فلسفه وانواع دانشها نشر یافتند .

عنان درکتاب «الحاکم بامرالله » مینویسد : عصر فـاطمیین از «درخشان‌ترین‌عصرهای مصر درحکومت اسلامی» بود، اگرادعا نکنیم «درخشان‌ترین عصرهای مصر» .

« سدیو» خاورشناس درکتاب تاریخ العرب العام (ص ۲۴۴ ـ ط ۱۹۴۸ م) مینگارد: عربها درخشان تـرین انوار را از قاهره کسب میکردند نه ازبغداد، زیرا در دورهٔ فاطمیین بود که بازار بازرگانی و صنایع و کشاورزی وعلوم‌گرم شد، همانگونه‌که در زمان خلفای اولیهٔ عباسیین رونق‌گرفت؛ بطوریکه، پایتخت خلفای فاطمی بازیباترین‌شهر-های آسیا برابری میکرد .

ابن یونس مصری راهی راکه ستاره‌شناسان عراق پیمودند،طی کرده ورصدخانه‌ای‌ساخت. آنچه راکه‌مردم بغداد انجامش رافراموش کردندآنان بجاآوردند وچیزی‌نمانده‌بودکه به‌پایهٔ‌هارون‌الرشیدبرسند.

«پروکلمان» خاورشناس در تاریخ الشعوب‌الاسلامیه مینویسد : آثار بزرگ فاطمیین‌مانند دانشگاه‌الحاکم ودانشگاه ازهر-که تابامروز موجودند- نمونه‌ای ازبزرگترین‌مؤسسات تدریسی‌وآموزشی درجهان

@karnil

اسلام است که گواه همت عالی مسلمانان می‌باشد.

سید میرعلی در مختصر تاریخ العرب (صفحه ۵۱) مینویسد: فاطمیین در نخستین دورهٔ خلافت مانند بطالبهٔ اولین بودند ـ ازدانش و دانشمندان جانبداری کرده، دانشکده‌ها ساخته و کتابخانه‌ها و دارالحکمه بنانمودند و تعداد بسیاری کتاب از علوم گوناگون و هنرهای مختلفه و اسباب و ادوات مربوط به ریاضیات در آنجا متمرکز ساختند تا مورد بحث و مراجعه واقع گردد: این کتابخانه‌ها بهزینهٔ دولت اداره میشد، همانگونه که ابزار نویسندگی را برایگان در اختیار و در دسترس دانشجویان میگذاردند و آموزش در آنجا آزاد و بهزینهٔ دولت اداره میشد.

خلفا مجالس مناظره منعقد، و در فروع انواع دانش‌ها مانند منطق، ریاضیات، فقه، پزشکی وغیره به مباحثه می‌پرداختند.

اساتید دانشگاه لباس مخصوصی میپوشیدند که در آن زمان به خلعت معروف بود ـ مانند شنل مخصوصیکه امروزه اساتید دانشگاه دربر میکنند ـ و بودجهٔ این دانشگاه‌ها و مؤسسات و هزینهٔ اساتید و دانشجویان و کارمندان را از املاکی که برای این امر اختصاص داده بودند، تأمین میکردند. درآمد حاصله از این املاك بالغ برچهل‌وسه میلیون میشد. استادانی از اندلس و آسیا برای تدریس در دارالحکمة دعوت نمودندو با آمدن آنان ارزش و اهمیت آن افزون گشت.

۴ـ میزان تأثیر فاطمیین در انتشار مذهب تشیع

مورخین در این مورد هماهنگ هستند که فاطمیین دولتشان بردعوت به تشیع پایه‌گذاری شد، و فوق‌العاده درنشرسازمان وعقائد شیعه بوسائل گوناگون کوشا بودند.

فاطمیین، یکی ازراه‌های مبارزه باسایرعقائدرا دراین تشخیص

@karnil

دادند که مساجد و مراکز علمی تأسیس شود و این کار عملی هم شد ، بطوریکه دامنهٔ فعالیت شیعه و نشرعقائدآن توسعه‌اش درمصر بیشترشد از آنچه درشمال آفریقا بود .

پیشرفت شیعه برق‌آسا و آثار عمومی بهمراه داشت . مؤذنین بالای گلدسته های مساجد فریادشان به «حی‌علی خیرالعمل» بلند بود ، گویندگان و خطبا در اول سخنرانی ، بر پیامبر مصطفی و علی مرتضی وفاطمهٔ بتول و سبطین ـ حسن وحسین ـ درود میفرستادند وحلقه‌های درس در ازهر و غیرآن بر مدار مذهب شیعه و آراء صادره ازدادگاه بروفق روش شیعه بود .

معز دستورداد برکاخهای عمومی وامکنهٔ گوناگون اینجمله را بنویسند : بهترین مردم پس‌از پیامبرخدا علی‌بن‌ابیطالب امیرالمؤمنین است .

روزهیجدهم ذی‌الحجه را عید قرارداد، همه ساله جشن وشادی در اینروز مهم تاریخی از پرشکوه‌ترین وبا اهمیت‌ترین جشنها بشمار میرفت ، آنچنانکه‌گوئی درودیوارشهر بزرگ قاهره از بسیاری شادی واظهار خوشحالی بخود میلرزید ومعزشخصاً بامردم شرکت میکرد[۱] .

واز خطط مقریزی نقل شده : شعائر اندوه در روز عاشورا از زمان اخشیدیین شروع ودرعصرفاطمیین دامنهٔ آن گسترش یافت .

در مصر ـ عهد فاطمیین ـ روز عاشورا تعطیل عمومی میشد : نوحه‌گران وگویندگان شعر، درکوچه وبازار بصورت موکب وهیئت میگشتند وشیون‌کنان می‌آمدند تا سرمزارحضرت ام‌کلثوم ونفیسه[۲].

سید میرعلی درکتاب «مختصر تاریخ‌العرب» نوشته است : از مهم‌ترین ساختمان های قاهره عمارت حسینیه بود ، حسینیه بنائی بود

---

۱ ـ تاریخ الدولة الفاطمیه ـ حسن ابراهیم صفحه ۳۷۶ و ۶۵۲ ط ۲ .
۲ ـ تاریخ الشیعهٔ مظفر .

@karnil

که‌اطراف آن وسعت بسیاری داشت ، واختصاص به‌برپا داشتن مراسم سوگواری سیدالشهداء علیه‌السلام داشت .

در زنده نگهداشتن شعائرحسینی ، وشعارشیعه دقت ونظرکافی داشتند بطوریکه این روش جزئی از زندگانی مردم را تشکیل میداد و اگر سیاست خشونت‌آمیز وکینه‌توزی ترس‌آور صلاح‌الدین ایوبی با شیعه نبود اینك موقعیت شیعه در مصر غیراز این بود زیرا در مصر آنروزشؤونی عالی داشتندکه درخورآنان بود .

هرچند فاطمیین دوازده امامی نبودند اما کمر این مذهب در آنروز بسته شد، و پایه‌اش استوارگشت ودرعهدآنان آزادی‌کسب‌کرد ونفوذش توسعه یافت . دعوت‌کنندگان آن با نشاط وفعالیت پی‌گیر و خستگی ناپذیری به‌نشرآن اقدام‌کردند ، و پایه‌های این روش استوار گشته و مـردم بـا اطمینان کامل و امنیت و آسایش خاطر بدان روی می‌آوردند ، وترسی برجان ومال نداشتند .

اسماعیلیه هرچند باشیعه در برخی ازجهات اختلاف داشتند اما درحفظ شعائرـ بویژه در فراگرفتن دانش اسلامی ـ از طریق خاندان وحی، وتشویق مردم باین روش ؛ با یکدگر هم‌آهنگ بودند .

@karnil

کارنیل

دولت حمدانیین

@karnil

کارنیل

این بخش ازکتاب در چند مطلب خلاصه میشود :

۱ ـ حمدانیین ازلحاظ نسب.

۲ ـ از نظر مذهب .

۳ ـ از جهات زمامداری .

۴ ـ حمدانیین وتشیع .

۱ـ حمدانیین از لحاظ نسب

۱ ـ حمدانیین به عشیرهٔ بنی تغلب بن وائل منسوبند وآنان از بزرگترین خاندان ربیعةبن نزارهستند ـ واین خاندان درزمان جاهلیت ازمسیحیین تازی زبان بودند و درقبائل عرب ـ ازنظرتعداد جمعیت ـ مقام‌بالائی را دارا بودند ، پس از پیدایش اسلام سه‌گروه شده‌اند :

۱ ـ خاندان عمربن خطاب العدوی .

۲ ـ خاندان هارون‌ابن‌المغمر .

۳ ـ خانوادهٔ حمدبن حمدون .

ابن‌حمدان جد فرمانروایان حمدانیین بود و دربخشی ازاراضی عراق مسکن داشت و مورد احترام سایرقبائل بود .

حمدان امیرقلعهٔ ماردین که نزدیك شهرموصل است، وزیرپرچم بنی‌عباس خدمت می‌نمود .

درسال ۲۸۱ ﻫ اعلام استقلال کرد ومطابق بازمان خلافت معتضد عباسی بود ، پس‌از رسیدن خبر بخلیفه ، نیروئی بجانب موصل‌گسیل

@karnil

شد ونبرد بین‌حمدانیین و عباسیین درگرفت و نتیجه به‌سود بنی‌حمدان شد ، ودرجنگ به پیروزی رسیدند .

حمدان ، دارای هفت فرزند بودکه ازآنجمله است: ابوالهیجا پدر ناصرالدوله و سیف‌الدوله.

وابوعطاف- ازسیدمحسن‌امین- درحالات ابوفراس نقل‌میکند.

۲- اما ازنظر مذهب

در شیعه بودن حمدانیین حتی دو نفر هم اختلاف ندارند - و مؤیداین مطلب :

۱ - مهاجرت دانشمندان شیعه است بسوی ایشان - مانند شریف ابوابراهیم جد بنی زهره .

۲- ومدح کردن شعرای شیعه ایشانرا- همانند- سری- صنوبری- شاجم - ناشی - راهی وغیراینها .

۳ - سیف‌الدوله سکهٔ مخصوصی را ضرب کرد و بر آن این عبارت‌را نوشت: **لااله‌الاالله- محمدرسول‌الله- امیرالمؤمنین‌علی‌بن ابیطالب- فاطمةالزهرا - الحسن والحسین - جبرئیل علیهم‌السلام .**

خاورشناسان نوعاً خوی‌شان براین‌است تاجائیکه بتوانندحقایق را وارونه جلوه میدهند ، و بمیل خود زیر عنوان تحقیق مطالب را مینویسند ، همانگونـه که یکی از بزرگان مستشرقین بنام «پروکلمان» همین برنامه را اجرا کرده است .

درکتاب تاریخ‌الشعوب الاسلامیه- ج۲ ص ۸۹ ط ۱۹۰۴ ترجمهٔ منیر بعلبکی - مینویسد : هنگامیکـه فاطمیین بر مصر تسلط یافتند - سیف‌الدوله فرمان برداری خود را نسبت بدولت آنان اعـلام کرد و

@karnil

سپس پیرو مذهب شیعه شد ـ منظورش این است که تشیع وی بخاطر خوشنودی فاطمیین بود ـ باعلم باینکه سیف‌الدوله پیش از رسیدن فاطمیین به‌کشورمصر برحمت ایزدی پیوست، زیرا سیف‌الدوله ۳۵۶ درگذشت وجوهر فرمانده لشکرفاطمیین بسال ۳۵۸ بمصروارد شد.

حمدانیین دوازده امامی بودند

اینك می‌پردازیم به‌این مطلب که حمدانیین به‌کدام‌یك ازشعب شیعه منسوبند؟ زیدیه ـ اسماعیلیه ـ یا اثنی‌عشریه.

ازاین پرسش مصطفی شکعه پاسخ میدهد، چکیدهٔ گفتارش در کتاب «فنون‌الشعرفی مجتمع‌الحمدانیین» این است: بطور تحقیق‌شعر ابوفراس از روی این معمائیکه تاکنون در پیچیدگی خود برجا مانده برای ما پرده برمیدارد ـ یعنی موضوعیکه هیچیك از مورخین پیشین ونوین بآن نپرداخته ودر صدد آنهم نبوده‌اند و اما گاهی ممکن است شعر اثرات مهمی را بسوی تاریخ جلب نموده، وپرده ازروی حقیقتی بردارد که سزاوار بوده است تاریخ این‌معنی را درخود نگهدارد.

مانند شعرابوفراس، که درقصیدهٔ میمیه‌اش بخوبی ازاین مطلب که‌گفته شد، نتیجه‌گرفته است:

قصیدهٔ میمیهٔ ابوفراس

« یا للرجال اما لله منتصف من‌الطغاة اما للدین منتقم »

آی مردان آزاده ـ کجائید ـ آیا برای خدا کسی پیدا میشود که از سرکشان داد ستمدیده‌گانرا بگیرد ـ آیا انتقام گیرنده‌ئی برای دین موجود نیست.

« بنو علی رعایا فی دیارهم والامرتملکه‌النسوان والخدم»

باآن شایستگی ونبوغ‌خدادادی‌خاندان‌علوی‌آنان بایدزیردست

@karnil

وخانه نشین وجزء افراد عادی باشند و فرمانروائیرا زنان و چاکران و غلامان بدست گیرند .

«محلئون فاقصی‌شربهم وشل عن‌الورود واوفی ودهم‌لمم »

به‌آبگاه می‌آیند اما جوشش چشمه را فرومینشانند و نمیگذارند ازآن بیاشامند ومردم ارزش دوستی آنانرا ندانسته و بعهد خود رفتار نمیکنند ـ ومحبت بآنانرا اندك میشمارند .

« فالارض الاعلی ملاکهاسعة والمال الا علی اربابه ریم »

زمین پهناور است مگر بر صاحبان آن و مال خوش‌منظرست و ریزش دارد مگر برآنانکه صاحب اصلی هستند .

پس‌ازاین مقدمه‌کا روشن است توجه‌کامل شاعر به‌خاندان نبوی وعلوی است امیرشاعر رشتهٔ مطلب را میکشاند به‌هجر بنی‌عباس ـ که بخلافت رسیدند به‌اعتبار نسبتشان به پیامبر ـ ولی پس‌از رسیدن به‌مقام و فرمانروائی ـ رعایت احترام فرزندان حضرت را ننمودند ، سپس می پردازد به سنجش بین علویان وعباسیان .

« لایطغین بنی‌العباس ملکهم بنوعلی‌موالیهم و ان زعموا »

نمیبایست سلطنت بنی‌عباس را مغرورساخته وبسرکشی بکشاند تا بجائیکه خیال‌کنند دودمان علوی چاکران آنانند هرچندکه این گمان راکردند .

سپس شاعر ناراحت شده ناسزا میگوید :

« اتفخرون علیهم لا اباً لکم حتی کأن رسول‌الله جدکم »

آیا برمانند ایشان فخر میکنید بی پدران ـ گویا رسول خدا را جد خود میدانید ؟

« وما توازن‌فی‌مابینکم شرف ولا تساوت بکم فی‌موطن‌قدم»

شرافت شما باآنها قابل مقایسه نیست ابداً در هیچیك ازمیدانها

@karnil

گامهای شما باآنان مساوی نیست .

«ولالکم مثلهم فی المجد متصل ولا لجدکم معشار جدهم»

اصالت و بزرگواری که آنان دارند شما دارا نیستید و آنچه از شرافت جد آنان داشت ده یك آنرا هم جدتان نداشت .

«قام النبی بها یوم الغدیر لهم والله یشهد والاملاك والامم»

برای جانشینی ایشان روز غدیر خم پیامبر بپاخواست خدا و فرشتگان ومردم گواهند .

«وصبرت بینهم شوری کأنهم لایعرفون ولاة الحق ایهم»

شورای سقیفه پرده جلو چشمان آنان کشید گویا نمیشناسند زمامداران حقیقت‌بین را .

«تالله ماجهل الاقوام موضعها لکنهم ستروا وجه الذی علموا»

بخدا سوگند مردم جایگاه خلافت‌را ناآشنا نبودند بلکه‌خودرا بنادانی زده و روی آنچه میدانستند ـ پرده کشیدند .

«ثم ادعاها بنو العباس ارثهم ولا لهم قدم فیها ولا قدم»

بنی‌عباس ادعای وراثت نمودند باآنکه نه‌مقدم بودند ونه قدمی درراه دین برداشته بودند .

«بئس الجزاء جزیتم فی بنی حسن ابوهم علم الهادی و امهم»

به‌بنی‌حسن بد پاداشی دادید باآنکه پدرومادر آنان پرچم و نشانهٔ هدایت بودند .

«لابیعة ردعتکم عن دمائهم ولایمین ولاقربی ولارحم»

شما مردم حتی به اصول عرفی وقانون خویشاوندی هم پایبند نیستید زیرا نه بیعت ونه سوگند ونه پیوند ونه نزدیکی در شما تأثیر داشته ونه هم‌صلهٔ رحم‌که مانع ازخونریزی نسبت بآنان بشود .

بدینگونه بنی‌عباس را سرزنش نموده وآنانرا بمکر و جنایت

@karnil

محکوم میسازد بطوریکه جنایات بزرگ بنی‌امیه را در برابر جنایات اینها بردودمان علوی ناچیز و اندك میشمارد .

«مانال‌منهم‌بنوحرب‌وان‌عظمت تلك‌الجرائم الادون نیلکم »

دودمان حرب در جنایت به‌پایهٔ بنی‌عباس نرسیدند هرچند ستم آن ناپاکان بزرگ بود اما در برابر جرائم بنی‌عباس - باز ناچیز بود .

«کم‌غدرة‌لکم‌فی‌الدین‌واضحة و کم دم لرسول‌الله عندکم »

چه بسیار نیرنگ‌ها و کار های ننگین شما در اسلام روشن وچه بسیار خونهائیکه پیامبر از شما طلبکار است ، که باید پس دهید .

« أأنتم آله فیما ترون وفی اظفارکم من‌بنیه‌الطاهرین‌دم »

(آیا بازهم‌میتوانید دم ازخدا بزنید) وبااینکه میبینید چنگ‌های خود را بخون فرزندان پیامبر میآلائید هنوز باور نداشته و متحیرید .

« یاجاهداً فی‌مساویهم یکتمها غدرالرشیدلیحیی کیف‌یکتتم»

الاایکه میکوشی بدیهای آنانرا بپوشی مگر میشود نیرنگ و غدریکه هارون‌الرشید در بـارهٔ یحیی بـرمکی رواداشت بپوشانـی ـ بااینکه بوی خدماتی شایان نموده بود ـ پس‌از این ابوفراس حملهٔ سخت و بی‌باکانه به‌عباسیین، کلید سرای دل وعقیده مذهبی‌خود را بما میدهد تا درون ویرا بنگریم و یقین کنیم که بروش حقه میرود .

زیرا حضرت کاظم وحضرت رضا علیهما السلام را با اینکه از پیشوایان زیدیه و اسماعیلیه نیستند یاد میکند .

« لیس‌الرشید کموسی فی‌القیاس ولا
مأمونکم کالرضا ان انصف‌الحکم »

در سنجش هیچگاه دوران باانصاف حضرت موسی‌بن جعفر و حضرت رضا(ع) را با هارون و مأمون قیاس نمیکند .

«خلوا‌الفخار‌لعلامین‌ان سئلوا یوم‌السؤال وعمالین انعملوا»

@karnil

افتخار ومباهات را برای دانشمندان ونشانه‌های راه‌حق وآنانکه بروش نیك رفتند واگذارید .

«لایغضبون لغیرالله انغضبوا ولایضیعون‌حکم‌الله‌انحکموا»

آنان خاندان پیامبرندکه‌خشم نمیکنند برهیچکس جزدرراه حق و هنگام بیان احکام ـ قوانین الهی را پایمال نمیسازند ، از خانه های ایشان همیشه صدای خواندن قرآن ودعا بلند است اما ازخانه‌های شما آواز تار ونغمهٔ موسیقی بگوش میرسد .

« تبدوالتلاوة من‌ابیاتهم ابداً و من بیوتکم الاوتاروالنغم »

« منکم‌علیة امّ‌منهم وکان لکم شیخ المغنین ابراهیم امّ‌لهم »

علیهٔ رقاصه و ابراهیم ـ بزرگ آواز خوانان و نوازندگان ـ از شماست یا آنان ؟!

« ما فی دیارهم للخمر معتصر ولا بیوتهم للسوء معتصم »

درسرزمین این‌خاندان مرکزی برای شراب‌سازی دیده نمیشود ونیز خانه‌های اینها پناه‌گاه و مرکزفساد نیست مانند خانه‌های شما .

«والرکن‌والبیت‌والاستارمنزلهم وزمزم‌وصفا والحجروالحرم»

منزل ایشان مسجدالحرام ورکن یمانی وپردهٔ‌کعبه وزمزم وصفا وحجر اسماعیل است .

«صلی‌الاله علیهم اینما ذکروا لانهم للوری کهف ومعتصم »

درودخداونداست برآنان‌هرجا یاد میشوند زیرا ایشان فریادرس مردم و پناه‌گاه بیچارگان وآوارگانند .

شاعردراین قصیده به‌اجمال اظهارعقیدهٔ‌خودرا نموده ومیگذرد.

اما درجای دیگرمینگریم به‌تفصیل پرداخته است وتصریح بلکه تأکید مینماید باینکه پیشوایان پس‌از پیامبر دوازده نفرند ونام یك یك را میبرد .

@karnil

اینك عین اشعار ذیلاً نگاشته میشود :

« لست ارجو النجاة من کل ما اخشاه الا باحمد و علی »
« و بنت الرسول فاطمة الطهر وسبطیه والامام علی »
« والنقی النقی باقر علم‌الله فینا محمد بن علی »
« وابنه جعفر و موسی و مولانا علی اکرم به من علی »
« و ابی جعفر سمی رسول‌الله ثم ابنه الزکی علی »
« و ابنه العسکری والمظهر حقی محمدابن علی »
« و بهم ارتجی بلوغ الامانی یوم‌عرضی‌علی‌ملیك‌علی»

از آنچه میترسم امید نجات ندارم مگر بلطف حضرت پیامبر اسلام وعلی وفاطمه‌وحسین وزین‌العابدین وباقرالعلوم وجعفربن محمد و موسی‌بن جعفر وحضرت رضا وحضرت جواد و هادی و عسکری و فرزندش ظاهر کنندهٔ حق از دودمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام .

ودراشعاردیگرش توسل باین افراد پاك سرشت جسته وآرزوی شفاعت میکند .

« شافعی احمدالنبی و مو لای علی والبنت والسبطان »
« وعلی و باقرالعلم والصادق ثم الامین ذوالتبیان »
« وعلی و محمد بن علی و علی و عسکری الدانی »
« والامام المهدی فی یوم لاینفع الاغفران ذی‌الغفران »

وهرگاه بشناسیم ابوفراس را وبدانیم‌که نحوهٔ تربیت اوچگونه بوده واز دوران‌کودکی نزد سیف‌الدوله بوده ودردامن او بزرگ شده ونشوونمایش درخانهٔوی بوده وآموزگاردوازده‌امامی برایش انتخاب کرده و نموش در خانهٔ او و زیرنظر وی تعلیم وتربیت آموخته است متوجه میشویم که سیف‌الدوله بویژه و حمدانیین بطور عموم هرگاه نحوهٔ تربیت ابوفراس را درست بفهمیم ، و اهتمام سیف‌الدوله را در

@karnil

تربیت منظور نمائیم معلوم می‌شود که یك نفر ازشیعیان دوازده امامی را مخصوص تعلیم اوتعیین کرده بود وازهمینجا یقین پیدا میکنیم ، که سیف‌الدوله‌مخصوصاً، وحمدانیین بطورعموم گرایش بروش‌اثنی‌عشریه داشتند .

۳ ـ حمدانیین از نظر تاریخ

حمدان و فرزندانش در حکومت بنی‌عباس مقام والائی را دارا شدند ، وچند مرتبه علیه فرمانروائی بغداد دست بکودتا زدند ، وچند نوبت هم زندانی شدند . اما سرانجام توانستند مناطق حساس ومهمی را اشغال کنند . چه درداخل بغداد ، وچه درخارج آن پست های عالی را دارا بودند . اما خود حمدان به همان فرمانروائی قلعهٔ ماردین اکتفا کرد .

حسن یکی از پسرانش بود ، که برسرزمین ربیعه فرمانروائی داشت. پس‌ازآن قم وکاشان ، ونیز پس‌از پیروزیش برطولعین درمصر حکومت آنجا را هم قبضه کرد .

برادرش (علاء) استاندارموصل‌گشت پس‌ازعلاء برادر دیگرش ابوالهیجا ، پدرناصرالدوله وسیف‌الدوله ، پست اورا بدست گرفت ، ودر استانداری‌آنجا متمرکز بود تاکشته شد (سال ۳۱۷) .

و پس‌از او فرزندش ناصرالدوله مقام پدر را احرازکرد .

دراین‌هنگام اوضاع سیاسی دولت بنی‌عباس درهم وبرهم شد، و با پیدایش «سلطان‌المتغلبین» گرفتار انقلابات داخلی گشته از گوشه وکنارکشورهای اسلامی ، سرکشان قد برافراشته وبفکرتجزیهٔ کشور اسلامی افتادند .

درفارس، دولت«بویهیین» درمصروسوریه،حکومت«اخشیدیین»

@karnil

در افریقا « دولت فاطمیین »، در اسپانیا دولت « امویان »، در خراسان «بنی‌سامان» ودر بحرین «قرامطه» .

«بریدی» دربصره، وواسط کودتا نموده واستقلال آنجا را اعلام وسپس به‌بغداد هجوم برد. این رویدادها را حمدانیین زیرنظرداشتند ومنتظرفرصت بودند ،آنان خود را برای امرمهم‌تری آماده میساختند، که فرق فرمانداری واستانداری بود. بااینکه‌حکومت موصل را بخود اختصاص داده بودند برای خلفا جز نام چیزی دگرنبود .

چیزی نگذشت که خلیفهٔ ترسو ازترس بریدیین ازبغدادگریخته و بموصل پناهنده شد . ناصرالدوله هم ارتش نیرومندی ترتیب داده وروانهٔ بغداد شد، خلیفه و برادرش سیف‌الدوله نیز با او بودند .

هنوز سپاه به پایتخت نزدیك نشده بود ، که بریدی ، از بغداد عقب نشینی کرده و بجانب واسط متوجه گشت ، سیف‌الدوله او را تعقیب کرد ، واسط را ازوی بازگرفت پس‌ازآرامش وبهبودی اوضاع خلیفه ناصرالدوله را مأمور تشکیل کابینه کرده و بسمت رئیس دولت تعیین نمود .

ناصر- برای تثبیت حکومت نوینش در بغداد دست بفعالیت وسیعی زد . نخست به‌آبادی وعمران پرداخت و سپس جلو بازیهای بازرگانان وصرافان را گرفته وسکهٔ تازه زد وبه‌رباخواران وغش‌کاران اعلام خطرنموده وآنانرا بشکنجه تهدید نمود ، اما این مبارزهٔ بافساد دوام پیدا ننموده وزارت‌حمدانیین بطول نینجامید، بعلت‌کشمکش‌های داخلی سرانجام مجبورشد بموصل مرکزنخستین‌خود بازگردد ، تا در آنجا فرمانروائی خود را تحکیم بخشیده وسرزمینهای همجوار را هم بدست گیرد .

سیف‌الدوله هم بطمع دست یافتن برحلب به‌جای‌خود بازگشت

@karnil

ومتوجه حلب شد تا در آنجا دست بکار شود .

ناصرالدوله موصل‌را بادستی‌چون آهن‌نگهداری واداره میکرد. در آن هنگام برادرش سیف‌الدوله ـ قدرت خود را برحلب مستحکم میساخت وبا دولت روم هم درجنگ بود ـ اما بسال ۳۵۶ سیف‌الدوله که ازدنیا رفت ـ فرزندش ابوتغلب برپدر شوریده ودست بکودتا زد و پدر را بازداشت نمود .

ناصرالدوله هم پس‌از برادر دوسال دیگر بیش زنده نماند[۱] .

بین ابی‌تغلب وبرادرش حمدان جنگ‌هائی درگرفت ودامنهٔ این اختلافات تا بآنجا کشید که راه را برای عضدالدولهٔ دیلمی صاف و هموارنمود ـ به موصل حمله‌کرد وابوتغلب را ازکار برکنار نمود. و خود برموصل چیره شد، حمدانیین ازسال ۲۹۳ تا سال ۳۶۷ برموصل فرمانروائی داشتند . بعضی ازاوقات ازموصل‌کوچ میکردند ومجدداً بآنجا بازمیگشتند .

---

۱ ـ اعیان‌الشیعه .

@karnil

کارنیل

سیف‌الدوله

حلب مانند پری که درمسیر امواج باد قرار گیرد وهر آنی بجانبی در حرکت باشد ، شد ، گاهی دست بنی‌عباس بغداد و زمانی زیر نفوذ اخشیدیین مصر، وسوریه، وموقعی هم بدست بیزنطیین بود .

سیف‌الدوله هم‌که از برادر تقاضای فرمانداری‌کرد ناصرالدوله اورا تشویق بگرفتن شام وحلب نمود وهزار سوار دراختیارش‌گذارده و رهسپار شامات شد .

درسال ۳۳۳ بدون مقاومت به‌حلب داخل شد وپس‌ازآن بسوی دمشق حرکت‌کرد که آنجا را از سیطرهٔ «اخشیدیین» بیرون کرد و در جنگ بین ایندوگروه نخست پیروزی ازآن سیف‌الدوله شد و پاره‌ئی از زمان در آنجا بود ، و مالیات‌ها را جمع‌آوری کرد ولی پس‌ازآن اخشیدیین ، از او شام را پس‌گرفتند ، و با یکدگرصلح نمودند .

سیف‌الدوله فاطمه دختر اخشید را عقد کرد و قرارداد صلح بامضاء رسید ، طرفین توافق‌کردند : حلب وحمص و انطاکیه ، متعلق به‌سیف‌الدوله باشد، دمشق‌وماورای‌آن تامصربه‌اخشیدیین واگذارشود.

رابطهٔ اخشیدیین با خلفای بغداد مانند حمدانیین اسمی بود .

اخشیدیین ، بواسطهٔ گرفتگی وگذشت نداشتن ، مشهور به‌عجم بودند، ولی‌حمدانیین چون صاحب‌گذشت‌وسخی و کریم‌بودند بعربیت شهرت یافتند .

اخشیدیین سنی ، و حمدانیین شیعه بودند .

@karnil

علت آنکه شمال شام نوعاً شیعه بودند براثر کوشش حمدانیین بود.

سیف‌الدوله زندگیش را درنبردهای داخلی و خارجی گذراند. پیش‌از آنکه حلب را بگشاید با بریدی درواسط بجنگ پرداخته واسط را از او پس گرفت.

درسال ۳۲۶ به‌ارض روم لشکرکشی کرد. آنان با دویست هزار نفرسوار برای دفاع آماده‌شدندو پیکارشروع ونتیجه به‌سودسیف‌الدوله‌شد.

هفتاد نفر بطریق باسارت او درآمد. ودر سال ۳۲۸ برای مرتبهٔ دوم که به روم برای تصرف شهر فالیقا لشکرکشی نمود پیروزی بزرگتری نصیبش گشت[۱].

رومیان بجای فالیقا شهری ساختند بنام «هفلیج» سیف عازم آنجا شد، همینکه متوجه‌شدند شهررا ویران‌کرده وازآنجا گریختند. سیف‌الدوله در کشور روم شروع به پیشروی کرد. پیش از فتح حلب وی بمراکزی پا نهاد که تا پیش‌ازآن پای هیچ مسلمانی بدانجا نرسیده بود[۲].

پس از گشایش حلب و استقرارش درآن سرزمین و بازگشت امور بوضع عادی سالی نمیگذشت که در یك جنگ یا بیشتر شرکت نکند.

«کرد علی» در جلد ۱ خطة‌الشام مینویسد: سیف‌الدوله با روم چهل‌مرتبه وارد جنگ شد. گاهی بسودش تمام میشد وزمانی بزیانش. باجنگهای خودکیان اسلام وعرب را نگهداشت. واگر اونبود رومیان در شامات پیشروی میکردند چه بسا با در نظر گرفتن ضعف حکومت مرکزی و سستی بنی‌عباس تصفیهٔ کلی میکردند.

---

۱ ــ خطة‌الشام ـ ج۱ ص ۲۱۸ ط ۱۹۲۵.

۲ ــ فنون‌الشعر فی‌مجتمع‌الحمدانیین ص ۷۵.

@karnil

سیف‌الدوله از گردوغباریکه درمیدانهای‌جنگ بلباسش‌مینشست خشتی ساخت باندازهٔ کف دستی وصیت کرد هنگام بخاك سپردنش جبهه‌اش را برآن بنهند . بوصیت عمل کردند اما زدوخوردهائیکه هنگام زمامداریش در حلب در داخل باآن مواجه شد : یکی جنبش بنی‌کلاب بسال ۳۴۳ و بنی‌عقیل و بنی‌قشیر وبنی‌مجلان بود .

دیگری‌هم‌فتنهٔ دشیق‌النسیمی بودکه بسال۳۵۴ بپا شد ، وهمچنین مروان عقیلی در حمص سال ۳۵۵ دزبر دیلمی در انطاکیه دست به‌کودتا زد .

سیف‌الدوله همانگونه در روم به پیشروی خود ادامه میداد ودر عین‌حال به‌مرکز فرمانروائی خود هم برای خاموش ساختن آتش فتنه و انقلاب داخلی بازمیگشت ، سیف‌الدوله سال ۳۵۸ برحمت ایزدی پیوست . و فرزندش ابوالمعالی ملقب بسعدالدولة بجای او نشست و بسال ۳۸۱ درگذشت و پس از وی فرزندش ابوالفضائل ملقب به سعیدالدوله جانشین اوگشت وسال ۳۹۲ ازدنیا رفت وبامرگ او دولت حمدانیین و پیشوائی آنان برموصل وحلب وتوابع‌که از سال ۲۹۳ تا ۳۹۱ ادامه داشت پایان یافت .

عظمت سیف‌الدوله

مردم پیشین ونوین پیرامون شخصیت و بزرگواری سیف‌الدوله سخن‌گفته و شعراء شعر سروده ومورخین و ادباء خاور وباختر از وی تجلیل بعمل آورده‌اند درآثار و خدمات اوکتابها ونوشته هائی بجای گذاشته‌اند ، و بهترین نوشته‌ئی‌که در این زمینه من خواندم کتاب «سیف‌الدولة فی‌عصرالحمدانیین» بود ـ که سامی‌کیالی نوشته است و اسمعیل احمدادهم پیش‌گفتاری براونوشته و اینك عین‌گفتار ایندونفر: «سیف‌الدوله» یکی‌ازقهرمانان تاریخ‌است اوشخصیتی‌است که‌زندگیش

@karnil

پراست ازنشاط ، فعالیت ، خوشی ، خدمات ارزنده، بی‌باکی ،کرم، شعر، شمشیرقلم ، دلاوری ، ادبیات وغیره پیرامونش درگردش است.

وی از شخصیات شگفت‌آمیزی است که نظرها را بسوی خود جلب میکرد ، از تاریخ عرب ایامی سپری شدکه هرج و مرج نزدیك بود نابودش سازد ، اما او برموانع پیروز گشت ، سرکشانرا رام ، و افسارگسیختگان را مهارکرد . موفق شد نظام درستی برقرارسازد ، از ناتوانی‌عرب‌توانائی بوجودآورد، برقوای روم‌چیره شد، نیروی تازی را فرمان دهنده وازدولت‌خود بوسیلهٔ سرنیزه دفاع میکرد، درعین‌حال پشتیبان دین اسلام وعرب بود ، گوستاو، چلمبر-گر-گوید :

سیف‌الدوله اذهان مورخین ، شعراء نویسندگان را درقرن دهم میلادی بخود مشغول داشته بطوریکه‌کمتر صفحه‌ئی ازتاریخ بیزنطیین را میخوانی که‌درآن نام وی نباشد، وهیچ فصلی ازکتابهای نویسندگان آن زمان وقصائد آن روز عرب یا یونان را مطالعه نمیکنی مگرآنکه وصف وتمجید اورا دیده وسخن ازوی میشنوی ، یك تاریخ نویس که به‌حلب برای دیدن آن سامان مسافرت کرده است سوگند یاد میکند ، که‌کاخهای‌خلفای بغداد وقصرهای پادشاهان روم درقسطنطنیه ، ارزش آنها خیلی‌کمتر است ازکاخهای سیف . درپایتخت مسیحیت ، هنرهای زیبا وگوناگون دیده میشود اما در پایتخت حمدانیین فراوان و بدست آوردنش هم آسان بود نقاشان و پیکرسازان که از روم و فشار قیصر میگریختند ، و از سیف‌الدوله تقاضای پناهندگی میکردند آنانرا پناه میداد و پذیرائی میکرد و برکار تشویق مینمود، از نبوغ‌ذاتی آنان و هنرشان بهرهٔ کامل میگرفت .

پروکلمان- درتاریخ الشعوب الاسلامیه‌اش ص۹۱ج۲ مینویسد:

اگرسیف‌الدوله بمقامی ارتقاء پیدا کردکه شهرت اوجهانگیرشد

@karnil

در پرتوجنگهای پیروزمندانه‌اش بارومیان بود ولی‌هیچ شبهه‌ای‌نیست که‌در مرحلهٔ دوم‌این‌مقام وشهرت بستگی داشت به‌توجهش‌بفرهنگ و هنرودانش و رعایت حال منتسبین به‌اینها بطوریکه شهر حلب درعصر سیف دانشمندان و هنرمندان از ملیت های گوناگون ، و فرهنگ های متفاوت را درخود متمرکزساخت مانند شریف جدبنی‌زهره ، فارابی، ابن‌نباته ، متنبی ، صنوبری ، ابن‌خالویه ، ابن‌جنی، بکتمری ، نامی، شاجم ، ابن ابـی‌الفیاض ، بـوالفرج العجلی ، و بسیاری از قضات و نحویین ، ادباء ، شعرا ، هنرمندان عرب و غیر عرب ،که در آنجا سرمیبردند ، واز وجود آنان بهره میگرفتند .

۴ـ حمدانیین وخدمات آنان بمذهب‌شیعه

واینك می‌پردازیم به‌آخرین بخش ازمطالبیکه‌لازم بود پیرامون دولت حمدانیین بحث‌کنیم ودر بارهٔ ایشان سخن را به‌پایان برسانیم.

در عصر حمدانیین درموصل وحلب ، وتوابع‌آن وعراق تشیع رواج یافته وموقعیتش ، بالا گرفته وکمر شیعه محکم گشت .

آدم‌متز در «الحضارة الاسلامیة» مینویسد :

حمدانیین‌نخستین‌خاندانی بودندکه‌درامور بغداد مداخله‌نمودند.

مرحوم مظفر، درتاریخ الشیعه گوید :

شیعه درسوریه‌هنگام فرمانروائی سیف‌الدوله‌شؤوناتش عالی‌شد وهوای‌آزادی استشمام کردند ، پس‌ازاینکه صاحبان قدرت متجاوزکه پشت سر یکدیگرآمدند ، سوریه روزگارحمدانیین پر بود ازشیعه ، و هرگاه بمسجد رفیع وبزرگ اموی رفتی واین بنای سربلند ومستحکم را مشاهده نمودی و بوسط آن که رسیدی و زیر سقف قرار گرفتی ، سر را بلندکن تا بنگری نـام ـ علی ، حسن ، حسین علیه‌السلام را که

@karnil

زینت‌بخش زیرگنبداست ، اما نام معاویه ، یزید وپادشاهان آل مروان که بناکنندهٔ این مسجد بودند کجا است ؟

«کرد علی» در ج ۶ ازخطط الشام ص ۲۵۸ مینویسد :

اهل‌حلب‌حنفی مذهب بودند تااینکه شریف ابوابراهیم ممدوح بآنجا آمد ، واین درعصرسیف‌الدوله بود ، پس‌ازآن گروهی شیعه و برخی شافعی‌گشتند ، تااینکه صلاح‌الدین ایوبی‌آمد ونمایندگانش در حلب دست بکارشدند ـ همانگونه‌که خود درمصررفتارکرد علیه شیعه، اثروجودحمدانیین این‌شدکه درمسجدهای‌جامع‌شبها مؤذنین فریادشان به‌حی علی خیرالعمل بلند بود ، سلجوقیان هرچه خواستند از تشیع جلوگیری‌کنند نتوانستند وچند نوبت هم فعالیت نمودند اما باشکست روبروگشتند .

تشیع شمال سوریه در پرتودولت شیعهٔ بنی‌حمدان سروصورتی پیدا کرد .

در پشت شهرحلب‌کوهی است مشهور به‌جوشن و در پائین‌کوه مقبره‌ئیست، وخطوطی دردیوارمقبره اززمان بنی‌حمدان موجود است که مشخص میسازد روش تبلیغی بنی‌حمدانرا نسبت به تشیع . نامهای شریف پیشوایان دوازده‌گانه زینت بخش آنجا است و اینك مقبره روبویرانی است .

ابن‌جبیر، مذاهبی راکه درقرن ششم برشام حکومت داشته‌است باین‌گونه توصیف میکند :

برای شیعه در این دیار امورشگفت انگیزی است وشمارهٔ آنها از اهل سنت بیشتراست . ومردم را دعوت بروششان نموده وتشیع را به‌آنان می‌آموختند ، هنگامیکه صلاح‌الدین ایوبی قصد تصرف حلب را داشت بوسیلهٔ استاندار آنجا ازمردم کمك‌خواسته وخواستارهمکاری

@karnil

شد مردم گفتند پاسخ ما منوط به آزادی گفتن «حی علی خیر العمل» است دراذان درتمام مساجد، ونیزباید پیشروجنازه‌ها نام پیشوایان‌دوازده‌گانه برده شود و بر مرده‌گان پنج تکبیرگفته شود امور ازدواج برای فقیه شیعه ابوالمکارم حمزةبن زهره باشد .

استاندار همهٔ این شرایط را پذیرفت .

حمدانیین هیچکس را اجبار به‌پیروی ازمذهب شیعه ننموده و بوسیلهٔ مال و مقام هم نفریفتند . دسته بندی راه نینداختند و سازمانی برای تبلیغ فراهم نکردند، بلکه مردم را باختیارخودگذاردند، تاهرچه میپسندند برای‌خود برگزینند ، مبلغین بااخلاص ملی هم دست بکارشده و حقایق را آنطورکه بوده و هست بمردم رساندند ، و بحق گرویدند آنانکه باید بگروند ، نه سخت‌گیری درکار بود ونه اجباری در بین ، بعکس امویین وعباسیین ، وصلاح‌الدین ایوبی ،که امواجی خروشان از تهدید و ترس و تعصب کورکورانهٔ مذهبی با خود به مصر وشامات بارمغان آورد ، و این روش اثر بسیار بدیرا در جامعهٔ اسلامی بجای گذاشت ، که نتائج شوم آن تا بامروز حکمفرما است .

اما حمدانیین مردمی روشن فکر، وخردمند بودند ، همانگونه‌که درمذهب برحق بودند آزادی‌عقیده بمردم‌داده ودراینراه مسامحه کردند، بطوریکه در همه‌جا مشهور شد ، وآنان پناه‌گاه دانشمندان ، فلاسفه ، ادباء ، روشنفکران، ازهمهٔ مذاهب وادیان شدند، تابه‌آنجاکه هنرمندان از روم گریخته وبسوی سیف‌الدوله می‌آمدند ، زیرا آن آزادی و تشریفیکه نزد سیف‌الدوله بود ، نزد پادشاهان و همکیشان و هم‌زبانان میهن‌خودشان نبود، ازاینروعصرحمدانیین، مشعشع وپرازآثار ونتائج گران بهائی بود ، برفرض‌که صلاح‌الدین درسنی‌گریش برحق و شیعه در تشیعش برباطل بود ، چه مجوزی درکشتن و بی‌چاره ساختن آنان

@karnil

داشت، قوانین‌دولت‌های متمدن دنیا تصریح‌دارد باینکه برای‌هرانسانی حق ابراز آراء و نظریات و عقائد است ـ بلکه میتوانند تبلیغ کنند مادامیکه برخورد بحق غیرنداشته باشد ، و اهل سنت هرکجا هستند عقیده دارند بقصاص ،کیفر چشم به‌چشم و دندان به‌دندان ، ولی رویهٔ دولتهاشان در برابر شیعه غیراین است درصورتیکه در بارهٔ خودشان ، رویه‌شان این است‌که تاکسی جرمی مرتکب نشود باوکاری ندارند .

واقع امراین‌است‌که صلاح‌الدین ایوبی ومانندش قصد نابودی شیعه ومذهب اهل‌البیت را داشتند ـ اما خداوند ، نورآل پیامبررا که منشعب از نور ذاتی حق است به‌اتمام میرساند هرچند تبه‌کاران حسود نتوانند ببینند .

در اینجا سرگذشت آل‌حمدان و دولت‌آنان به‌پایان میرسد . و اینك می پردازیم به بخش‌آخرکتاب‌که مربوط بدولت صفویه است .

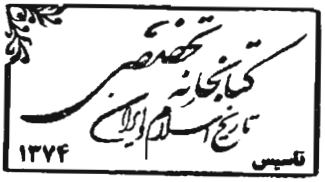

@karnil

کارنیل

دولت صفویه

@karnil

کارنیل

هر کس بتاریخ دولت اموی آشنائی داشته باشد، میداند تاچه پایه نزد مردم منفور، و تحمل آن برمسلمین ، تاچه‌اندازه سنگین و دشوار بوده است . و هر کس در زندگانی ایشان به‌بررسی و مطالعه بپردازد میفهمد چه‌جنبش وفتنه‌ها درزمان آنان پیدا شده وچگونه مبلغین برضد دولت آنها روبافزایش نهادند ، هرگاه استادی با شاگردانش بخلوت مینشستند در بارهٔ بنی‌امیه و تجاهرشان بفسق و فرورفتن آنها در فساد سخن‌میگفتند وهروقت مسافری ازمنطقه‌ئی بمنطقه‌ئی سفرمیکرد بدیها و بیدادگری‌های آنانرا ، در بین مردم برملا میکرد .

سیاست بیدادگرانه بنی‌امیه ،که باکینه‌توزی همراه بود ، دست‌آویز طرفداران خاندان علوی قرارگرفته و نیرومند ترین برهان برای تبلیغات علیه آنان شد و درختی پرثمرکاشتند ، یاران علویین ، که از میوهٔ شیرین آن کشورهای اسلامی عموماً وبویژه ایران که نزدیك‌ترین دیار به بغداد ـپایتخت اسلامیـ بود بهره‌مندگشتند ، زیرا ایرانیان با تازیان ، ازهمه بیشترخلط وآمیزش داشتند . بنی‌عباس دعوت علویان را بمصالح خود درآورده وازآن بهرهٔ‌کامل بردند ، واین امرمعروف، وما درکتاب «الشیعه والحاکمون» دراین‌باره به‌تفصیل سخن‌گفته‌ایم .

مذهب شیعه، پیش‌ازمسافرت حضرت رضا علیه‌السلام بایران ، بعنوان پیروی از اهل‌البیت در ایران نفوذکرده بود .

اما بنی‌عباس، خودرا اهل‌البیت جازدند ! ومردم هم بهمین‌گمان بودند ! تااینکه حضرت به ایران تشریف‌فرما شده و رهسپار خراسان

@karnil

گشتند. آنوقت بود که حقیقت روشن ، وتشیع حقیقی ، شناخته شد ؟ همانگونه که بنی‌امیه هم در شام از این سلاح برنده استفاده کرده و خود را بعنوان آل معرفی کردند .

مسعودی در مروج‌الذهب مینگارد : بنی‌عباس هنگامیکه شام‌را گرفتند ودولت اموی سقوط کرد ، پیران شام وبزرگان ورؤساء سوگند یاد کردند که بجز بنی‌امیه دیگری را بعنوان خویشاوند رسول خدا نمیشناختند ، تااینکه امویان منقرض و عباسیان جای آنانرا گرفتند .

درپیش متذکرشدیم: گروهی ازتابعین سال ۸۳ به‌قم رفتند وپایهٔ مذهب اهل‌البیت را بنانمودند ، و بخراسان هم سرایت کرد وازاین‌دو پایگاه : قم وخراسان تشیع به‌جاهای دیگرنفوذکرد تااینکه‌صفویه روی کارآمدند و دامنهٔ آنرا گسترش دادند وتشیع مذهب رسمی وهمه‌گانی شد و بماورای مرزها هم رسید .

@karnil

کارنیل

شاه اسماعیل

نخستین پادشاه ازصفویه، اسمعیل ابن جنیدابن صفی‌الدین است که نسبش به‌حضرت کاظم علیه‌السلام منتهی میشود .

اونخستین کسی است که دولت صفویه را تأسیس کرد .

پدران و اجدادش، ازعرفاء و بزرگان دراویش بشمارمی‌آمدند روی این جهت به‌سلطان ملقب بودند .

هنوز از عمر اسماعیل چهارده سال بیش نگذشته بود که از مریدان وپیروان پدرش ارتشی تشکیل داد، فرماندهی آنرا خود بعهده گرفت ، و به‌اندیشهٔ یکپارچگی ایران افتاد .

ایران‌درآن‌هنگام بصورت ملوك‌الطوایفی اداره میشد وهر بخشی را، امیر، وزیر،خان، وبزرگ قبیله‌ئی بدست‌گرفته‌وبر آنجافرمانروائی میکرد . شاه اسماعیل‌که بفکر تمامیت ارضی ایران افتاده بود ، دست بکار شد و یکی پس‌از دیگری از مناطق اشغال شده بدست وی سقوط میکرد تاآنکه یك کشور مستقلی زیرنظر و سلطنت خود درآورد ، در سال ۹۰۵ ﻫ برشیروان دست یافت . زمامدار آنجا را اعدام کرد ، در سال ۹۰۶ تبریزرا بدون مقاومت‌گشود وبسال ۹۰۷ متوجه همدان شد، وآنجا را متصرف شد بدون زحمت و رنج قابل اهمیتی اینکار صورت گرفت ، درسال ۹۰۹گیلان وبسال ۹۱۲ دیاربکر- موصل وکردستان- و بسال ۹۱۴ بغداد را گرفت .

رونلدس‌درکتاب-مترجم به‌عربی- عقیدة الشیعه‌ص۷۷ ط ۱۹۴۶ مینویسد :

@karnil

شاه اسمعیل سلطنتش را ازناحیهٔ خراسان تا هرات واز نهر جیحون تاخلیج بصره واز دیار افغان تافرات امتداددادواین در سال۱۵۰۹ میلادی بود وسرزمینهای جنوب ایران را هم تصرف کرد، ترکهاازپیشرفتسریع وروزافزونشاهاسماعیل به هراس افتادند.

ارتشی به فرماندهی با یزید مرکب ازترکهاوترکمانهافراهم آورده و بسوی ایران بسیج دادند، جنگ میان لشکر ایران و اتراك درگرفت ، و پیروزی نصیب ارتشایران شد.

پس‌ازخلع بایزیدوجانشین‌شدن‌فرزندش سلطان‌سلیم‌دومرتبه نقشهٔ هجوم به ایران راکشیدند، سلطان‌سلیم بایکصدوپنجاه هزار سرباز جنگجو ، و دویست توپ، وارد سرزمین ایران شد ، و شروع به‌پیشروی نموده تا به‌تبریزکه‌آنروز پایتخت بود رسید .

شاه اسماعیل درهمدان بسر میبرد ، ترکها دارای سلاحهای نوین و توپ بودند، اما ایرانیها باهمان اسلحهٔ پیشین‌ازخود دفاع مینمودند، جنگ ادامه یافت تا اینکه زمستان فرارسید و هوا بشدت سرد شد توشهٔ سربازان ترك رو به‌کمی نهاد ، وباء هم بین سربازان درگیر شد مجبور بعقب‌نشینی گشتند ، و ده‌هزار نفر از شیعیانرا کشتند.

لونکرك درکتاب «اربعة قرون من تاریخ‌العراق» مینویسد:

نخستین دست‌آویز سلطان سلیم برای اعلام جنگ پیروی‌از سنی‌گری بود، فرمان مشهورو تاریخی ستمگرانه‌اش که‌برای همیشه بجای خواهد بود کشتار دسته‌جمعی شیعه است ، بدینگونه‌که هر جا و بهرکس دسترسی پیدانمودند بایدآن

@karnil

فرمان‌را بمرحلهٔ اجرا درآورندو این فرمان را هنگامی‌صادر کردکه از ملاهای سنی ، به حلال بودن خونریزی و کشتار عمومی شیعه فتوی‌گرفت .

سید امین درمجلد ۱۱ از کتاب اعیان‌الشیعه، دربیوگرافی‌از زندگی شاه اسمعیل گوید :

سلطان سلیم چهل‌وچهار و بگفته‌ئی هفتادهزار از شیعیانرادر آنازول کشت. آنازول درآسیای صغیر - ترکیه- در نواحی کوهستانی‌که مجاور دریای سیاه و مرمر و ایجی و متوسط واقع‌است . دراین‌عصربودکهٔاسپانیائیها بربلاداندلس‌دست یافته و از دست مسلمین‌بیرون کردند، ودولت‌عربی‌بنی‌احمد در سرزمین اندلس مواجه با شکست شد ، با اینکه از پدر سلطان سلیم کمك خواست ، زیر بار نرفت تا شد آنچه نباید بشود .

جنایات مسیحیان صلیبی وبلائی‌که برسرمسلمین‌آوردندباید درکتابهای مفصل‌جستجوکرد، واقعاً خامه از شرحش عاجز است، چه خوش سروده است ملك‌الشعراء بهار:

اشجار بساطین را اوراق دریدند
گاوان‌شکمخواره‌به‌گلزارچریدند
گرگان زپی‌یوسف بسیار دویدند
تاعاقبت اورا سوی‌بازار کشیدند
یاران بفروختندش اغیار خریدند
آوخ زفروشنده دریغا ز خریدار

ولی عوض‌آنکه پدرسلیم لشکرش‌رابه‌کمك‌مسلمانان‌اندلس بفرستدروانهٔایران کردوبامسلمانان‌نبردنمودومردم‌رابجرم‌تشیع

@karnil

کشت!. این بود رفتار ناپسند پادشاهان مسلمان با یکدگر.

شاه اسماعیل و تشیع

پراون‌خاورشناس بزرگ ، ومتخصص درادبیات ایران درکتاب «ادب درایران» که بعربی ترجمه شده است بنام الادب فی‌ایران صفحهٔ ۲۰ ط ۱۹۵۴ م مینویسد :

فاطمیین مصرسرسخت‌ترین دشمنان بنی‌عباس بودند. هم از نظر مذهبی و هم سیاسی ، و اینان یکی از دوگروه انبوهی هستند که پیروان علی‌بن‌ابیطالب به‌این‌دومنقسم میشوند یکی اسماعیلیه ، که فاطمیین بآنان انتساب دارند وگروه بزرگ دیگرشیعهٔ دوازده امامی هستندکه پارسی زبانان همیشه باین دسته متمایل بودند ، تا اینکه هنگام تشکیل دولت صفویه بدست شاه اسماعیل تشیع را مذهب رسمی خود قراردادند، و این جریان بسال ۹۰۸ ه بود . شاه اسمعیل بخشنامه به‌همهٔ مؤذنین ،کشورصادر کرد ، و بگفتن حی‌علی‌خیرالعمل الزام نمود، نام مبارك‌حضرت امیرعلیه‌السلام وخاندانش‌را برسکه نقش‌کرد، مبلغینی بکشورهای‌همسایه اعزام داشت، تامذهب شیعه را نشر دهند ، در سال ۹۱۴ رهسپار بغداد شد ، مردم با بی‌صبری انتظار مقدمش را داشتند ، روز ۲۵ ج ۲ وارد بغداد شد، وفوق‌العاده جمعیت خوشحال شده واظهارسرور می‌نمودند برای‌اجلال و بزرگداشتش قربانی‌فراوانی‌کردند، و بدادگری اوپناه‌آوردند ، روز بعد بلافاصله، بارسفر کربلا بست . پس‌از ورود ، مراسم زیارت را برگذار، و شب را تا بامداد درحرم مطهربسربرد، درحالیکه خودرا روی تربت سالار شهیدان افکنده بود ، سپس دستور ساختن صندوق

@karnil

منبت‌کاری برای روی قبر شریف داد ، دوازده قندیل طلا در حرم آویخت ، حرم مطهر را بفرش‌های زیبا و گران قیمت مفروش ساخت ، برای نجف اشرف وکاظمین ، و سامرا ، نیز امر بساختن صندوقهای منبت‌کاری‌داد، تابجای‌صندوقهای پیشین بکاررود ، سپس ازکربلا رهسپارنجف اشرف‌گشت ، و بپابوس آستان‌قدس علوی شرفیاب شد ، قندیل‌های طلا و نقره ، فرش‌های‌گران‌بها تقدیم نمود ، در آن سال بنای حرم کاظمین ، ومسجد بزرگ صفوی را پایه‌گذاری کرد .

نهری را که بدستور عطاءالملك جوینی کنده بودند ودراثر مرور زمان ویران و پرگشته بود ، تجدیدکرد ، و بهرهٔ آنرا وقف‌خدام‌علوی وحسینی‌نمود، علاوه براین‌خدمات ارزنده، به‌دانشمندان‌اظهارمحبت‌کرده، وآنانرا مورد تعظیم‌قرارداد، از مال ومقام بهرهٔ خود را گرفتند وهمچنین نسبت به‌علویان رفتارش مانند دانشمندان بود ، از افراد باکفایت و نیرومند برای ترویج مذهب شیعه کمك گرفت ، دستور داد نامهای گرامی پیشوایان دوازده‌گانه‌رادرمجالس‌ومحافل بمناسبتهای گوناگون در منبر ببرند[1] .

شاه اسمعیل سال۸۹۲ متولدشد ، سال ۹۰۵ بسلطنت رسید، سال ۹۳۰ درتبریز درگذشت ، درمقبرهٔ جدش واقع در اردبیل مدفون شد.

دوران‌زمامداریش ۲۴سال بود ، پس‌ازاوفرزندش شاه‌طهماسب جانشینش گشت .

۱ــ تاریخ‌الشیعه‌للمظفر ــ اعیان‌الشیعه ج۱۱ سیدامین ــ تاریخ‌ایران‌ــماکاریوس ــ تاریخ العراق بین احتلالین ــ غراوی اربعة قرون من تاریخ العراق ــ لونکریك ــ عقیدةالشیعه ــ رولندس .

@karnil

کارنیل

شاه طهماسب

شاه طهماسب پس‌ازجلوس بتخت پادشاهی ، مواجه‌بامشکلات داخلی و شورشهای محلی گشت . برادرش القاس میرزا علیه او دست بکودتا زد ، طرفدارانی هم داشت ، ازطرف دیگرسلیمان قانونی پسر سلطان‌سلیم بایران‌هجوم آورد ، و برآذربایگان دست‌یافت ، ارتش او مدتی در تبریز بسر برد ، ولی سرمای سوزان ، باران های سخت ، سلاحهای آنها را خراب کرد ، و حیوانات مردند ، این‌مرتبه‌هم‌مجبور به‌عقب‌نشینی گشتند ، وسرزمین آذربایجان را ترك گفتند و رهسپاربغداد شدند ، بغـداد را اشغال کردند ـ ملاهای سنی که شیعه را مارقین می‌نامیدند ـ فتوا بکشتن آنان دادند ، و سرزمین عراق را از تصرف ایران بیرون آوردند ، و این اتفاق بسال ۹۴۱ ه بود . از سال ۹۱۴ تا ۹۴۱ عراق زیرنظردولت ایران‌اداره میشد ، سلطان سلیم‌قبرابوحنیفه را تعمیرکرد وبزیارت اعتاب مقدسه هم رفت .

درکتاب تحفةالعالم نوشته شده است :

سلطان ترکی وقتی بطرف نجف‌اشرف درحرکت بود چهار فرسنگ به‌نجف‌مانده بود چشمش بگنبد بارگاه علوی افتاد فوراً از مرکب پیاده شد ، که باقی راه را پیاده طی کند از سبب‌پرسیدند جواب‌داد : همینکه چشمم بگنبد افتاد بدنم‌را لرزشی فرا گرفت ، گفتند قدرت پیاده روی نداری ، بقرآن تفأل زد ، این آیه آمد : «فاخلع نعلیك انك بالواد المقدس

@karnil

طوی» کفشت را در آر تو، بسرزمین پاکیزه‌ئی گام نهاده‌ای، از همانجا تانجف پیاده راه را پیمود ، از این قضایا میتوان پی برد ، درآن عصر دولت ایـران و ترکیه نیرومندترین دولت‌های وقت بودند ، وغیر این دو سرگردان بین این دو دولت بودند ، که بحسب ظروف و اوقات ، گاهی زیر نظر ایران وگاهی ترکیه بوضع خود ادامه میدادند .

شاه طهماسب و تشیع

طهماسب، نسبت به‌مذهب‌شیعه، همان‌روش پدررا پیش‌گرفت ، دربزرگداشت دانشمندان‌ودینداران بیش‌ازاندازه کوشا بود ، تابه‌آنجا که امورکشور را ، بمحقق دوم فقیه زمانش واگذار کرد[1] ، و بمحقق اظهارداشت : توازمن به‌ادارهٔ امورکشور، سزاوارتری ، زیرا بحقیقت تو جانشین امام زمان هستی ومن یك مأمور اجرا هستم‌که اوامر تو را بمورد اجرا میگذارم ، بهمهٔ استانداران و صاحب منصبان بخشنامـه کرد ،که فرمان‌بردار شیخ‌باشند ، خواسته‌ها، وراهنمائی‌هایش‌راعملی سازند ، شیخ هم قوانین الهی را در ادارهٔ مملکت بکار میبرد ، برای مساجدامام وبرای مدارس‌مدرس، جهت‌نشردین ومذهب‌شیعه‌گوینده‌ها برگزید ، مرمت‌کاری و تعمیر حائر حسینی ، توسعهٔ صحن ، تجدید مناره‌ئیکه معروف بمنارةالفیل بود از آثار شاه طهماسب است ، بسال ۹۱۹ بدنیا آمد ، ۹۳۰ بسلطنت رسید ، ۹۸۴ از جهان رفت . دوران زمامداریش ۵۴ سال بود . فرزندان بسیاری ازخودبجای‌گذاشت .

فرزندانش بر سر سلطنت ، بزد و خورد پرداختند ، یکـی از فرزندانش بنام‌اسمعیل دوم ، برسایر برادران پیروزگشت، زمامداریش یکسال وچند ماه بیشتر نشد ، سپس برادرش محمد خدابنده‌که نابینا ،

---

۱ ــ شیخ علی عبدالعال .

@karnil

ودر اظهارنظر در بارهٔ ادارهٔ امور، ناتوان بود ، بمقام سلطنت رسید ، درنتیجه امورکشور بهم خورد ، شورش‌ها وانقلابات به‌پا شد .

سرانجام فرزندش عباس به‌این نابسامانی خاتمه داد پدر را از سلطنت خلع کرد وشخصاً ادارهٔ مملکت را بدست‌گرفت.

@karnil

کارنیل

شاه عباس

سال ۹۹۶ شاه‌عباس روی‌کار آمد . امور کشوررا منظم وروبراه کرد ، دربین ملت به‌نیرومندی وتصمیم واراده وتدبیر نیکو و دادگری معروف بود ، نظریاتش با اساس و ریشه‌دار بود ، ایالات ایران که در اثرعدم تنظیم امور پیشینیانش، بین اتراك وترکمن‌ها تقسیم‌گشته بود ، همه‌را بمام‌میهن‌بازگردانید ومملکت‌را یك‌پارچه‌کرد وادارهٔ آنرا بعهده گرفت. برای نخستین‌مرتبه درتاریخ ایران، با صفویه؛ روابط سیاسی، علمی ، نظامی ، بین ایران و اروپا مانند فرانسه ، انگلستان و ایتالیا ، دائر شد ، هنوز از تسلیم فتنه‌انگیزان و آشوبگران و مخالفین چیزی نگذشته بود ،که ترکها در مرزهای ایران نیرو پیاده‌کردند ، وسربازان آنها بالغ برصد هزار بودند .

شاه عباس بدفاع برخاسته و با مردانگی آنانرا راند و ترکها با ناراحتی و ناامیدی عقب نشینی‌کردند ، از نبرد بین ایران و ترکها شاه عباس متوجه نقص ارتش‌خود شد وبراو روشن‌گشت، که سربازان از حیث تمرین وکارآموزی ونظم کامل برخوردار نیستند .گروهی از مستشاران نظامی از خارج استخدام نمود .

آنان ارتش ایران را بطرز نوین ، و روز تنظیم نمودند پس از اطمینان کامل از وضع ارتش و نیروی دفاعی ایران برای پس‌گرفتن اراضی امپراطوری ایران آمادهٔ حمله به‌ترکیه شد ، وحمله را طوری شروع کرد ، که نتوانستند ترکها مقاومت نمایند ، و سرزمینها یکی

@karnil

پس‌از دیگری بدست سربازان ایران افتاد تا اینکه آذربایگان، اراضی دریای قزوین و دیار چراکسه ، عراق ، موصل ، دیار بکر، کردستان وتوابع آن بزیر پرچم ایران بازگردانده شد و این موفقیت‌های نظامی درسایهٔ آزمایش‌ها وتمرین باسلوب‌تازه نصیب ایران‌آنروزشد، ای‌بسا که سربازان طرف دو برابر ارتش میشد ، پس‌از پیروزی پایتخت را که درقزوین وتبریز بود به‌اصفهان ، منتقل کرد .

شاه عباس ، وآبادانی

کمتر پادشاهیرا میشناسیم ، که مانند شاه عباس روح عمران و آبادانی در وی دمیده شده و مغزش را دراین جهت چنان بکار اندازد که شب‌وروز وقتش را برای آسایش و رفاه ملت صرف نماید . جداً این‌شاه خردمندخود وخزانه وآنچه ازاملاك وغیره‌که درتصرفش بود، برای اصلاح ویرانی‌ها دراختیارملت گذارد .

نخستین هدفش کار و خدمت برای منافع همه‌گانی بود . عمل نیکو ، نمونهٔ اعلای زندگی وی بشمار میرفت ، بطوریکه آثار و یادگاریهایش ، تا به امروز خود نمائی میکند ، وگواه گویایی است برنوشتهٔ ما .

بطورمسلم ، پادشاهیکه درآن عصرتاریك ، همهٔ رفتارش بروفق طبیعت انسانی و مصالح اجتماعی باشد ، فردی خارق‌العاده است ، و اینك می‌پردازیم به‌نمونه‌هائی ازخدمات ارزنده‌اش :

۱ ــ دسته‌ای از ارامنه وغیرآنان را ، که وارد بامور بازرگانی وفنی وصنعتی بودند ، تشویق نموده ونزدیك اصفهان ، شهری را بنام جلفا، برای‌آنها ساخت،که دارای بازار وکنیسه نیزبود وآزادی دینی بآنان داد .

ایرانیها ، اقسام‌کارهای فنی وامورصنعتی را ازایشان فراگرفتند،

@karnil

بدانگونه که آنها عامل نیرومندی ، درتمدن صنعتی و اقتصادی ایران بشمار میرفتند .

۲ ـ شاهین ماکاریوس ، درتاریخ ایران مینویسد :

ایرانیها درآن عصر گامهای بلندی بسوی بزرگی و پیشرفت برداشتند ، روابط بازرگانی آنان با فرنگیها توسعه یافت . رفت‌وآمد بازرگانان، توریست‌ها، موجب‌شدکه روابط حسنه بین‌ایران ودولتهای اروپائی وهندوستان برقرارشد .

۳ ـ کاخهای زیبا و بزرگ ساختند . شهرها را زینت دادند.

۴ ـ شاه عباس به عدالت اجتماعی فرمان داد .

۵ ـ ازخود آثار بزرگی ، بیادگارگذاشت ،که برای همیشه ، نامش جاوید خواهد بود ، بویژه در اصفهان ،که درخاورمیانه بی‌نظیر است . مؤلف در حاشیهٔ کتاب اضافه میکند : بزودی پس‌ازختم سخن در بارهٔ صفویه باب تازه و شگفت‌آمیزی درج خواهیم کرد « ولی چیزی ننوشت ـ مترجم »که بی‌شباهت بافسانه وسحر نیست ، وآنرا از مجلهٔ النهار بیروت استنساخ نموده‌ئیم. شاه عباس با شخصیت ترین پادشاهان مشرق زمین ، و مشهور ترین شاهان ایران است و در ایران به شاه عباس‌کبیرمعروف است ومردم گمان میکنند هرچه ازآثارقدیمه در ایران موجود است از یادگارهای عصر اوست .

صادق نشئت ـ مصطفی حجازی ـ درکتاب : صفحاتی ازایران مینویسند :

شاه عباس ، خود را برای برقراری روابط دیپلوماسی و سیاسی با دولت های اروپا آماده ساخت ، تبادل فرهنگی بین ایران و اروپا برقرار شد ودراین زمینه فعالیت بسزائی نمود ، روح مسامحهٔ مذهبی

@karnil

کارنیل

داشت ، به‌ترقی صنعتی ایران اهتمام کاملی داشت .

۶ ـ تعداد سیصد نفر از صنعتگران ماهر چین ، دعوت کرد که با خانوادهٔ خود بایران بیایند ، (وآنان در فن ظروف چینی و سفالین استاد بودند) ، بمنظور اینکه ساختن انواع و اقسام ظروف سفالین و چینی را بایرانیان بیاموزند .

۷ ـ ایرانی‌ها نتائج فراوانی ازاینراه بردند ، اما صنایع دیگر: قالی‌بافی در دورهٔ صفویین بحدی از زیبائی وظرافت و استحکام رسید که شالودهٔ تفوق بزرگ این صنعت درآن عصر ریخته شد . وهمچنین حریر بافی ، زر دوزی ، و نمونه‌های پر ارزش هنری دیگر بدرجهٔ اعلا رسید .

۸ ـ ازخدمات ارزندهٔ دیگرش، افتتاح جاده‌ها ، وهموارنمودن آنها بود .

۹ ـ وسائل پستی وسفارشی را آسان کرد .

۱۰ ـ برای اینکار، دستورساختن کاروانسراها داد، که‌شمارهٔ آن به‌هزار رسید . هریك‌ازآن کاروانسراهاگنجایش‌صدهامسافررا باوسائل نقلیه وبارهاشان‌دارا بود ، که درآنجا مسکن میگرفتند بدون پرداخت کرایه . روشن‌است که این‌گونه جایگاه برای اتصالات ونقل‌وانتقالات راه پیمائی‌ضروری بود ، وگرنه ممکن‌نبود ، مسافرین این‌راه‌های دور ودراز را بپیمایند ، آثارآن کاروانسراها تا بامروز باقی است .

۱۱ ـ از رفتار نیك دیگرش ، توجه مخصوص بورزشکاران بود ، که در گذشته معروف به پهلوان بودند ، در کاخ اختصاصیش بخش ویژه‌ای برای آنان در نظر گرفت و ایشان را جزء درباریان بحساب آورد .

۱۲ ـ ازآثار خیریه‌اش ، ایجاد مساجد ومدارس بزرگ‌باسبك

@karnil

واسلوب تازهٔ آن دوره‌بود .

۱۳ ـ دانشمندان و فقها را بانواع و اقسام احترامات تکریم می‌نمود وروی این روش بود ، که در عصر او تألیفات بسیاری در فقه وحدیث ، اصول ، اخلاق ، وغیر اینها ، صورت گرفت .

سید محسن امین درجلد ۲ معادن الجواهر مینویسد :

در دورهٔ شاه عباس در اصفهان بازار دانش رونق بسزائی داشت ، آراء سیدداماد وشیخ‌بهائی درامور بزرگ‌وکوچك متبع بود ، بسیاری ازکتب‌را شیخ بهائی بنام وی‌تألیف‌کرد مانند جامع‌عباسی ، وغیرآن .

۱۴ ـ شاه عباس همبستگی‌کامل بامردم‌داشته وبه‌شناسایی‌احوال آنها اهتمام تامی‌داشت ومایل‌بودخوبی وبدی آنانرا کاملاً درك‌نماید، روی همین جهت شبها تغییر لباس میداد و به‌هیئت دراویش درمی‌آمد درخیابانها گردش مینمود برای دستگیری مستمندان ، وکسب اخبار، ودر ایام جنگ هم‌همین روش را بکارمیبرد ، از خوشمزه‌گیها و پیش‌آمدهائیکه برایش روی‌داد این‌قصه بود :

با لباس مبدل بابعضی از اطرافیان‌به‌پادگان ارتش اتراك رفت، بعضی ازافسران ، اورا با همراهانش‌دعوت‌بغذا نمودند، شاه پذیرفت وبا خورسندی زائدی غذا را خورد متقابلاً ازآنان‌دعوت بعمل‌آورد، برای‌دیدن پادگان‌نظامی ایران وصرف‌غذا ، ایشان‌هم پذیرفتند ، اظهار داشتند می‌آییم‌شاید ازنزدیك پادشاهی راکه درجوانی اینگونه شهرت یافته است دیدار کنیم ، افسران با دعوت‌کننده ـ که‌جزشاه‌کس دیگر

@karnil

کارنیل

نبود - به‌پادگان نظامی ایران آمدند ، شاه مقدم آنها را گرامی شمرده و بافتخار ایشان مهمانیها ترتیب داد . پس آنان را بسرزمین خودشان بازگردانید، اینکارموجب‌خوشحالی‌ایشان‌شد و ازشاه‌بعظمت‌یادمیکردند.

شاه عباس و تشیع

در پیش اشاره کردیم ، شاه عباس به‌علمای دینی عنایت خاصی داشت ، بآراء آنان احترام میگذاشت ، درعهد او کتب بسیاری تألیف شد ، ورودش در جنگها اورا از زنده نگه داشتن شعارهای مذهبی باز نداشت ، هنوزآثار وی‌درمشاهد مشرفهٔ پیشوایان مذهبی‌شیعه، درعراق و ایران تا به امروز خودنمائی میکند .

شاه‌عباس بود که حرم مطهر حضرت امیر علیه الصلاة و السلام وصحن‌آنرا به‌مهندسی و نقشهٔ شیخ‌بهائی، دستورداد بسازند و کاشی‌کاری آنرا هم‌بهمین شکلی‌که امروزموجود است باتمام رسانیدند . درخزانهٔ حضرت امیر، وحضرت رضا گوهرها وهدایای‌گران‌بها ازخود بیادگار گذاشت، نهرشاه‌عباسی که درنجف‌اشرف‌مشهوراست ازآثار اوست که پس‌از فتح‌بغداد درسال۱۰۳۲هجری حفرشد. چاه‌های فراوان ، وسیع در نجف اشرف‌کندند که به‌عباسیات معروف شد .

درسال ۹۷۹ متولد شد ، سال ۹۹۶ به‌پادشاهی رسید ودر ۱۰۳۸ بدرود زندگی گفت[1] .

* * *

پس ازشاه‌عباس فرزندان ونبیره‌هایش یکی‌پس ازدیگری زمام کشور را بدست گرفتند ، در جمع ایشان کسیکه قابل نام بردن باشد نیست ، جزنوه‌اش عباس دوم فرزند شادصفی .

نویسندهٔ «تاریخ‌ایران» مینگارد: شاه‌عباس دوم ازخود سیاست و اقتداری نشان داد ، و او بود که پیمان صلح را با ترکها امضاء کرد

---

۱ ــ معادن‌الجواهر ــ سید امین ــ تاریخ الشیعة للمظفر .

@karnil

ودر عهد اوجنگی برپا شد .

درعصر وی‌اموربازرگانی رونق یافته ، دانش وصنعت‌پیشروی نمود . ومملکت ایران نهایت‌آسایش وامنیت را دارا بود .

سید محسن امین در معادن‌الجواهر مینویسد :

شاه‌عباس‌دوم، به‌تدبیرشؤون‌کشورداری‌آشنائی کامل‌داشت، دانشمندان راگرامی داشت، ومولی خلیل‌قزوینی‌را واداشت کتاب کافی را شرح داده ، بپارسی ترجمه کند و مولی محمدتقی مجلسی را دستورداد ، کتاب من‌لایحضره‌الفقیه‌را شرح دهد ، مولی محسن کاشی را احضار و بخواندن نماز جمعه وجماعت وادارکرد ، وخود باو اقتدا نمود .

سلطنت صفویه ازسال ۹۰۵تا سال ۱۱۴۸ ادامه پیداکرد ودراین هنگام نادرشاه افشار برتخت پادشاهی نشست .

ازعلمای دورهٔ صفویه ، که معروفند :

محقق کرکی ، سید داماد ، شیخ حسین بن عبدالصمد فرزندش شیخ‌بهائی، مجلسی بزرگ‌صاحب بحارالانوار، صدرالمتألهین،صاحب اسفار، محقق‌اردبیلی ، ملاعبدالله نوری، صاحب‌حاشیه، فیض‌کاشانی، صاحب تفسیرصافی وغیرآنها .

پروکلمان درجلدسوم ازکتاب تاریخ‌الشعوب‌الاسلامیه‌مینویسد:

حقیقت این است‌که شاه عباس بفلسفه و علوم طبیعی عنایت خاصی داشت ، تاچه رسد بفقه ، همینطور درزمان‌شاه‌عباس ثانی شعر و موسیقی شکوفا شد .

ترجمهٔ این‌کتاب در سال ۱۳۸۷ در نجف اشرف پایان یافت و در نهم ماه ج۱ ۱۳۹۲ مطابق با ۳۱ خرداد ۱۳۵۱ شمسی پاکنویس آن درتهران پایان پذیرفت .

محمد فرزند میرزا مسیح بن الشیخ ، محمد باقر بن آخوند ، ملا محمد علی‌بن آخوند ، ملا محمد ابراهیم .

@karnil

کارنیل

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار مترجم :	
ناگهان، نوری درخشید ،	
و دستی از آستین عدالت بیرون شد	
۱ ـ ۲۲	
نقل بمعنی ، ومضمون فرمایش حضرت زینب :	۱۲
فائده‌ئیکه از این کتاب میتوان برد :	۱۴
تقدیم به : هیئت تعلیم قرآن ـ مسائل دینی ـ آداب مذهبی	۱۵
۱ ـ برنامهٔ هیئت	۱۷
اموریکه ازلحاظ درسی و تعلیمی باید رعایت شود	۱۸
اموریکه ازلحاظ اجتماعی باید رعایت شود	۱۸
اموریکه ازلحاظ مالی باید رعایت شود	۱۹
۲ ـ تعهد نامه	۲۰
۳ ـ طرز تدریس مسائل دینی	۲۱
درس اول مسائل	۲۲

@karnil

کارنیل

عنوان صفحه

پیشگفتار مؤلف دام‌ظله ۲۳ - ۲۴

دولت ادریسیین ۲۵ - ۴۴

یحیی فرزند عبدالله‌بن الحسن‌المجتبی(ع) ۲۷

سرانجام یحیی ۲۷

ادریس فرزند عبدالله‌بن‌حسن ۲۸

فرار دادن واضح مأمور پست ادریس را ۲۸

ورود ادریس به مراکش وتسلیم استاندار شهر ۲۸

ادریس تشکیل دولت میدهد ۲۹

ادریس و پیکار با یهود ونصاری ۲۹

ادریس برای دومین مرتبه درجنگ شرکت میکند ۲۹

ادریس وسومین نبرد : ۳۰

شماخ جاسوس به ولیله آمد ۳۰

جاسوس هارون بعنوان پناهندهٔ سیاسی به‌مراکش آمد ودرمأموریت خود موفق شد ۳۱

اخلاق ادریس ۳۱

ادریس دوم زمامدار نابغهٔ شیعه ۳۳

توجه مردم بادریس دوم ۳۴

شهر زیبای فاس ۳۴

ادریس دوم و پیکار درسرزمین مصامده ۳۶

محمد فرزند ادریس دوم زمام امورکشوررا بدست میگیرد ۳۸

@karnil

عنوان	صفحه
علی‌بن محمدبن ادریس	۳۹
یحیی‌بن محمد وفعالیت‌های دورهٔ زمامداریش	۴۰
یحیی‌بن یحیی وسرانجام هوسرانی	۴۱
یحیی‌نوهٔ ادریس‌دوم وسقوط دولت ادریسیین دردورهٔ زمامداری وی	۴۲

دولت علویین در مازندران

۵۲ - ۴۵

حسن	۴۶
محمد	۴۶
یکداستان جالب	۴۶
داستان جالب دیگر	۴۷
علی فرزندحسن‌بن عمربن علی‌بن‌الحسین تشکیل دولت میدهد	۵۰

دولت آل بویه

۷۶ - ۵۳

بویهیین‌کیانند ؟	۵۴
عمادالدوله علی‌بن بویه نخستین رئیس دولت اعلام استقلال‌میکند	۵۷
ماری عمادالدوله را از سقوط نجات داد	۵۸
تصادف یا لطف دیگر	۵۹
رکن‌الدوله و معزالدوله	۶۰
عضدالدولهٔ دیلمی	۶۲
شرف‌الدوله ـ صمصام‌الدوله ـ سلطان‌الدوله	۶۷

@karnil

عنوان	صفحه
جلال‌الدوله ـ ابوکالیجار ـ الملك‌الرحیم	۶۹
جلال‌الدوله	۶۹
ابوکالیجار	۷۱
الملك‌الرحیم	۷۱
فشردهٔ خدمات آل بویه	۷۲
تأثیر آل بویه در ترویج مذهب تشیع	۷۴

دولت فاطمیین یا عبیدیه
۷۷ ـ ۱۰۰

۱ ـ خلفای فاطمیین منسوب به‌چه‌کس هستند؟	۷۸
۲ ـ مذهب ایشان چیست ؟	۷۸
فرق بین اثنی‌عشریه (۱۲ امامی) و اسماعیلیه (۶ امامی)	۷۹
۳ ـ موقعیت فاطمیین ازنظر تاریخی :	۸۰
عبیدالله المهدی	۸۰
القائم بامرالله	۸۲
منصور	۸۳
المعز لدین‌الله	۸۳
مرگ کافور درمصر وتصمیم اجرای نقشهٔ هجوم به‌مصر	۸۴
پایه‌گذاری دانشگاه ازهر مصر ومذهب شیعه	۸۵
معز به مصر کوچ میکند	۸۶
العزیز بالله	۸۷
الحاکم بامرالله	۸۸
الظاهر لاعزاز دین‌الله	۹۲
مستنصر	۹۳

@karnil

عنوان	صفحه
المستعلی بالله	۹۴
الامر باحکام‌الله	۹۴
الحافظ لدین‌الله	۹۵
الظافر بالله	۹۶
فاطمیین و تمدن	۹۷
۴ ـ میزان تأثیر فاطمیین در انتشار مذهب تشیع	۹۸

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران ۱۳۷۴ تاسیس

دولت حمدانیین

۱۰۱ ـ ۱۲۰

۱ ـ حمدانیین از لحاظ نسب	۱۰۲
۲ ـ اما از نظر مذهب	۱۰۳
حمدانیین دوازده امامی بودند	۱۰۴
قصیدهٔ میمیهٔ ابوفراس	۱۰۴
۳ ـ حمدانیین از نظر تاریخ	۱۱۰
سیف‌الدوله	۱۱۳
عظمت سیف‌الدوله	۱۱۵
۴ ـ حمدانیین و خدمات آنان بمذهب شیعه	۱۱۷

دولت صفویه

۱۲۱ ـ ۱۳۸

شاه اسماعیل	۱۲۴
شاه اسماعیل و تشیع	۱۲۷

@karnil

کارنیل

عنوان	صفحه
شاه طهماسب	۱۲۹
شاه طهماسب و تشیع	۱۳۰
شاه عباس	۱۳۲
شاه عباس ، و آبادانی	۱۳۳
شاه عباس و تشیع	۱۳۷

@karnil

کارنیل

@karnil

کارنیل

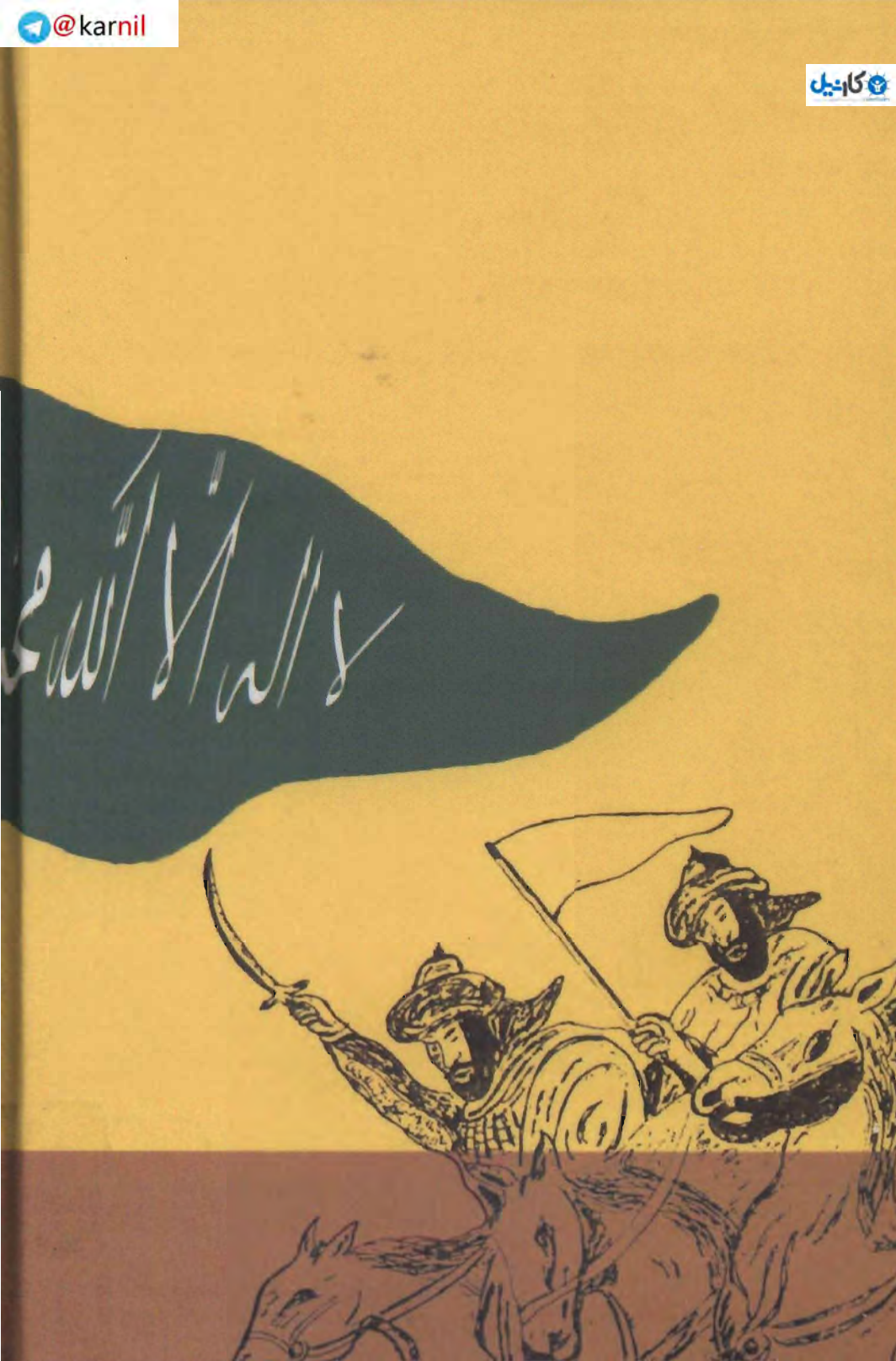

آیا می دونستید لذت مطالعه و درصد یادگیری با کتاب های چاپی بیشتره؟

کارنیل (محبوب ترین شبکه موفقیت ایران) بهترین کتاب های موفقیت فردی رو برای همه ایرانیان تهیه کرده

از طریق لینک زیر به کتاب ها دسترسی خواهید داشت

www.karnil.com

با کارنیل موفقیت سادست، منتظر شما هستیم

Karnil Karnil.com